



# كتاب سفينة البحار







CHECKED-2002

يَا عَلِيَّ اَذْكُرْ كُنْ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE14584

30-12-57

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله فاطر السموات والارض وجاعل الملكة والروح الواحد الاحد الذي  
ليس كمثله شيء وهو السميع البصير هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو  
بكل شيء عليم والصلوة على رسوله وجبيلة وصفية خاتمة الانبياء والمرسلين  
وعلى اله المعصومين الذين اذهب الله عنهم الرجس وجعل المتمسك بهم سفينة  
لنجات العالمين **اقابع** جنين گوید که تین ضحاج رحمت ایزدی نیاز ابن کمال الدین حسین  
علی رضای منسوب بار دکان شیراز که چون در عنقوان شباب حسب الاقضاءي فهمان نافذ الحكم بقتیر  
سفر سندهستان روی نموده و در او ان توقف در انچه دیده میشد که جمعی کثیر از مجتهدین خالص العقیده  
اهل بیت را بنابر مصلحت وقت آمیزش و اختلاط با ارباب چهار ندیب که خود را اهل سنت و جماعت نام  
کرده اند ناگزیر بود و همواره در محافل و مجالس بر سبیل کنایه و تصریح در میان ایشان سخنان در باب  
امامت مذکور میگشت و اهل خلاف از روی اضطراب در انکار آیات و احادیث داله بر امامت علی  
ابن ابی طالب اصرار میورزیدند و بسیار از مجتهدین اهل بیت بنا بر آنکه از علوم عقلی و نقلی نصیبی کامل  
نداشتند ایشانرا قوه مطالعه کتب مبسوطه علمائشیه ایما شاعشر نبود و استنباط دلائل از کتب اهل بیت

نیز به ایشان متعذر بود لهذا با قلت بصاعت بواسطه انتفاع شیعیان احمدی و سایر طالبان دین پس  
 در خاطر فایز تقسیم یافت که از روی انصاف در باب عقاید فرقه ناصیه اثنا عشریه و تحقیق اصول دین  
 از معرفه ائمه و معرفت بنی و امام و معاد بفارسی تالیفی مبسوط مشتمل بر دلائل و اقوال هر دو فرقه  
 و احادیث مرویه از صحاح هر دو طایفه در قلم آر و بنحویکه مردم را از ان سیل حطی و افسر رذی  
 شود لیکن کثرت سوانح ناگوار و عدم مساعدت روزگار سرانجام این کار را بوقت دیگر موکول نمود  
 تا آنکه در حین اراده مراجعت بوطن مالوف بعضی از عزیزان گرامی بر تجدید عزم سابق مبالغه کردند  
 و چون باضتی وقت و عدم فرصت نهایت خاطر پریشانی علاوه گشته بود و انکس از کتب که فی باب  
 در نظر باشد نیز بدست آمدنش نقص بل تعدر داشت لهذا مطلوب معهود را از حیرت قویق بر آوردن  
 مناسب ندید اما در تالیف مختصری به نام الفایده عام النفع در باب امامت پرداخت و بر ذمه خود  
 لازم گردانید که در جمیع مراتب سخن جانب انصاف را مرعی داشته سرسویی از طریق صواب انحراف  
 نوزد و در توضیح و تنقیح دلائل کوشش نماید بنحویکه خاص و عام را از فوائد جلیله آن بهره تمام بوده باشد  
 و از برای اتمام حجت همه جا احادیث و روایات داله بر مطلوب از صحاح معتبره و کتب معتدله موثق  
 القول مسلم الثبوت ایشان تحریر نمود تا ختم را در انکار مجالی نماند و چون گردیدن بامام بعد از گردیدن  
 بخدا و رسول صورت پذیر است مناسب دید که بر سبیل اجمال از شناخت خدا و رسول برخی تذکرات سازد  
 و در خاتمه از معاد نیز بر سبیل اختصار سخنی چند نگاشته آید و چون غرض انتفاع جمیع طالبان طریق است  
 است لهذا همه جا مطالب را از مقدمات ظاهره که هر کس دریافت آن تواند نمود استخراج می نماید و آن  
 مختصر که مسی است بسفیه النجات مرتب گشته بر سه مقام و خاتمه و امدال وفق و المعین مقام  
**اول** در معرفه ائمه مشتمل بر دو اساس اساس اول در تقریر دلیل بر ثبوت واجب  
 الوجود و آنکه معنی موجود که مراد است با هست در فارسی بر بی است و احتیاج بتعریف ندارد و  
 همچنین معدوم که مراد است باینست در فارسی و لهذا از بله و صیان هر گاه سوال کنند که فلان چیز  
 هست یا نیست البته جواب میدهند لیکن پرسند معنی هست و نیست را و از خواص فرد و ماصدق موجود  
 یعنی آنچه موجود در آن محمول میشود و راست می آید چنانکه میگویند فلان چیز موجود است آنست که ظاهر

آثار باشد یعنی اثری بر آن مترتب شود یا باعتبار فاعل بودن مثل پیدایش روشنایی از آفتاب  
و حرکت از جسم یا باعتبار قابل بودن مثل استعداد نطفه از برای صورت بناتی و حیوانی و انسانی  
و معدوم آنست که اثری بر آن مترتب نشود پس اگر برشی اثری مترتب شود در خارج از زمان  
از امور موجود خارجی گویند و اگر اثری بر آن مترتب شود در اذن از امور موجود ذهنی میگویند و برین  
قیاس کن معدوم را و همچنین مفهوم وجود و عدم که عبارت است از بودن و نبودن نیز بدیهت  
چنانکه ظاهر است و غرض حقیقی وجود آن امرست که شیئی باعتبار آن مظهر آثار و مصادق مفهوم موجود است  
یعنی آنکه فرد نور آن امرست که تشعشع شمعها و جرم کوکبها و سایر چیزها بر آن روشن است و ازین جهت  
تعبیر کرده میشود بهیستی دیگر باید دانست که نسبت وجود و عدم هر دو با هم بیهمی است و از امور متصوره نمیتوان  
بود که ضروری باشد و الا لازم می آید اجتماع نقیضین بواسطه آنکه بنا برین تقدیر هم وجود نظریات آن  
امر ضروری خواهد بود و هم عدم پس در خارج هم موجود باشد بالضرورة و هم معدوم و این نیست مگر  
اجتماع نقیضین و همچنین نمیتواند که امری از امور نه صلاحیت انصاف بوجود خارجی داشته باشد  
و نه صلاحیت انصاف بعدم خارجی و الا لازم می آید که نه موجود باشد در خارج و نه معدوم و این  
محال است زیرا که ارتقاع نقیضین است پس هر امری از امور متصوره یا عدش نظریات ضروری است  
و صلاحیت وجود ندارد و یا وجود نظریات ضروری است و عدم بر ذاتش روانیت یا نه عدم نظر  
بذاتش ضروریست و نه وجود یکم هم صلاحیت انصاف بوجود دارد و هم صلاحیت انصاف بعدم اول  
را متنع میگویند و تا قیاس واجب و ثالث را ممکن پس موجود خارجی منحصر است در واجب و ممکن بعد  
ازین بدانکه هر چه نظریاتش تنها قطع نظر از جمیع امور مغایره موجود باشد یعنی ذاتش برهمنای بودن  
اصیاج با هر یک از امور کافی باشد در مظهر آثار بودن بیشک و شبه عدم بر ذاتش روان نخواهد بود  
و این معنی بسیار روشن است نزد ذوق سلیم و لهذا از جمیع چون نظر باصل ذاتش زوجت بر وجه  
زوجیت از ذاتش منفک نمیتواند شد اکنون میگوئیم باید که از موجودات فردی باشد که نظریات  
بنابرین اصیاج با هر یک دیگر موجود باشد و الا هر یک از موجودات در موجود شدن محتاج خواهند  
بود به علت و موجب یعنی وجود دهنده زیرا که بریه عقل حاکمست بآنکه هر چه در وجود محتاج بغیر است

البته محتاج خواهد بود بایجاد کننده و آن موجود تیز باید که در حین ایجاد آن شی موجود باشد چه وجود  
 بوجود دهنده سزاوارتر است چنانکه روشن است بر جمیع عقلا پس بطریق آدی موجود  
 خواهد بود و بنا بر فرض مذکور آن موجود نیز محتاج است بموجودی دیگر و همچنین پس حال قابل  
 از آن نیست که بر میگردد بطریق دور مثل آنکه زید را عمر ایجاد کرده باشد بالفرض و عمر را بکر  
 و بکر را خالد و باز خالد را زید ایجاد کرده باشد یا میرود بطریق تسلسل مثل آنکه زید را عمر ایجاد کرده  
 باشد و عمر را بکر و بکر را خالد و همچنین ای غیر انتهائیه بود و بهیچ جا منتهی نشود و این هر دو باطل است  
 زیرا که ازین قرار هر یک در موجود شدن موقوفند بیکدیگر پس از کجا موجودی بهم میرسد یا  
 از آن بهم تواند رسید و آن برای هر عاقلی از ملاحظه این چنین سلسله که موجود شدن هر یک از آنها  
 در بند موجود شدن دیگری باشد یقین ثابت جازم بهم میرسد که هیچ یک از آنها موجود نمیتوانند شد  
 و این در نهایت ظهور است و اصل اشک و شبهه در آن راه ندارد و از اینجاست که هرگاه شخصی گذرش  
 بر قالب چند بیان افته و بار دیگر که بر آنها بگذرد و همه را زنده یابد و سوال کند اینها را که جان بخشیده  
 اگر جمیع مردم عالم اتفاق کرده اند و اخیر دهنده که اینها همه از یکدیگر جان یافته اند بی آنکه موجودی  
 دیگر یک کس یابد و کس یا همه آنها را زنده کرده باشد آن شخص هرگز اعتقاد نخواهد کرد و بهیچ وجه  
 باورش نخواهد افتاد بلکه از کذب محض خواهد شمرد و سخن همه را بر تخریب و استهزا حاصل خواهد کرد  
 چنانکه ظاهر است شجر شمع بنی نوری که نزدیک است دور نیز و شمع دیگر از وی نور پس  
 محقق شد که فردی از موجودات هست که نظر بذات بذاته موجود است و دانسته شد که هر چه  
 نظر بذاتش موجود است انعکاس وجود اندازد آتش محال باشد عدم بر او را نخواهد بود و الا  
 لازم می آید که هم موجود باشد و هم معدوم و این اجتماع نفیستین است و اجتماع نفیستین محال  
 است بدیهه و چون دانسته شد که هر چه عدم بر ذاتش روانیت واجب الوجود است پس  
 متیقن گردید که عالم را ناچار است از آفریدگار واجب الوجود که بذات خود موجود است  
 و بهیچ وجه عدم بر ذاتش روانیت و جمیع سلسله وجودات با و منتهی می شود و هو المبدأ  
 و الیه المآب بتلخیص از آنچه تحریر یافت ظاهر شد که وجود واجب عین ذات اوست والا

بحال است بر هر اشکال جدا جدا و در از انست

در مرتبه ذات بذاته موجود نخواهد بود بلکه محتاج باشد در موجود شدن بوجود که غیر ذات اوست  
و حال آنکه ثابت شد که باید در مرتبه ذات بذاته موجود باشد و نیز اگر وجودی که واجب بوجود است  
زاید بر ذات باشد خالی از آن نیست که مقتضی آن وجود ذاتی یا غیر ذاتی اگر ذات باشد  
لازم آید تقدم ذات در موجود بودن بر وجودی که بان موجود است زیرا که مقتضی وجود  
باید بالذات مقدم باشد در وجود بر آن وجود بدیهه و این محال است زیرا که مفروض این است  
که واجب باین وجود موجود است پس چگونه در وجود بر آن مقدم می تواند بود و این بان  
مانند جسمی سرخ باشد پیش از موجود شدن آن سرخ که آن جسم بان سرخ می شود و اگر  
غیر ذات است لازم می آید که واجب باقتضای دیگر وجود شده باشد پس واجب  
الوجود ممکن الوجود خواهد بود و این محال است بالضرورة پس روشن شد که ذاتش علی وجود  
و هستی قائم بنفس است **اساس دوم** در صفات واجب الوجود و تمام مقصد در ضمن چهار  
منج صورت پذیر خواهد شد **منج اول** در علم و مناسبات آن از قدرت و ارادت و نهایتاً  
بعد آنکه صفات کمال آنست که بودنش از برای هر موجود از موجودات مثبت بخوبی از خوبی و کمال  
آن موجود باشد و نبودنش مستلزم بخوبی از ناتمامی و نقص چون واجب الوجود اصل همه موجودات  
و همه اوجیه حقایق است ناتمامی و نقص بر ذاتش روانیت بالبدیهه بلکه باید متصف باشد بجمیع صفات  
کمال و از جمله صفات کمال بل اقوی و اشرف کمالات علم و دانائیت که وجودش از برای هر موجود  
موجب کمال آن موجود است و ضدش که جهل و نادانیت از برای همه اشیا نقص تمامست  
و نیز بر صاحب حدس درست روشن است که جمیع صفات کمالیه هر شیئی منزهت بر نحو وجود  
و چگونه می بینی آن شیئی پس هرگاه وجود واجب اصل و مدار همه حقایق و اقوی و اکمل جمیع  
وجودات باشد بجهت آنکه همه حقایق و وجودات بطیفیل ذات آدمیت و باقی باشند یقین  
که صفاتش نیز اقوی و اکمل و اصل جمیع صفات کمالیه موجودات خواهد بود و بخوبی هر صفت  
کمال رتبه باشد از رتبهات صفات کمالیه و اولی محقق شد که واجب الوجود تعالی شانه نظر  
بذات بذاته عالم است بجمیع چیزها خواه کلی و خواه جزئی و خواه موجود و خواه معدوم و خواه



محسوس و خواه معقول پیش از زمان و مکان و ترمین و آسمان و غیر اینها بخوبی که از ازل تا ابد هیچ ذره از ذرات درج و ترقی از اوقات از علم او بیرون نیست و الا لازم می آید که در مرتبه ذات از حیث زمانیتین امری از امور جالی و ناقص باشد و این خلاف بدیهه عقل مستقیم است **بسم الله الرحمن الرحيم** **و قطع نظر** از این امور بر کس در صنایع موجودات و آثار مترتبه بر آنها و ارتباط و مناسبت اجزای عالم از افلاک و عناصر و جمادات و نبات و حیوان و انسان فی الجمله تامل میکند جزم و بین بهم میرساند که آفریننده اش عالم است بجمع خصوصیات اشیا و انا است تمام حقایق محتمله و همه جهات متصوره در واقع خاک و باد و آب و آتش را که هر یک صدانده باد دیگر است این نحوه امتزاج دادن و بیچون انسان موجودی از آن پدید آوردن با الهی غریب از مناسب اجزای ظاهر و باطن و خصوصیه هر یک از آن اجزا و امتیازشان بخوبی که اصلا کار هیچ یک از دیگران نتواند آمدن چنانکه مشاهده می شود در حواس پنجگانه و غیر اینها از لب و زبان و دندان و دست و پا و امثال آن و انامیه از سفور و ادراک دادن که محیط بر خصوصیات هر موجودی تواند شد و این همه بمنزله و صنعتها از و پدید تواند آمد بغیر از حکیم حقیقی و دانای تحقیقی از هیچ کس نمی آید بلکه **نظر** کردن بکار و کرد هر فردی از افراد انسان که دالت بر دانش و هنر آن انسان موجب اعتقاد ثابت و جا زمت بدانش و کمال آفریننده زیر که بدیهه عقل سلیم حاکمست که هر هنر که از آفریده می آید آفریننده بر وجه احسن و اتم و اکمل نیز میتواند آرد پس او بطریق اولی عالم باشد چنانکه ظاهر است و دیگر باید دانست که قدرت عبارتست از توانایی بر فعل و ترک امر ممکن یعنی بودن شیئی بحیثیتی که بر طبق اراده و قصد خود کردن و نکردن چیزی که بودن و نبودن بر ذاتش روا باشد از و بطلان و تواند آمد چنانچه روشنست از نسبت اشخاص انسان با فنش و بر حاسات اختیار و قصدش بجز است که عبارت است از قادر نبودن و ناتوانی چنانکه ظاهر است از نسبت اشخاص انسان بنش و نما و سفیدی و سیاهی و امثال اینها و برج عاقلی مستور نیست که قدرت از جلال صفات کمالیه است و بجز از ادنی مراتب نقص است پس بمقتضای

مقدمات سابقه باید که واجب الوجود و نظریات بذاته قادر باشد بر جمیع حقایق بخوبی که هیچ امر  
 از امور مقصوره در بقعه امکان از قبضه قدرتش بیرون نباشد و الا لازم آید بجزش نظریات  
 و بجز نقص است و نقص بر واجب و انیت و همچنین وجود و علمش فوق جمیع وجودات و علمها  
 قدرتش نیز فوق جمیع قدرتها خواهد بود پس هر چه خواهد کند و هر چه نخواهد کند مانند ادرکان و ناکلم  
 یکن بعد ازین بدانکه اراده عبارتست از غرض و قصد بر فعل یا ترک و **اختیار**  
 عبارتست از آنکه اراده بشخص مدخله داشته باشد در فعل و ترک آن شخص و چون دانسته شد که واجب  
 الوجود قادر مطلق است و فعل قادر مطلق است باراده ظاهر شد که واجب الوجود مرید و محتار  
 نیز هست و چون عالمست بر جمیع امور سمیع و بصیر نیز خواهد بود و باین معنی که عالم است بر جمیع مسموعات  
 و مبصر است چنانکه هست علمی اقوی و ظهیر از علم ممکنات با نهاده و ن احتیاج بآیه کوش و چشم زدن که  
 احتیاج نقص است و نقص بر واجب الوجود و انیت و چون نفوس انسانی را آن مرتبه از کمال  
 نیست لهذا ابوساط آت دریافت مسموعات و مبصرات میکند چه اگر نفسی از نفوس بی آلت  
 سمع و بصر نشود و بعبیده اکملت در مرتبه نفسی از آنها که درین نخواهد بود که محتاج بذات چنانکه  
 روشن است نزد فطرت مستقیم و بلکه باید دانست که حیوة اگر چه در حیوانات عبارتست از قوتی  
 که مقتضی حس و حرکت باشد لیکن در واجب الوجود و عقول و نفوس راجع میشود بوجود با علم و اراده  
 و قدرت پس چون محقق شود وجود و علم و قدرت و ارادت واجب ظاهر شد که واجب الوجود حی  
 است و چون عدم بر ذات واجب الوجود و انیت بر ستمیه بوده است و پیوسته  
 خواهد بود و باعتبار اول مصنف است باریت و قدم و امثال آن و باعتبار ثانی موصوف  
 است باریت و بقا و نظایر آن و حکم بر این که صنایع و بداییش حکم و متقن است  
 و شملت بر مصلحتها و منفعتها بی اندازه و یگر باید دانست که اطلاق مستلزم بر این  
 انسانی نه باعتبار این است که کلام با نهاده قایمست زیرا که کلام عبارتست از حروف و کلماتی که از  
 تخرج بواسطه حرکت مخصوصه آن تکلم بوجود میشود در هوا و بعد از آن نفس ناطقه آن بواسطه  
 قوت سامعه در می یابد پس اگر مستلزم بمعنی ما قام به الکلام باشد لازم می آید که هوا مستلزم باشد نه

نه انسان بلکه اطلاقش باعتبار قادر بودن بر ایجاد کلام است بقصد اعلام غیر یا استعلام از  
غیر و گاه باشد که بدون قصد اعلام و استعلام باشد چنانکه مشاهده میشود در بعضی اوقات  
از مجامین و چون واجب الوجود قادر بر ایجاد همه اشیا است قادر است بر ایجاد کلام  
بقصد اعلام غیر از جانب خود پس مستکلم خواهد بود بمعنی مذکور و اینجا که اطلاق مستکلم بر افراد انسان  
حقیقت بدون قیام کلام بان فراد اطلاقش بر واجب نیز حقیقت خواهد بود ولی آنکه کلام باوقایم  
باشد پس اثبات مستکلم بودن واجب الوجود احتیاج نیست بکلام فنی که راجع میشود بعلم بنفس  
حروف و کلمات یا مجموع حروف و معانی چنانکه ظاهر است مبیح و وهم در عنیت صفات  
بدانکه اتصاف شخص بصفات مثل عالم و قادر مثلا بر دو نوع است نوع اول آنکه در آن شخص  
علمی و قدرتی که زاید است بر ذات شخص موجود شود بان اعتبار شخص متصف شود بعالم و قادر  
چنانکه اتصاف جسم باسود و ابیض که باعتبار وجود سواد و بیاض مغایر ذات جسم است در جسم  
و ازین قبیل است اتصاف افراد انسان بعالم و قادر و شجاع و امثال آن چه ایشان عالمند  
بعلم که خدا تعالی در آنها ایجاد کرده و همچنین قادر و شجاعند باعتبار قدرت و شجاعت که خدا تعالی  
بآنها عنایت نموده و نوع ثانی آنکه اصل ذات بدون احتیاج بامری متصف باشد بقادر و عالم  
و امثال آن یعنی کاری که از مجموع ذات و صفت آید از ذات تنها آید بدون انضمام امری  
دیگر و آنچه بر مجموع ذات و صفت مترتب شود بر ذات تنها مترتب شود و مثلاً روشن بودن ذات  
شعله باعتبار نوریت که خدایتعالی در آن ایجاد کرده اما اگر نور قائم بنفس یافته شود روشن  
خواهد بود آن نور بنفس خود و با انضمام و همراهی امری غیر ذاتش و مراعی نیست در واجب الوجود این  
نوع از اتصافست یعنی اینجا که موجود است بنفس ذات عالم و قادر است بنفس ذات و همچنین در  
و سایر صفات کمال ذاتش در اتصاف باین صفات محتاج بانضمام امری زاید بر ذات نیست بلکه  
ذاتش به تنهایی نایب مناسب مجموع ذات و صفت و الا لازم می آید که در مرتبه ذات بذاته ناقص  
باشد و در کمال شدن و اتصاف بصفات کمال محتاج بان امر مغایر باشد و این بر واجب  
الوجود درو اینست چنانکه ظاهر است و نیز خالی از آن نیست که آن صفت زاید بر ذات را خودش



در خود ایجاد کرده یا غیر خودش اگر خودش ایجاد کرده یا بعلم و قدرت ایجاد کرده یا بی علم و قدرت  
 بر تقدیر اول لازم می آید که علم و قدرت پیش از علم و قدرت موجود باشد و این محال است برینیه زیرا که  
 تقدم شیئی است بر نفس و بر تقدیر ثانی لازم می آید نقص بواسطه آنکه سلب علم و قدرت در مرتبه  
 مراتب نسبت با مری از امور ممکنه نظر بواجب الوجود و نقص است چنانکه دانسته شد و اگر غیر بی در و  
 ایجاد کرده لازم می آید که دیگر بی او را کامل کرده باشد و این محال است زیرا که منافعی واجب الوجود  
 نیست بالبدیهه و نیز بر عقل سلیم پوشیده نیست که نوع ثانی از اقصاف اقویت از نوع اول و واجب  
 الوجود باید که اعلی و از مرتب اقصاف داشته باشد پس محقق شد که صفات کمالیه واجب  
 زاید بر ذات نیست **سوم در بساطت و اجاب الوجود و مناسبات آن و ازین بسط**  
 بودن یعنی جزو نه داشتن واجب الوجود تغییر کرده میشود باینکه جزو برد و قسم است جزو  
 خارجی و جزو ذهنی جزو خارجی آنست که داخل در باینست باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا  
 باشد از وجود کل مثل عمل نیست بکجنین و این چنین جزو می محمول بر کل نمیشود لهذا اگر چه میتوان  
 گفت بکجنین مرکب است از عمل و کسرها نمیتوان گفت بکجنین عمل است و جزو ذهنی نزد محققین  
 که داخل در باینست می باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل لیکن  
 میباید کل در ذهن بسبب تحلیل عقل بان منقسم شود مثل حیوان و ناطق نسبت بانسان که هر دو در جزو  
 خارجی بانسان متحد اند اما عقل باینه انسان را بعد از تعقل بان دو جزو تحلیل میدهد و این چنین  
 جزو بی محمول میشود بر کل و لهذا می توان گفت انسان حیوان است و انسان ناطق است اکنون  
 میگویم خدا تعالی مرکب نیست و الا لازم می آید که محتاج باشد در وجود و تحقق با جزا زیرا که وجود  
 جزو مقدم است بر وجود کل اما تقدم اجزایه خارجی خود ظاهر است و اما تقدم جزو عقلی بواسطه  
 آنکه اگر چه کل بان اجزا متحد است در وجود اما عقل بوجدان می یابد که تعلق وجود و جزو مقدم است  
 بر تعقلش بکل و احتیاج در وجود منافات دارد با واجب الوجود بودن و نیز میگویم واجب  
 بر تقدیر ترکیب است از اجزایه خارجی یا از اجزایه عقلی و هر دو قسم باطل است  
 اما بطلان قسم اول بواسطه آنکه اگر جزو بی از اجزایه واجب ممکن است و این نیز ممکن خواهد بود

چه امکان جزو مستلزم امکان کل است برهته و اگر جمیع اجزای آو واجب الوجود باشند پس قطع  
 نظر از آنکه مرکب از دو واجب یا بیشتر محض اعتبار است مثل مرکب از زید و عمر و دو خاصیت  
 فزود بهم میرسد یکی احتیاج در وجود با جزا چنانکه ظاهر است و یکی عدم بر ذاتش و انودن بر عدم  
 مرکب باعتبار عدم جزویت از اجزا و مفروض اینست که اجزای همه واجبند پس عدم بر یک و انودن  
 بر دو چون خاصیت اول منافات دارد با واجب بودن و خاصیت دوم با ممکن بودن پس واجب  
 الوجود نه ممکن باشد و نه واجب حال آنکه موجود منحصر است در واجب ممکن چنانکه دانسته شد و خلاف  
 مفروض نیزست زیرا که مفروض این است که واجب الوجود هست و اما بطلان قسم دوم بر او  
 آنکه اگر هر یک از آن اجزا نظریات بذاته موجود اند پس هر یک واجب الوجود باشند مغایر با کل  
 فروات و وجود زیرا که بنابرین وجود جزو عین ذات تجزواست همچنانکه وجود کل عین ذات است  
 و چون شکی نیست در مغایرت ذات جزو با ذات کل پس بر تقدیریکه وجود هر یک از اجزای عین ذات  
 باشد وجودشان نیز مغایر وجود کل خواهد بود پس لازم می آید که آن اجزای خارجی باشند  
 نه عقلی و این خلاف مفروض است زیرا که مفروض این بود که اجزای عقلیه اند و نیز دانسته  
 شد بطلان جزو خارجی و اگر بعضی از آنها نظریات موجود نباشد ممکن خواهد بود و امکان جزو  
 مستلزم امکان کل است برهته و نیز اگر جزو عقلی دانسته باشد لازم می آید که ذات جزو عین ذات  
 کل باشد بواسطه آنکه جزو واجب باید که بذاته موجود باشد و اما ممکن خواهد بود و امکانش مستلزم  
 امکان کل است و هرگاه نظر بذات موجود باشد عین وجود خواهد بود چنانکه دانسته شد و چون  
 وجودش با وجود کل متحد است وجود کل عین ذات است پس ذات جزو عین ذات کل باشد و این محال  
 است زیرا که شی جزو نفس خود نمیتواند بود برهته و یکرا باید دانست که چنانکه واجب الوجود جزو ذات  
 و ذمی ندارد و جزو مقداری نیز ندارد و جزو مقداری عبارتست از اجزای یک عقل معاونت و هم  
 از شی انتزاع کند مانند اجزای یک از جسم و مقدار انتزاع میکند مثل نصف و ثلث و ربع و غیره  
 و باعث بر صحت انتزاع کشیدگیست خواه از یک جهت مثل خط و خواه از دو جهت مثل سطح و خواه از  
 سه جهت مثل جسم که در طول و عرض و عمق هر سه کشیدگی دارد بخو که عقل معاونت و هم از در

هر سه جهت بصفت و ثلث و ربع و غیر اینها از اجزاء متغایر بحسب اشاره منقسم می سازد و این نحو  
 اجزاء متعادله در بابیه با کل زیر که نصف جسم شلا جسم است و همچنین ثلث و ربع و فرقی نیست در اب  
 بودن میانه قطره و دریا هر چند یکی بیشتر است از دیگری و این چنین اجزای موجود بالفعل  
 نیست بلکه موجود است بوجود کل در ضمن کل مثلاً در جسم بر چند اجزای متقدر فرض کنی آن جسم  
 یک موجود است بالفعل که آن اجزاء در آن بالقوه موجود است و بعد از پاره شدن آن  
 جسم آن اجزاء موجود بالفعل میشوند و لهذا درین وقت صادق است که دو جسم است یا جسم  
 یا بیشتر بقدر آنچه از پاره شدن بهم رسد و بعد از دانستن جزو مقدار می خواهر میگویم محال است  
 که واجب جزو مقداری داشته باشد از برای آنکه بنا برین تقدیر ذات واجب با ذات آن جزو متحد  
 خواهد بود چنانکه دانسته شد از خاصیت جزو مقداری و آن جزو مدام که با کل پیوسته است  
 موجود بالفعل نیست چنانکه ظاهر شد و هر چه ذاتش در وقتی از اوقات موجود بالفعل نباشد نظر  
 بذات بذاته موجود نخواهد بود زیرا که محقق شد که هر چه نظریات بذاته موجود باشد هیچ چه عدم  
 بر ذاتش و اینست پس اگر واجب جزو مقداری داشته باشد لازم می آید که نظریات بذاته  
 موجود نباشد و حال آنکه در اساس اول دانسته شد که واجب نظریات بذاته موجود است و گاه  
 اجزای مقداری نداشته باشد جسم و مقدار نخواهد بود زیرا که جسم و مقدار منقسم میشوند با جزای  
 مقداری بلکه در بابیت هر دو انقسام اجزای مقداری معتبر است و دیگر بدانکه واجب الوجود  
 جوهر نیست زیرا که جوهر ممکنست که قائم بنفس باشد مثل آب و آتش و عقل و نفس و واجب ممکنست  
 بریه و عرض نیست زیرا که عرض موجودیت که در تحقق وجود محتاج است بجل خود مثل رنگ  
 که محتاج است بجسمی که محل آنست و واجب الوجود محتاج بنفست بلکه همه باو محتاج اند و مجرد  
 است یعنی در مکان و جهت نیست زیرا که هر موجود قائم بنفس که در مکان و جهت باشد البته فوشر  
 از تحت و بینش از یار ممتاز است بریه پس منقسم باشد با جزای مقداری و دانسته شد که  
 واجب اجزای مقداری ندارد و نیز ذوق سلیم و فطره مستقیم حاکم است که آفرینندگان جهان  
 از مکان و جهت بیرون است و بودنش بکمان و جهت بانماند که شخصی در نفس الامر و واقع در

ایام طلوع خواهد کرد دستاره از اسمعیل و سر خواهد کشید به نالی از ابراهیم و مغلوب خواهد ساخت  
 سلاطین صاحب بیت را و برگزیده خواهد کرد جمیع فرزندان شیث را و تمام زمین میراث او خواهد بود  
 و در فضل نود و پنجم زبور حضرت داود علی السلام مذکور است که خواهد آمد ماداد  
 جهت داوری و محاکمه کردن در زمین بتدبیر و حکم خواهد کرد در زمین از روی عدالت و راستی  
 و ولایت و هدایت خواهد فرمود در حقیقت خود جمیع طوائف را برادر است و طریق نجات و رستگاری  
 چهاردهم انجیل بحج و ضبط یوحنا از زبان حضرت عیسی مذکور است که گفته اگر دوست  
 میدارید مرا و امر احکام مرا اجرا فطت نمائید و من خواهم طلبید از پدر فارقیتار و خواهد فرستاد  
 بشما تا مانند شهاب آید و دیگر در این باب و ششمین مسطور است که فارقیتار و  
 مقدس که او را خواهد فرستاد پدر بنام من او بشما تعلیم خواهد کرد جمیع چیز را و بیان خواهد نمود جمیع  
 آن چیز را که بشما گفته باشم و دیگر در فصل پانزدهم مذکور است که چون بنیاد فارقیتار  
 که او را خواهد فرستاد پدر بشمار و حقیقت که از پدر صادر خواهد شد و شهادت خواهد داد  
 از من و شما نیز شهادت خواهد داد چرا که از ابتدا با من بودید و دیگر در فصل شانزدهم  
 مسطور است که لیکن من راستی و حقیقت را میگویم بشما خوبست از برای شما که من بروم  
 چرا که تا من فارقیتار نخواهد آمد نزد شما پس اگر بروم خدا خواهد فرستاد او را بشما پس چون باید  
 او پاک کند و نیار از گناه و بیان خواهد کرد عدالت را و دیگر در فصل آخرین مسطور است  
 که لیکن من دعا خواهم کرد و خداوند فرستاد خدا موعود خود را بموی شما اما شهادت شهر قرار بگیرد  
 و تعلیمات من عمل نمایند تا آنکه برسد فارقیتار پس محلی داراست به فضایل علوی کمالات سماوی  
 خواهد شد و در فصل پنجم صحیفه اشعیا پیغمبر علی السلام مذکور است  
 که خداوند عطا کرد او را زبان فیض نامقا و متواند کرد با آنکه از سخن گفتن کردن آفرشته  
 اند و سر آمده اند و در فصل ششم صحیفه ارمیا پیغمبر مذکور است که  
 ایک روز خواهد آمد میگوید خداوند که خواهم بر ایگلی و مبعوث خواهم ساخت محبوب خود ماداد را  
 و نهالی عدالت را و بادشاهی کند و ملک اند و بادشاه و دانائی اسرار و حکیم خواهد بود و در زمین

در این باب و ششمین مسطور است که فارقیتار و مقدس که او را خواهد فرستاد پدر بنام من او بشما تعلیم خواهد کرد جمیع چیز را و بیان خواهد نمود جمیع آن چیز را که بشما گفته باشم و دیگر در فصل پانزدهم مذکور است که چون بنیاد فارقیتار که او را خواهد فرستاد پدر بشمار و حقیقت که از پدر صادر خواهد شد و شهادت خواهد داد از من و شما نیز شهادت خواهد داد چرا که از ابتدا با من بودید و دیگر در فصل شانزدهم مسطور است که لیکن من راستی و حقیقت را میگویم بشما خوبست از برای شما که من بروم چرا که تا من فارقیتار نخواهد آمد نزد شما پس اگر بروم خدا خواهد فرستاد او را بشما پس چون باید او پاک کند و نیار از گناه و بیان خواهد کرد عدالت را و دیگر در فصل آخرین مسطور است که لیکن من دعا خواهم کرد و خداوند فرستاد خدا موعود خود را بموی شما اما شهادت شهر قرار بگیرد و تعلیمات من عمل نمایند تا آنکه برسد فارقیتار پس محلی داراست به فضایل علوی کمالات سماوی خواهد شد و در فصل پنجم صحیفه اشعیا پیغمبر علی السلام مذکور است که خداوند عطا کرد او را زبان فیض نامقا و متواند کرد با آنکه از سخن گفتن کردن آفرشته اند و سر آمده اند و در فصل ششم صحیفه ارمیا پیغمبر مذکور است که ایک روز خواهد آمد میگوید خداوند که خواهم بر ایگلی و مبعوث خواهم ساخت محبوب خود ماداد را و نهالی عدالت را و بادشاهی کند و ملک اند و بادشاه و دانائی اسرار و حکیم خواهد بود و در زمین

مکرمین از احوال واقعی سابقین مثل آدم و نوح و لوط و یوسف و موسی و عیسی و صالح و هود و لوط  
و داود و سلیمان و اوصحاب کعبه و ذوالقرنین و امثال ایشان از انبیاء و غیر انبیاء خبر دادن و بر  
جميع حقایق و معارف مطلع بودن و در هیچ سوال در مانند و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان  
آئیده و همه بفعل آمدن مثل فتح که و فتح خضر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خراسان فارس  
و روم بدست اهل اسلام و مقابل کردن مرضی علی با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و با خوارج نهروان  
و با معاویه و اختلاف امت و بهفاد و سه فرقه شدن و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب آمدن  
این دین بر ادیان انبیای سابق و امثال این خواری که اشاره باینها شد از اندازه بیرون است و در  
هر گنجایی از کتب اصحاب حدیث و سیر و تفسیر برخی از اینها بتفصیل روایت شده چنانکه بر باب قبیح  
ظاهر است و نیز از ملاحظه آوصاف و اطوار آنحضرت از جنب و حسب علم و حلم و خلق و بهت و مروت  
و عدالت و امانت و دیانت و شجاعت و فتوت و زهد و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک هلاک  
و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک با خلق و راستی در گفتار و درستی در کردار و رعایت  
صله ارحام و حق فقرا و مساکین و ایام و سایر صفات حمیده هرستقیم التقی را جزم و یقین ثابت  
بهم میرسد که نیت مکرر رسول رب العالمین و همچنین از اندک تا ملی در احکام و ضوابط دین آنحضرت  
بر صاحب بصیرتی را علم قطعی بهم میرسد که از برای نظام کل و مصلحت حال هر شخصی از اشخاص دینی  
هر امری از امور و انتظام تسلسل جمیع و آئینش جمیع ناس تعیین این نحو قواعد و احکام بغیر خدا و رسول  
از دیگری نمیتوان آمدن و این در نهایت ظهور است و نیز انبیای سابق در کتب و صحف خود  
بوجود آنحضرت بشارت داده اند از آنجمله در سفر اول تورات باین مضمون مذکور است  
که بگو ای ابراهیم بمسیح که زود باشد که بغیرم بخلاق از نسل تو ما و ما و را با دوازده رئیس بزرگ  
و یکدیگر در فضل چهل و نهم سفر اول مذکور است که تاج و عصا بپادشاهی از طایفه یهود و مرقم  
نخواهد شد و سلطنت از دست یهود ایر طرف نخواهد شد تا آنکه بیاید آنکه آمدنیت و برسد آنکه وعده شده است  
داد خواهد بود انظار عالمان و آرزوی آدمیان و یکدیگر در فضل است و چهارم سفر  
چهارم تورات مذکور است که خواهیم دید اورا مانده اکنون نظاره خواهیم کرد اورا الکتب دین

چه ان تصدیق نیز در حقیقت کذب است چنانکه روشن است نزد عقل مستقیم و سیر حکیمه عالمی بخیر  
 میکند که از خدای تعالی با کمال خیریت و نهایت لطف و رحمت نسبت بعباد این چنین تصدیق که موجب  
 اضلال ابدی و گمراهی و ایجاب است بطور آید بقدر عن الله علو اکیلا و اینجا که از دیدن معجزه علم  
 بی نبوت بهم میرسد از علم بطور معجزه از راه اخبار متواتره نیز بهم میرسد جزا زیرا که موجب اذعان  
 و اقرار بنبوة علم بطور معجزه است چنانکه دانسته شد و شنیدن بطریق تواتر معینه یقین است بالبدیهه  
 چنانکه ظاهر است علم بوجود یکو مثلاً از برای جمیع که از اندیده اند پس هرگاه علم یقینی بطور معجزه از راه  
 اخبار متواتر بهم رسد بی نبوت نیز بهم آید رسید قطعاً در کن سیوم در تقریر دلیل بی نبوت خاتم النبیین  
 باید دانست که حضرت ابوالقاسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب علیه السلام از آنست که دعوی نبوت کرد و معجزه  
 ظاهر ساخت و از مقدمات سابقه بوضوح پوست که هر که دعوی نبوت کند و بر طبق دعوی خود معجزه ظاهر  
 سازد پیغمبر است اما نبوت دعوی نبوت خود از راه تواتر ثابت است و بکلیس را در آن سگی و یری  
 نیست و اما معجزه بواسطه آنکه تواتر تحقق شده که آنحضرت قرآن را آورد از برای صدق دعوی  
 نبوت و جمیع ضحای و بلغای قبایل عرب در برابر سوره از سوران با نهایت کثرت و شدت عداوت اسلام  
 و فرط عصبیت و تقلید هر چیز سی که در خیریه نتوانستند آورد و نه از این اعتراف کردند که این  
 کلام از جنس خطبه خطب و شعر شعرانیت و جمعی از اسیر نسبت دادند و در سخن معارضه بهر تبه رسیدند  
 که از مکالمه سرچیده بمقاتله در دادند و جمیع این مقدمات در ظهور بمرتبه ایست که اصلاً انکار را  
 در آن راه نیست و غیر قرآن نیز از آنحضرت معجزات و خوارق عادات بشمار بطور آید که بر تقدیر علم  
 تواتر بعضی از این سگی در متواتر بودن قدرشترک میانه اینانیت مثل شوق قر و حرکت کردن  
 بوخت از جایی خود و آمدن نزد آنحضرت و باز بفرموده او بجای خود رفتن و سحر شدن آب  
 از میان انگشتان او و چونیکه جمیع سکر و چهار پایان از آن سیار شدند و تسبیح گفتن بگریزه  
 در دست آنحضرت و خبر دادن بزغال مسوم در روز خیر از سم و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام  
 اندک و گردیدن جن و بر گردانیدن افاب از برای نماز علی بن ابیطالب و گویا شدن سوسار  
 و شهادت نبوة دادن و سگوه کردن ناقه از صلبش و با وجود دینی خود اذن و از کسی تعلیم

بشد که بان اعتبار مجاز است و مصاحبت با مکلفین که لازم تعلیم و تعلم ایشان است محقق شود  
 و موجب سعی و رغبت در استكمال و اکساب باشد و دیگر به جهت روحانیه و تقدس که بان اعتبار  
 مستند فیوضات نامتناهی و قرب جناب الهی بوده از درگاه فیاض مطلق استفاضه احکام نفس  
 الامریه و خصوصیات افعال و اعمال و چگونگی حالات نموده بخلاق رساند پس از دلائل مذکوره  
 محقق شد که لابد است خلائق را انسانی کامل که از جانب خدا تعالی مقتدا را بهمانند باشد و او عبارت  
 است از بنی رکن دوم در طریقه علم به نبوت به آنکه علم به نبوت نبی بسیار باشد که عقلا را از ملاحظه احوال  
 و احوال و وضع احکام قواعد نبی بهم رسد همچنانکه از اخبار و علامات مذکوره در کتب و صحف انبیای  
 سابق نیز بهم میرسد و گاه باشد که از برای نفوس کامله بعضی تأیید ربانی و توحیدی از الهام بهم رسد خواه  
 بشدت صحبت نبی مشرف شده باشد مثل امیر المومنین علی بن ابیطالب و خواه نشده باشد مثل  
 او پس قرنی و انچه نسب آن جمیع از باب هدایت را علم بهم میرسد معجزه است و آن عبارت است  
 از امر خارق عادت یعنی مخالف انچه عادت بر آن جاری است که ظاهر کند از ارمی نبوت از برای  
 تصدیق دعوی نبوت خود بطریقیکه دیگران در مقام برابری از معارضه اش عاجز آیند مثل اثر و  
 شدن عصای حضرت موسی و زنده گشتن مرده بدعای حضرت عیسی و وجه ولایت معجزه بر نبوت  
 ظاهر است چه هرگاه شخصی دعوی نبوت کند و بگوید شاید بر صدق قول من اینست که خدا تعالی فلان معجزه  
 را ظاهر میکند و مطابق اینچه او گفته بظهور آید البته عقول سلیمه را اعتقاد ثابت جازم بحکم میرسد  
 که آن شخص فرستاده خداست چنانکه هرگاه شخصی بحضور مجلس بادشاهی گوید من از جانب پادشاه مأمور  
 شده ام که شما را بفلان کار باز دارم و شاید بر صدق دعوی من آنکه پادشاه فلان وزیر را مرده  
 می زند و میکشاید یا سه بار از تخت بر میخیزد و می نشیند و پادشاه سخن آن شخص را هم می شنید باشد  
 خواه حاضر باشد نزد آن جماعت بی حجاب و خواه حجابی در میان باشد و بعد از آن مطابق گفته  
 آن شخص از پادشاه بظهور آید همه حاضرین را یقین بهم میرسد که آن شخص راست بگوید و این بسیار  
 ظاهر است نیز اگر خدا تعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد و تصدیق کاذب کرده  
 باشد در کذب و همچنانکه کذب بر خدا تعالی روا نیست تصدیق کاذب در کذب نیز روا نیست

فرماید و همه را از جانب خدای تعالی بوعده و وعید مطابق نفس الامر به تحصیل کمالات مطلوبه یازد و از  
 متعین حصول است و دیگر بر عقل مستور نیست که هر یک از افراد انسان به تنهایی از عهده نظام  
 تعیش و زیستن خود بر نمیتواند آید بلکه محتاج اند به اجتماع عظیم که هر یک در امری از امور معاون  
 یکدیگر باشند مثل آنکه بعضی در سرانجام غذا و خلقت داشته باشند و بعضی در تهیه لباس و بعضی در  
 مسکن و همچنین در سایر مایحتاج چنانکه بالفعل مشاهده میشود پس لابد است از آمیزش با یکدیگر و  
 معاملات و مناسکات و وفای عهد و این نحو از نظام بطریقیکه از حیف و میل و فساد نوع  
 خالی باشد بی ناظمی کامل که بیان کند طریقه عدل در مناسکات و معاملات و سایر امور ضروریه و  
 تعلیم و به طریقه اکتساب صنایع و استخراج اغذیه و ادویه را و مردم را ترغیب و تخریب نماید  
 بر اموریکه موجب صلاح نظام باشد و همه بر اطاعت او امر و نواهی او رضا دهند دست نمیتواند  
 داد و اینچنین حاکی نمیتواند یافت شد که از جانب خدای تعالی و دیگر برابر باب فطرت مستقیم  
 ظاهر است خصوصیات ناگوار این دار فانی که در آن تحصیل هر نحوئی از انجای کمالات مضمّن  
 از ازار و رحمت بسیار است و وصول قسم لذتی از لذات تشبیه بقب و الم بسیار و مهذب همواره کمال  
 از او ضاعش رنجور و ناقصان سرور اند و به از ابریکان دست جور و تقاوت در از است پس  
 نسبت بملطف و حکمت الهی بقا و تعیش نفس انسانی مخفی درین سر آغور بودن روایت بلکه  
 لابد است از نشاء دیگر که بر خلاف این نشاء هر کس در خور و خصوصیات خوبی خود از رحمت بی منتزایی  
 منعم حقیقی کامیاب گردد و در یاد اش صفات و کردار ناشائسته بمقتضای عدالت منقسم حقیقی  
 معذب شود و شکی نیست که علم بطریقه وصول بمراتب ارجمند این چنین نشاء از خصوصیات تقاید  
 و اوصاف و اعمال موجب نجات و منافیات ملذم ملاک بدون مرشدی ربانی بهم نمیتوان رسانید  
 و چگونه بهم رسد و حال آنکه هیچ انسانی از پیش خود واقف بر مقتضای اکثر افعال و اعمال و احتیاجات  
 احکام اینها بسبب تفاوت ازمنه و اوقات نمیتواند شد و عقاید و اوصاف را نیز هر شخصی بحسب  
 خصوصیات نفس و طبع و فراج و حالات خود می پسندد پس بغیر ارشاد خدای تعالی و آنکه از جانب  
 او امور باشد یا ارشاد راه نجات بدست آوردن ممکن نیست و آن معلوم انما چاره است از دوحیت



در بنوعی مستند فایده چهار رکن **فایده** در بیان معنی مراد از بنی بد آنکه بنی عبادت است از انبیا  
خدا تعالی او را بخلق فرستاده باشد از برای ارشاد و هدایت و رسانیدن احکام الهی بخلق و  
پسین رسول لیکن جمهور علماء مثل صاحب کشف و میر سید شریف و غیره تا در تفرقه میان بنی رسول  
چنین گفته اند که بنی اسم است از یکدیگر دینی و کتابی داشته باشد مثل موسی یا فرودج دین سابق باشد  
مثل زکریا و یحیی و رسول باید صاحب دین و کتاب باشد و این مخالفت دارد با حدیث مروی  
از ابو ذر که رسول خدا گفته بنی صد و بیست و چهار هزار است و از آن جمله سید و سیزده رسولند  
و صد و چهار کتاب به ایشان نازل شده چه بمقتضای این حدیث لازم نیست که هر رسول صاحب  
کتاب باشد و حق در تفرقه بنی و رسول چنانکه در کتب اهل بیت روایت شده از امام محمد باقر و امام  
جعفر صادق این است که رسول باید ملک را معائنہ ببیند و باو سخن کند و بنی لازم نیست که ملک  
را معائنہ ببیند بلکه نبوت با امام خوابیدن و سماع صوت نیز متحقق میشود **رکن اول** در بیان  
ضرورت وجود بنی بد آنکه لطف و حکمت بی اندازه الهی مواءمه مقتضی اصلیت و اکمیلیت نظام عالم  
است و پیوسته هر نوعی از انواع موجودات در خود استعداد و قابلیت بر تدریج از کمال متناهی تا  
لعل در کمال از پر تو خورشید ترتیبش کامیابست و گوهر در صدف از رشته ابر رخسار سیاه و شکلی  
نیت در شرافت و علو نشاء انسانی و وسعت عرض مراتب رقیات و تنزل افش که در یکطرف از  
اعلیٰ علیین ملکیه گذشته و در یکسو بقعر دیه پیهم پیوسته و نیز در هر عاقل محقق است که بر حکمت و لطف  
بی اندازه الهی مهمل و معطل و آگاه داشتن نوعی چنین که در حقیقت اشرف انواع موجودات عالم  
امکان است و انیت بلکه واجب و لازم است ترتیب و تکمیل تا بحسب خصوصیت اشخاص کمالات  
مکنه نوع بفعل آید و ظاهراً است که کمالات حقیقی نوع انسانی آنست که محلی باشد بفضائل مثل علم و  
حلم و خلق و صفای باطن و امثال اینها و مصطفی باشد از برای این مثل جبل و سد و بنجل و امثال  
اینها و مصدر اعمال حسنه باشد مثل صدق و عدل و احسان و محبت از افعال قیمه باشد مثل  
کذب و ظلم و عدوان و امثال اینها و شکلی نیت که این نحو از کمال بی معنی زبانی که همه مراتب  
را مطابق و حجتی الهی بخلاق ارشاد نماید و طریقه استحکال این کمالات را چنانکه باید با اشخاص بیان

و این خلاف بدیهه جمیع عقلا است و هرگاه عقل از اتحاد بسیار از صفات حکم صادق خیر نمکند  
 بر اتحاد در ذات ذواتی یقین است که از اتحاد و تساوی در جمیع صفات بطریق اولی حکم  
 خواهد کرد و در واقع چگونه عقل بخیر کند که دو چیز در جمیع صفات و خواص مشترک باشند و اصلاً  
 احدی در صفتی از صفات مشترک بر دیگری زیاده‌ای نداشته باشد و معین این وجه در ذات  
 یا جزو ذات مشترک نباشد پس ظاهر شد که اگر دو واجب الوجود باشد البته مشترک خواهد بود در تمام  
 جزو ذات و بنا بر اول لازم می‌آید که ذات و حقیقت آن دو واجب امر کلی باشد مشترک بی‌شک و  
 دانسته شد که ذات واجب کلی نیست و الا واجب واجب خواهد بود چنانکه گذشت و بنا بر ثانی لازم  
 می‌آید ترک واجب از اجزا و این نیز محالست چنانکه دانسته شد مفصلاً و مگر گفته میشود که اگر دو  
 الوجود مستعد باشند باید که هر یک قادر و توانا باشند بر ایجاد هر ممکنی از ممکنات و الا یا عجزند  
 لازم می‌آید یا عجز احدی باید که غالب بر قدرت و توانائی دیگری نباشد و الا احدی واجب نخواهد  
 بود و هرگاه هر دو بر ایجاد جمیع ممکنات خود از قدرت داشته باشند پس نمیتواند بود که حدود  
 هر یک از ممکنات از مجموع آن دو واجب باشد با این معنی که فاعل و موجد مجموع من حیث المجموع  
 هر یک هر یک زیر آن هرگاه هر یک هر یک باستقلال از برای ایجاد کافی باشد دیگر فاعل بودن  
 مجموع من حیث المجموع آن دو واجب معقول نیست در واقع دو واجب که هر یک فاعل نامند و بعضی  
 اراده خود مستقل از ایجاد چگونه فاعل ناقص و جزو علت میتوانند باشند و نمیتواند که احد  
 ایجاد بعضی کند و دیگری ایجاد بعضی دیگر زیرا که هرگاه هر دو واجب باشند و بر همه اشیاء  
 سخنان قدرت و علم داشته باشند دیگر اختیار کردن احدی از ممکنات را و دیگری بعضی دیگر  
 را ترجیح بلا مرجح است چنانکه ظاهر است و نمیتواند بود که احدی همیشه ایجاد کند و دیگری اصلاً ایجاد  
 چیزی نکند زیرا که هرگاه هر دو قادر و عالم بر جمیع حقایق باشند پس اختیار کردن احدی ایجاد را  
 و اختیار نکردن دیگری ایجاد را مستلزم ترجیح مرجوح است اگر ایجاد یا ترک ایجاد بهتر باشد  
 یا مستلزم ترجیح بلا مرجح است اگر مساوی باشند پس روشن شد که اگر واجب الوجود مستعد باشد  
 عالم موجود نمیتواند شد لولا كان فيهما الهة الا الله لفسد تأم مقام و و هم

و قدرت ذاتی احدی

درین با اسماں خیالی خود باشد تدبیر فائده دق لطیف حقیق بالا ذعان و هرگاه  
 واجب بیرون باشد از احاطه مکان چنه دیده نخواهد شد زیرا که پختیری بچشم متحقق نمیشود و بیرون بودن آن  
 چیز در چنه و مکان مقابل دیده بنیده چنانکه ظاهر است و خلافتش مکار به محض است که اندر لاله  
 و هویدر که الا بصار و هو اللطیف الخیر و دیگر باینکه ذات و حقیقت واجب الوجود  
 کلی نیست زیرا که کلی در مرتبه ذات بذاته موجود و مشخص نیست بلکه محققش در ضمن اشخاص است و در  
 ضمن مشخص موجود و مشخص مشخص است چنانکه ظاهر است از تحقق باینکه انسان در ضمن  
 زید و عمر و غیرهما و دانسته شد که واجب الوجود در مرتبه ذات بذاته موجود است پس ذات واجب  
 کلی نخواهد بود و چون کلی نیست و تحقیقش محض ذات است بی انضمام امری دیگر تحقیقش و تعیینش نیز  
 بنفس ظاهر است **منهج چهارم** در توحید یعنی تقریر دلیل بر وحدانیت واجب الوجود و تعیین  
 دانست که مفهوم واجب الوجود غیر از آن یکذات خبری حقیقی که در عرفی سمائی لفظ آمده است  
 دیگر فردی ندارد زیرا که اگر دو واجب باشد باید که در جمیع صفات مثل عالمیت و قدرت  
 و خالقیت و رازقیت و احدیت و غیر اینها مشترک باشند و الا لازم آید که احدیها از دیگری  
 اکمل و اشرف باشد و اقوی این منافات دارد با واجب الوجود بودن چنانکه ظاهر است و بقا  
 نیز دانسته شد و نیز باید که در هیچیک از صفات احدیها اقوی از دیگری نباشد و الا واجب دیگر  
 واجب الوجود نخواهد بود و هرگاه در جمیع صفات و خواص مشترک مساوی باشد باید که در ذات  
 نیز مشترک باشد زیرا که عقل جمیع عقلا از اتحاد صفات و لوازم اشیا حکم خرم میکند بر  
 اتحاد آنها در تمام ذات یا در جزء ذات مثلا عقل چون زید را با عمر و می بیند که در بسیاری  
 از صفات و آثار مثل فطرت و کتابت و ضحک و غیر اینها شده یکذات حکم می کند باشند که  
 آنها در ذات و اتحادشان در نوع و چون او را با آب یا سنگ می بیند و می باید که در بسیاری  
 از صفات آن یکذات حکم می کند با اتحاد در نوع چه اگر حکم باشند که در ذات از راه  
 اتحاد در صفات و آثار بنود باینستی که عقل تجزیه کند مثلا که زید با بنک و یا قوت با پنبه از یک  
 نوع است و آب و جله با آب و فوات پیوسته مشترک نیست نه در تمام ذات و نه در جزو ذات

در ذات باشد چنانکه

[illegible]

مختصر تحریر یافته همه را لفظاً باللفظ از آن کتب بفارسی ترجمه کرده و مرقوم ساخت مگر آیه اول  
 تورات که در سابق ایام از حافظی از حفاظ توفیق که شرف اسلام یافته بود فراگرفت و از و کرد  
 شنیده می شد که میگفت این آیه مرا بر اسلام دلالت کرده و مسلمانی و چون محقق شد نبوت انصاری بقیم  
 باید دانست که معنویت است بر جمیع خلایق و خاتم النبیین است زیرا که خداستایه در قرآن مجید بیان  
 شهادت داده چنانکه در یکی فرموده **وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ وَدَّعَا بَیْکُمْ وَکَلَّمَ لَکِن**  
**رَّسُولِی اِلَیَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ** و احادیث متواتره نیز در نیاب واقع شده بخوبی قابل دلیل نیست مکن  
 چهارم در عصمت نبی و بعضی دیگر شرایط بعد از آنکه عصمت عبارت است از حالتی که بعنایت ربانی در  
 شخص متحقق شود که بسبب اشکالات با وجود قدرت منقح میگردد داعی و میل بری و گناه از انشخص و  
 عکاس اهل بیت عصمت را در انبیا شرط میدانند و میگویند نبی باید معصوم باشد از جمیع گناهان و دیوها و این  
 نزد عقول سیمیه نهایت ظهور دارد زیرا که نبی معلم و راهنمایند خلایق است از جانب خداستای در طریقه  
 علم و عمل و همه کس امور را از جانب خداستای امر و نهی او واسطه است از برای تکمیل افراد بشر در  
 جمیع صفات و افعال سنده و منزیه از اوصاف و افعال قبیله و این خداست در رسانیدن احکام  
 الهی بعباد و اینچنین کسی بالبدیهه باید معصوم باشد و حال آنکه بر تقدیر معصوم نبودن او خود محتاج خواهد  
 بود دیوای و منع کننده دیگر و خلایق از متفکر خواهد بود و قول و فعلش نزد ایشان محل اعتماد و استیلا  
 نباشد و از روی خرم و رسوم مطیع او امر و نواهی او خواهند شد و اینها بیانات دارند بانبوت نبی  
 ظاهر است جمیع این مراتب بر صاحبان اوصاف و فطرت مستقیم در واقع کسی که خداستای با نهایت قدرت  
 و حکمت از بندگان خود برگزیند و واسطه نجات خلایق گردانند چرا معصوم نباشد و لهذا در قرآن مجید  
 بشطان فرموده **اِنَّ عِبَادِیَ لَکَ عَلَیْکُمْ سُلْطٰنٌ** و از شیطان حکایت نموده که گفت **فَیَقْبَلُ**  
**اَلْعَوْنِیْمَ اِلَّا عِبَادَکَ الْمَخْلَصِیْنَ** و از ائمه معصومین نیز احادیث متواتره روایت  
 شده مشتمل بر آنکه انبیا از اصحاب ظاهر متولد شده اند و همیشه از جمیع دیوها و ذنوب مطهر بوده و خواهند بود و این  
 بواسطه پاس مرتبه امیه خود که باصناف فوق و خطایات ارسته اند عصمت انبیا میگزیند و در کتب خود بیان  
 ایشان را بگنای و خطای متمسکه اند لغو با بدمنها و غیر نبی باید در عقل و ذکا و حفظ و آموختن علم

و شجاعت و سایر صفات کمال از همه احکام باشد و همچنین باید میرا باشد از هر امری که امر امری  
 طبع خواه از قسم امر اض باشد مثل برص و جذام و خواه از قبل اوصاف مثل ذنابت و نسب و پد  
 حال آبا و امهات و خواه از صنف کتب و پیشه مثل جویباری و حمامی و امثال اینها از امور خبیثه الحرام  
 الذی جعلنا من امة خیر المرسلین و شیعة اهل بیته المعصومین مقام سوم  
 در امامت مستفیض و دوازده اصل **اصل اول** در بیان برخی از اوصاف امام و شریات امامت  
**اصل دوم** در حدیث غدیر خم و متعلقات آن **اصل سوم** در آیه انما ولیکم الله و رسولہ  
**اصل چهارم** در حدیث منزلت **اصل پنجم** در آیه تطهیر و بعضی از مناسبات **اصل ششم**  
 در حدیث تسک و مناسبات آن **اصل هفتم** در ذکر اخبار یک شیخ از وصایه و ولایت و خلافت  
 و امثال آن **اصل هشتم** در ذکر احادیثی که تصریح شده آنها بامامت آنها شاعشر حدیث من  
 ات و لم یعرف امام زمانه **اصل نهم** در ذکر برخی از فضایل امامت مستفیض از آیات و  
 احادیث و بیان افضلیت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام **اصل دهم** در مطاعن خلفای شمش  
**اصل یازدهم** در ذکر برخی از کلمات و خطب حضرت امیر که دل است بر بطلان خلافت خلفای شمش  
**اصل دوازدهم** در قیام و شبهه اهل خلافت از اجماع و غیره درین اصول اندراج یافته و دلایل  
 و بر این قاطعه بر امامت بلا واسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب و بطلان امامت خلفای شمش بخوبی مکرر  
 خود را از نقصات و تقدیرات معارضه و از روشنی انصاف و طریقته راه نجات جوئی در اینها قابل  
 کند البته حق در نظرش جلوه گر خواهد شد و بعد از مستقیم دین حسین و اصل خواهد کرد و رتبه اقامت بدینا خواهد  
 بکن قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین **اصل اول** بدانکه امامت اتفاق عبارت است از  
 اولی تصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت بجا نشینی رسول خدا و هر دو فرقه متفق اند در  
 آنکه بعد از نبی ناچار است از امامیکه رئیس و صاحب اختیار و اولی تصرف باشد در امور دین و دنیای  
 امت تا حافظ احکام دین و حامی ملت باشد و امر کند بمعروف و نهی کند از منکر و خلق را قواعد شریعت  
 و لوازم معرفت و عبودیت تسلیم دهد و داد مظلوم الظالم بستاند و حدود مقرر شارع دنیا که باید بر آن  
 حجابیت جاری سازد و ناظم مصالح دینداری و رعیت پروری بوده باشد و جهاد کند با عدو دین و دنیا که

و حسن و صدقات را از روی عدالت موافق فرموده خدا و رسول بجهت رساندن لیکن فرقه نبویه  
امامیه را عقیده آنست که معصوم باشد و اهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد قیمت  
امامت خلفای ایشان برهم میخورد و میگویند عصمت در امامت شرط نیست زیرا که ابوبکر متفوق العصمة نبود  
و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین شخص واجب الطاعتی که جمیع امور مذکوره و سایر احکام دین  
و دنیائی امت بحکم او واجب است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا فاولی مرتبه بر امامت که این چنین  
بظهور نخواهد آمد و آن شخص نیز محتاج خواهد بود با امام و در نهائی دیگر پنج وجه ظاهر است بر اهل انصاف و از  
امامتش عقل در دین راه خواهد یافت زیرا که از فساد و غلطش بدعت منتهی خواهد گشت و احکام حقه  
دین محو و متروک خواهد شد و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که بهیچ وجه اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه  
غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بکمان آنکه قابل خلافت و امامت است و در واقع چنین نباشد و از او  
منافی امامت بظهور آید پس اگر امت بامامتش گردن نهند باعث اینندام دین است و اگر قصد غرض  
کنند از برگزیدن اجماع با اعدای و انصار و حذمه و دهراندجوی طالبان مال و جاه و ثیوی و قاصدان  
ریاست و سرور و مفاسد و چیز مترب گردد که دین حق از میان کم شود و چنانکه مستحق است در  
نظر در گذشته شدن عثمان و بظهور آمدن فتنه از عایشه و طلحه و زبیر و خوارج هر دو ان و معاویه تا  
آنکه کاریات و امامت و خلافت خدا و رسول محبوبه و زید و امثال این ظالمان بی دین قرار  
گرفت و مردم اطاعت این قسم بدان را بر خود واجب شمرند و ازین برگزیده طلبها که بر ذریه خیر المرسلین  
نزفت و چه بدعتها که در دین بهم نرسید و نزد عقل مستقیم و منصف خالی از تعصب ظاهر است تا قبیح امامت  
امامی که آنچه مردم بر آن امر کند خود بفعول نیارد و آنچه را از آن نبی فرماید از خودش بظهور آید و  
خدا تعالی در قرآن مجید از برای توبیخ آنکس که امر بکوبی کند و خود بفعول نیارد فرموده **اَنَّا هُتِفْنَا**  
**النَّاسِ بِالْاِثْمِ وَ تَنسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ** و سخن این چنین شخصی را مصدر است منساق و بافعال و اعمال او  
تشبیه بکشتن در جمیع عقول سیم زکورا است و ازینجا است که خدایتعالی عباد را امور ساخته به پیروی ایشان  
چنانکه فرموده **كُلُوا مِمَّا فِی الْاَرْضِ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّالِکِیْنَ** و نیز خدای تعالی اطاعت او را مثل اطاعت خود و اطاعت رسول  
بر امت واجب ساخته مطلقاً بدون شرط و قید فرموده **اَطِيعُوا اللَّهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اَطِيعُوا**

چه مراد از اولو الامر موافق قول معصومین بر دو فرقه ائمه و خلفاست و جمیع اطاعتشان در وجوب مثل  
 اطاعت خدا و رسول باشد و در سبک اطاعت خدا و رسول باشد بایک معصوم باشند جزا و این نیز از جوامع  
 بقطرت مستقیم در رعایت جانب انصاف نهایت ظهور دارد و لهذا پیشوای ایشان امام فخر رازی  
 در تفسیرش بصواب متکلم شده و گفته این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطائی اولو الامر  
 و الا لازم می آید که هم امر باطاعتشان شده باشد و هم سبب از اطاعت زیر که اطاعت در محرمات حرام  
 است و نیز گفته که مراد از صادقین و آیه گوئیم مع الصادقین معصومینند لیکن چون دیده  
 که اعتراف بمقتضائی این دو آیه مستلزم بطلان امامت خلفای ایشان است گفته مراد از صادقین  
 و اولو الامر معصوم اجماعت و مخفی نیست رکاکه این تاویل چه از صادقین اولو الامر اجماع خواستین  
 از قبیل آسمان و زمین خواستن است چنانکه روشن است بر وفق سلیم از باب صحاح و کلمات  
 در تفسیر این دو آیه سخنان بسیار وارد می آید و چون مقام گنجایش ذکر تمام کلام و اجزای اشعار نیست  
 لهذا ذکر بناخت و چون محقق شد وجوب عصمت در امام باطل شد امامت ابوبکر چه از معصوم نبود و تعیین  
 شد امامت بلا واسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب زیرا که با اتفاق شیعه و سنی امام اول یا علی این است  
 است یا ابوبکر پس از بطلان امامت ابوبکر متعین خواهد شد امامت بلا واسطه علی بن ابیطالب و نیز  
 خدا تعالی در آیه تطهیر از عصمتش خبر داد چنانکه بمقتضی خواهد آمد در اصل پنجم و بحسب علم اهل علم  
 بعد از عصمت اکتفا نموده فسق و ظلم را نیز سبب امامت نمی دانند و لهذا امامت خلفای بنی امیه  
 و بنی عباس با ائمه ظالمها فسقها معتقد نسفی که از علمای معتبرین ایشان است در عقایدش  
 گفته مغرول نمیشود امام در امامت بسبب فسق و جور و ملا سعد الدین قفازانی در شرح  
 برین عقاید بر مطلب نسفی دلیل گفته باین مضمون که از برای اکتفا بر فسق و منشتر جور از امامان بعد  
 از خلفای راشدین و حال اکتفا پیشیان مطیع و منقاد ایشان بودند و نیز در شرح مذکور گفته که اهل  
 حل و عقد از امامت اتفاق نموده اند بر خلاف خلفای عباسی و هم ملا سعد الدین در شرح  
 مقاصد گفته که معتقد میشود امامت بقره و علی پس اگر کسی مردم را مغلوب کند و از او شوکت منقطع  
 میشود امامتش بر چند فاسق و جاهل باشد و بعد ازین گفته اگر کسی بقره و غلبه امام شود و دیگری بایده او



مقبور و مغلوب سازد مغلوب معزول میگردد و غالب امام میشود و نیز گفته که امام معزول نمیشود  
بفسق و نواحی محمد پارسا که مخالفین او را مرشد و مقتدای خود میدانند در کتابش که مسمی است  
بفصل الخطاب گفته نزدیک با سلطان جابر بن محمد سلطان عادل باشد و از پس وی نماز باید گذاردن و حمد  
بر وی روا نمود و در شرح و قیامه کتاب مقدمه فقه حنفیت مذکور است که امام را حد شرع  
خبر نباید زد از برای آنکه او نایب خداست اکنون بدیده انصاف نظر باید کرد که اینچنین خبری موافق دین  
و ملت خیر المرسلین و خاتم النبیین است حاشا و کلا سبحان الله فاسق را خدا تعالی در قرآن مجید از اهل دوزخ  
شمرده و اما الذین فسقوا فَمَا أَوْعَاهُمُ النَّارُ و نیز فرموده که اعلموا انما فاسق فاسق کنید و گفته و ان  
جاءکم فاسق ببناء فبئس ما یفرموده و الله لا یهدی القوم الفاسقین و این قوم  
بواسطه رعایت حال ظالمین و رسوخ بر بدعت ملوک بنی امیه و بنی عباس فاسق را نایب خدا و خلیفه و جانشین  
پیغمبر و اولی تصرف در جمیع امور دین و دنیای امت میدانند العیاذ بالله و بیکر بدانکه امام باید منصوب  
باشد یعنی نفسی از خدا و رسول بر او امتش واقع شده باشد و دلیل برین مطلب بسیار است از انجمله آنکه امت  
بعد از نبوت اعظم الطاف الهی است چه بقای احکام دین و هدایت امت بوجود امام است و چون واجب  
الوجود که خیر محض است لطف و رحمت واجب است پس همچنانکه بنی را برگزید و از روی لطف باطن را بجهنم و خلق  
بر بنو قش راه نمود کسی را از برای امامت برگزید و عباد را از او خرد بد تا نیکو نه لطف عظیم را از عباد باز  
نداشته باشد و بیکر آنکه هیچ عقل خالی از تعصب و اوجاج تجوز نمیکند که خاتم النبیین اینچنین امری  
جلیل القدر که حفظ ملت و جمیع امر دین بآن وابسته است مهمل و گذارد دو هیچگاه امت را از صاحب  
این مرتبه خبر ندهد با آنکه همواره سعیش در هدایت و ارشاد امت مصروف بود و هر جزئی از جزئیات از برای  
است بیان میفرمود و از نهایت شفقت و مهربانی با امت و فرط رهنمائی هیچ دقیقه از دقایق تمام ادب  
خلار افرو گذاشت نمود با اختیار امت باز نگذاشت و بیکر هر یک از انبیا که از دنیا رحلت کرده اند از برای  
هدایت امت و حفظ ملت و حیثی تعیین نموده اند پس خیر المرسلین که خاتم پیغمبر است و دینش اکمل ادیان  
و رسالتش رحمت عالمیان است چنانکه خدا تعالی از ان خبر داده و فرموده و مَا أَرْسَلْنَاکَ  
رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینَ چه معنی دارد که تعیین نادی در راه نمانده امت و حافظ دین و ملت کند و بیکر آنکه

برگزیده است در ایام حیات بدون تعیین خلیفه و جانشین هیچ سفری بیرون نبرد پس چه احتمال  
 دارد که تعیین شخصی که از رحلت جانشین و نائب آنحضرت باشد نماید و دیگر آنکه عصمت از شرایط امامت  
 چنانکه دانسته شد و چون از امور باطنیت و علم بر بواطن حاصل نمیشود از برای تکلیفین مگر از اخبار خدا  
 یا رسول چنانکه روشن است بر عقل پس باید از خدا یا رسول نصی در حق امام باشد تا علم بصفتش حاصل  
 شود پس محقق شد که امام باید مخصوص باشد از جانب خدا و رسول و اهل خلاف خود مقرر فند که نصی بر امامت  
 ابی بکر واقع نشده بلکه امامتش بیعت منعقد گشته پس باطل شد امامت ابی بکر و متعین شد امامت بلا واسطه  
 امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر باید دانست که چون احکام دین و دنیا نی است منوط بحکم امام  
 است باید عالم باشد با حکام دین و واقف باشد بر خصوصیات احکام قرآنی از حکم و مقابله و جعل و مفسر  
 و تاسخ و منسوخ و عام خاص و همچنین بر احادیث نبوی چنانکه ظاهر است و باید کمال رای و شجاعت داشته باشد  
 تا از عهد مجاهده با اعدای دین تواند برآمد و نیز باید اعلم است باشد زیرا که تقدیم مفسول بر فاضل که در حقیقت  
 تقدیم متعلم است بر معلم و جاهل بر دانای مجتهد و عقلا و لهذا در قرآن مجید فرموده **أَمِّنْ نَفْسِي إِلَى**  
**الْحَقِّ الْحَقُّ أَن يَنْتَجِ أَمِّنْ نَفْسِي إِلَى الْحَقِّ** یعنی آیا کسیکه هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر  
 است یا آنکه متابعت کرده و شود یا آنکس که هدایت نمایی نماید مگر و تنبیه هدایت کرده شود یعنی او را راه نماید و  
 چگونه جایز باشد و حال آنکه علم سرای برتری و افضلیت است و لهذا خدا تعالی اگر بسبب فروزی در علم مسجود  
 ملائکه ساخت چنانکه محقق است از این شریفه **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** و همچنین طلوت را از حیثیت  
 زیاده و در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید و بر ایشان فرمان روا گردانید چنانکه ظاهر است از این شریفه **أَنَّ**  
**اللَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَكَاةً وَسُطْرَةً فِي الْعِلْمِ وَاجْتِسِمَ** و نیز از برای تقدیم رتبه عالم فرموده و  
**هَلْ كَيْسِيُّ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** و اگر کسی فی الجمله در امر امامت تامل نماید میداند که امام  
 در جمیع صفات کمال باید از امت افزون و اکمل باشد چه غرض اصلی از دین و ملت تکمیل افراد انسانی است  
 و بیرون بردن نفوس از ظلمت بدی و نقص رسانیدن بنور خوبی و کمال و چون امام بنیابت نبی مرشد  
 طریقه است کمال است پس باید مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این قایده مترتب  
 شود چنانکه ظاهر است بر هر مصنف صاحب فطرت و با اتفاق اکمل افضل در علم و شجاعت و سایر کمالات

می این ابیجاب است پس محقق شد است با واسطه آنحضرت علیه السلام علی ما بین لنا طریقی

صل دوم در حدیث غدیر خم بدانکه این حدیث از جهت کثرت راوی و مذکور بودن

در کتب احادیث صحیح سنن و شیعه و همچنین تفاسیر معتبره و تواریح معتبره و فرقه بمرتبه کسب

کوشک و شبه در صحت آن راه ندارد مگر از راه تعصب و غناد و شکش حکم سایر متواترات چنانکه ظاهر است

بر متبع منصف بعد از این نیز دانسته خواهد شد و تمام سخن درین حدیث در ضمن است ارشاد بوضوح می پیوندد

و باشد الاستغاثه و التوفیق ارشاد اول در بیان حدیث و ذکر پاره از راویان بدان

آنکه کیفیت وقوع این حدیث بطریقیکه موافقت دارد با اقوال اصحاب حدیث و اباب تفصیر و تاریخ

طایفه این است که چون پیغمبر آخر الزمان از حجه الوداع یعنی حجکه بعد از مراجعت از آن بقرب و ماه

از دنیا رحلت فرموده برگشته بمینه مراجعت نمود در اثنا راه جدیدی السجده این که نازل شد یا این

الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ

مِنَ النَّاسِ یعنی ای پیغمبر خدا برسان بخلائق آنچه فرستاده شده بتو از پروردگار تو و اگر نکنی آنچه

بان امور شده و نرسائی از آن خلاق پس نرسانیده باشی پیغام پروردگار خود را و اداس رسالت او نموده

باشی و خدا تعالی نگاه میدارد ترا از مردم و نگاه آنحضرت فرود آمد در موضعی که از غدیر خم گویند و منزل

نمود با آنکه نزول قافله و مسافران در آن موضع متعارف نبود و در میان روز در عین شدت گرما

فرمود تا از پالانها سشتران بلندی بختند بطریق منبر پس بر بالا آن برآمد تا همه مردم آنحضرت را

به بینند آنگاه خطبه بیان فرمود و در آن خطبه خلائق را از رحلت خویش خبر داد و تحریر نمود مردم را

بر تشک بقران مجید و اهل بیت پس فرمود که اَلَسْتُ اُولٰٓئِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ یعنی آیا من نیستم اولی تقصیر

در شما از نفسهای شما و در بسیار از روایات بجای اَلَسْتُ اُولٰٓئِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَلَسْتُ اُولٰٓئِکُمْ

بالمؤمنین من انفسهم واقع شده یعنی آیا من نیستم اولی تقصیر در مؤمنین از نفسهای ایشان و

حاصل معنی هر دو عبارت یکی است و غرض این است که حضرت بیان کند که من در امور هر مؤمنی

اختیار میشم از آن مؤمن دارم و حکم من در امور او چنانکه تراست از حکم خودش و بعد از گفتن آنحضرت

همه مردمان گفتند بلی همچنین است یا رسول الله پس آنحضرت دست مرئوفی علی عار گرفت و فرمود من

كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيَ اللَّهُمَّ وَالْأَكَاةُ وَعَادٌ مِنْ عَادٍ وَأَنْصَرُ مِنْ نَصْرِهِ وَأَخَذْتُ مِنْ خَدْلِهِ

یعنی پس هر کس که من مولای اویم پس علی مولای دوست خدا یا دوست دار ائمه است که دوست دارد علی را  
و دشمن دارد ائمه را که دشمن دارد علی را و باری ده از آنکه باری دهد علی را و فرود گذارد و باری دهد  
را که فرود گذشت علی را انگاه نازل شد آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَائِي  
لَكُمْ أَكَلَا مِنْ دِينِ اللَّهِ أَمْرٌ وَكَامِلٌ كَرْدَانِدَم از برای شما دین شما و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار  
کردم برای شما اسلام انگاه رسول خدا فرمود الله اكبر و الحمد لله على اكمال الدين و اتمام النعمة  
و رضاء الرب بر سالتی و وکالیه علی بن ابیطالب چون حدیث بر سبیل اجمال تحریر یافت  
اکنون بتفصیلی که در کتب پیشوایان و محدثان و علمای معتبر اهل خلاف واقع شده مذکور میسازد بی زیاده  
و نقصان در معنی مقصود باین باره از سخنان بزرگان ایشان که شهادت داده اند بصحت این حدیث  
تمام حق بر صاحب انصاف و طالب نجات ظاهر شود بعد آنکه احمد حنبل که یکی از ائمه اربعه اهل سنت  
است این حدیث را بطریق معتدله در مسند خود روایت کرده از ابن عمر روایت کرده از برادر ابن عباس  
که گفت بودیم با رسول در سفری پس فرمود آیدیم بغیر رخم و ندانم که در میان ما که الصلوة محتاج  
و پاک کرده برای رسول بخند آید و درخت پس گذارد نماز ظهر را و گرفت دست علی بن ابیطالب را  
و گفت الستم تعلمون انی اولى بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیدم ایند شما که من اولی بمؤمنین  
از نفسهای ایشان گفتند بی میدانیم باز گفت الستم تعلمون انی اولى بكل مؤمن من نفسه  
یعنی آیدم ایند شما که من اولی بهر مؤمن از نفس او و گفتند بی پس گرفت دست علی را و گفت فمن  
كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيَ اللَّهُمَّ وَالْأَكَاةُ وَعَادٌ مِنْ عَادٍ انگاه ملاقات کرد علی بن  
ابطالب عمر گفت هَذَا لَكَ يَا ابْنَ ابِي طَالِبٍ اصْبَحْتَ مَوْلَاَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ یعنی مبارک  
و گوار باد ترا ای علی گردیدی مولای هر مرد و زن با ایمان و میگردی روایت کرده اند از زید بن ارقم  
که گفت فرود آمدیم با رسول الله بودیم که از آنقدر رخم میگذشت انگاه امر کرد بمصلوة پس نماز گذارد  
و خطبه داد فرمود از برای ما و سایه کرده شد از برای رسول خدا پس ما که بر درخت انداخته شد  
پس اسخفت گفت الستم تعلمون الستم تشهدون انی اولى بكل مؤمن من نفسه

یعنی شامیدانید آیا شاگواهی نمیدید که من اولی بهر مومنین از نفس گفتند بی یعنی میدانیم و شهادت  
 سیدم انگاه گفت من کنت مولا فعلی مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه  
 و دیگر روایت کرده ابی طفیل و گفت جمع کرده علی بن ابیطالب مردم را در حبه یعنی فضایی مسجد کوفه  
 و سوختند و او بندها سلفان را که هر کس آنچه از رسول خدا آورده بود بر خیمه شمشیر بر خیزد و بگوید پس بر خیزند  
 شتی کس از مردم که در آن روز حاضر بودند و شهادت دادند که در آن روز گرفت دست علی او بمردمان  
 گفت اعلیون انی اولی بالمومنین من انفسهم ایانیدانید که من اولی بمومنینم از نفسهای ایشان  
 گفتند بی یا رسول الله انگاه حضرت گفت من کنت مولا فعلی مولا و دیگر روایت کرده از خطبه  
 که گفت ادم نزد زید بن ارقم پس گفت خال من از تو روایت کرد از برای تو حدیثی در شان علی بن ابیطالب  
 روز غدیر خم من دوست میدارم که از تو بشنوم پس گفت بدستیکه شایع است عواقب آن در شامت پس  
 گفت خست از تو بر من باکی ضرری انگاه گفت بی بودیم در جحفه و آن موقعی است که غدیر خم در حوالی است  
 پس رسول خدا آغاز ظهر گذارد در حالتی که گرفته بود دست علی را گفت ایها الناس انتم تعلمون  
 انی اولی بالمومنین من انفسهم پس بهر گفتند بی میدانیم انگاه حضرت گفت من کنت مولا  
 فعلی مولا و دیگر روایت کرده از راج بن حرث که گفت آمدند قومی نزد حضرت مرتضی علی در  
 و گفتند السلام علیکم یا مولا نا پس گفت آنحضرت که چون من مولای شما ام و حال آنکه شما قوم  
 بیکانه ایشان جواب دادند که ما شنیده ایم از رسول خدا که گفت در غدیر خم من کنت مولا فعلی  
 مولا و راوی میگوید که من پرسیدم که کی شد این قوم گفتند که ما انصاریم و در راست ابوالیوب انصاری  
 و دیگر روایت کرده از ابو مریم که پیغمبر گفت روز غدیر خم من کنت مولا فعلی مولا و دیگر روایت  
 کرده ابن اسحق که گفت شنیدم از عمر حدیث غدیر خم باز یادتی که بعد از اللهم وال من والاه و عاد  
 من عاداه گفت و انصر من نصره و احب من احبه و ابغض من ابغضه و دیگر روایت  
 کرده از زاذان بن عمر که گفت شنیدم که علی در حبه مردم را قسم داد و گواهی طلبید آنچه در روز غدیر خم  
 شنیده اند بگویند پس بر خاسته سیزده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم که رسول خدا می گفت من  
 کنت مولا فعلی مولا و دیگر روایت کرده از سعد بن ابی وقاص که گفت بدستی علی را چنان

منبقت است که مرا اگر یکی از آنها بود دوست تر بود نزد من از فلان و فلان یکی اینجا روز خیر حضرت رسول خدا  
 در حق آنحضرت فرمود چنانکه دانسته خواهد شد در اصل نهم انشا الله تعالی و دیگری آنت منی بمنزلة هرون  
 من موسی سیوم من کنت مولا فعلی مولا و احمد گفت که یکی دیگر اسفیان را دوی فراموش کرده  
 بود و دیگر روایت کرده از ابویلی گفت پرسیدم از زید بن ارقم که گفت رسول الله من کنت مولا  
 فعلی مولا پس گفت زید آری گفت از رسول خدا چهار مرتبه و **تعلی** که از اکابر عظامی معتبر  
 و مقدم مغیر بن ایشان است در تفسیر سوره سال سائل بعد از اب اقم روایت کرده که پرسیدند از  
 سفیان بن عتبة که سال سائل در حق که نازل شده او قسم یاد کرده بسوال کننده گفت بمحقق سوال کردی  
 از من مسدرا که سوال نموده بود پیش از تو انرا از من اهدی روایت کرده مرا جعفر بن محمد الصادق از  
 بران خود چون رسول خدا در غدیر خم مردم را جمع کرد و گرفت دست علی را و گفت من کنت مولا فعلی  
 مولا منتشر شد این خبر بپادشاه رسید از احارث بن یحسان فهری بر شتر سوار شده بدین آهنگاه از ناله  
 پیاده شد و بخدمت رسول خدا آمد آغاز منازعت نمود و گفت ای محمد ما را کلمه شهادت امر کردی از تو  
 قبول نمودیم و بنماز میگان ما را ما موافقتی و از تو قبول کردیم و امر کردی بر دوز کینه قبول کردیم و بعد  
 ازین با بنهاراضی فندی تا که بعد کردی دستهای این عجم خود را و تفضیل دادی او را و گفتی من کنت  
 مولا فعلی مولا یا این کار را از خود کردی یا از جانب خداوند رسول خدا گفت قسم بخدا ای که نیست  
 الهی غیر او که این امر از جانب خدا بود پس عارث پشت گردانید و متوجه نایقه خود شد و میگفت خدا یا  
 میگوید محمد حق است پس بر ما سنگ بار از آسمان بفرست بر ما عذابی در دنیا که هنوز نرسیده بود و بنا بر  
 که سنگی از آسمان برسد او خود که از مقدس بیرون آمد پس نازل شد سال سائل بعد از اب اقم للکفر  
 لیس له دافع من الله دی المعارج و ترجمه ظاهر آیه اینست که طلب کرد طلب کننده عذابی اگر واقع است  
 از برای کافران بیکسرت انرا دفع کننده و باز دانند از خدا که صاحب آسمانهاست هر یکی بر زیر دیگری  
 و دیگر روایت کرده در تفسیر خود از ابن عباس در آیه یا ایها الرسول بلغ الحکم که نازل شد در حق علی بن  
 ابیطالب و ما مورشدی که برساند در حق او پس گرفت رسول خدا دست علی را و گفت من کنت مولا  
 فعلی مولا اللهم وال من واکاه و عاد من عاداک و دیگر روایت کرده از بران عازب

که چون آمدیم بار سولخام در حجه الوداع بغدیر خم پس ندا کرد که الصلوة جامعة پس پاک کرده شد بر آب  
بنی نذر درخت پس گرفت دست علی را و گفت الست اولى بالمومنین من انفسهم آیا من نیستم اولى بمومنین  
از انفسها ایشان گفتند بلی یا رسول الله بار گفت الست اولى بالمومنین من انفسهم گفتند بلی ایضا و فرمود  
هذا مولای کل من انا مولاه یعنی اینکس است مولای هر که مولای اویم اللهم وال من واهل اه و عا  
من عاد اهل پس ملاقات کرد عمر باعلی و گفت هیهات لک یا علی بن ابیطالب اصحبت مولی کل مومنین  
مومنة دیگر روایت کرده در تفسیر قول خدا تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انا امر محمد باقر که معشیر  
انیت که بلغ ما انزل الیک من ربک فی فضل علی ابن ابیطالب پس چون نازل شد این آیه گرفت  
رسول خدا دست علی را و گفت منکت مولای فعلی مولاه و ابی داود و سجستانی که قدوه  
محدثین مقبول الروایت ایشان است و روایت او نهایت اعتبار دارد پیش ایشان در تصحیح خود که  
مشهور است بکتاب سنی و آن کرده است از شرمه و زید ابن ارقم که گفت رسول خدا منکت مولاه  
فعلی مولاه و یحیی بن یزید که از جده محدثین مسلم الثبوت مقبول الروایت ایشان است و کتاب  
اورانیه صحیح میداند در صحاح خود از شرمه و زید ابن ارقم روایت کرده که رسول خدا گفت منکت مولاه  
فعلی مولاه و در جمع من الصحاح الشیخ که عبارت است از مولای الک بن النس و صحیح  
مسلم و صحیح بخاری و صحیح ابوداود و سجستانی و صحیح ترمذی و شیخ کبیر صیغ نسائی در باب مناقب احمد المومنین علی  
بن ابیطالب از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی آنچه مذکور شد روایت شده و این منقذ الشافعی  
که از اکابر فقها و محدثین ایشان است این حدیث را در کتاب خود که مشهور است بنساق بطریق مستند  
روایت کرده از انجمله روایت کرده از سیرین زید بن ارقم که گفت برگشت پیغمبر خدا از مکة در حجه الوداع  
تا آنکه فرو آمد بغدیر خم شحفه پس امر کرد تا نذیر حید درخت را از خار پاک کردند و بعد از آن ندا کرد که الصلوة  
جامعة پس رفتم سولخام آورده و زیاده بیا گرم بود و بعضی روایاتی خود را بر سر می انداختیم و بعضی  
در زیر پای خود از شدت گرما تا آنکه رسیدیم رسول خدا پس گذارد نماز ظهر را و بعد از آن سجده استسجود  
شد و گفت ای محمد و راوی ذکر کرده است از آنحضرت خطبه بلنحطه لیکه مشغول است بر مواظبه و تضایع  
و اخبار از رحلت و تحویل بر تنک بکتاب الله و عزت و کراماتش بخت و حرمت این سرود و بعد از آن

چنین روایت کرده که پس گرفت دست علی بن ابیطالب را و بلند کرد و گفت من کنت ولیه هذا  
ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه سر برتر و بیکر روایت کرده باشند از آنجا  
هر سه که گفت روز بگیم در روز بعدیم ذی الحجه نوشته شود از برای او روزه شصت یا هشتاد انگاه گفت  
و این روز غدیر خم است که گرفت دست خود از دست علی بن ابیطالب را و گفت الست اولی بالمؤمنین  
من انفسهم گفتند بلی یا رسول الله پس گفت من کت مولاه فلی مولاه و عمر ابن خطاب  
گفت منخ لی یا ابن ابیطالب اصیحت مولائی و مولاه کل مومن و مومنه پس شهادت  
تعالی آیه الیوم اکملت لکم دینکم را و بیکر روایت کرده باشند از زید بن ارقم که گفت بگو ای  
طلبه علی مردم را در مسجد که هر کس شنیده است از پی که میگفت من کت مولاه فلی مولاه اللهم وال  
من والاه و عاد من عاداه و بر خیزد و بگوید و بودم من از آنکه گمان شهادت کردم پس  
کور شد چشم من و بیکر روایت کرده باشند از جابر بن عبد الله انصاری که گفت بدستیکه رسول خدا  
فرود آمد بخیم و دوری گزیدند مردم از آن سحره پس امر کرد علی را تا جمع ساخت مردم را و بعد از آنکه  
جمع شدند بر خاست آن سحره در میان ایشان در حالتی که کتب کرده بود بر دست علی بن ابیطالب پس  
بعد از آنکه حمد کرد خدای را گفت ایها الناس بدستیکه مرا نگوار آمد تخلف شما از من تا اینکه من خیل شد  
نزد من اینکیت درختی دشمن تر نزد شما از درختیکه نزد یک من است بعد از آن گفت لیکن منزله  
علی بن ابیطالب را خدا از من بمنزله من گرفته است از ویس را ضعیف شود خدا از او چنانکه من از او ضعیف  
نمیرم که او اختیار کند بر نزدیکی و دوستی من چه دیگر را بعد از آن بلند کرد دستهای علی را و گفت  
من کت مولاه فلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه انگاه مردم شروع کردند بخند  
خواهی و گریه میکردند و تصریح مینمودند و میگفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ما دوری گزیدیم از تو مگر  
از بگذر اینک میباید اگر ان باشیم بر تو و پناه میبیم بخدا از سخط رسول او پس را ضعیف شد پیغمبر خدا از ایشان  
و بیکر روایت کرده باشند از عمر بن سعد که گفت حاضر بودم در حالیکه علی بر منبر گویای طلبه اصحاب  
رسول را در واقعه روز غدیر پس دوازده مرد که از انحد بود ابو سعید خدری و ابوبهره و انس بن مالک  
شهادت دادند که شنیده اند از رسول خدا که میگفت من کت مولاه فلی مولاه اللهم وال من والاه



وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ وَبِكَرٍ رَوَايَتُ كَرْدَه بَسَنَادِ از این ابی اوفی که گفت حضرت رسول گرفت بادی  
علی را و گفت ایها الناس السقم تعلون انی اولی بالمومنین من انفسهم گفتندی یا رسول الله  
پس گفت من کت مولاه فعلی مولاه و دیگر روایت کرده است و از بعد از من مسعود که گفت  
برستیکه بنی گفت من کت مولاه فعلی مولاه و دیگر روایت کرده است بَسَنَادِ از عمر بن الخطاب که او  
گفت گفت رسول خدا از برای علی من کت مولاه فعلی مولاه و دیگر روایت کرده است از ریح بن حرث  
حدیث آمدن قومی از عرب نزد امیر المومنین و گفتن السلام علیک یا مولانا بهمان مضمون که احمد بن حنبل روایت  
کرد تا آخر که گفته در است ابو ایوب انصاری و بی هجری که از پیشوایان حدیث اهل خلاف است و روایت  
نزد ایشان بسیار معتبر است که روایت کرده این حدیث را از برای ابن عازب بهمان مضمون که روایت  
کرده از احمد بن حنبل از اول حدیث که گفت بودیم یا رسول در سفر پس فرو و آمد بعذر خیم تا آخر که  
گفت پس گفت عیسی بن الخطاب هینا لك یا علی بن ابي طالب أصبحت مولی کل مومن ومومنة  
**واخطب خطبای** خواندم موفق این احمد کی که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب مناقب  
بچند طریق روایت کرده است از ابی طفیل و او از زید بن ارقم که گفت چون مراجعت کرد رسول خدا  
از حجة الوداع و فرو و آمد بعذر خیم امر کرد تا پاک کنند پای درختان را بعد از آن گفت که من اجابت  
دعوت حق خواهم کرد و بدیستی که گذاشته ام در میان شما و امر عظیم که یکی بزرگتر است از دیگریست  
خوان دو امر یکی کتاب خداست و دیگری اهل بیت من پس برستیکه آنها از هم جدا نمیشوند برگزینا آنکه  
دارد دشمنی بر من نزد حوض کوثر انگاه گفت برستیکه خدای عزوجل مولای من و من مولای من  
مومنین و بعد از آن گرفت دست علی را و گفت من کت ولیه فلهذا ولیه اللهم و آل من ولیه  
و عَادَ مِنْ عَادَاهُ و ابی طفیل گفت که من گفتم زید بن ارقم که تو خودت از رسول خدا شنیدی این را  
پس گفت زید که بنود زید درختها احدی که از دین چشم خود و شنید گوش خود و دیگر روایت کرده است  
از برای ابن عازب این حدیث را بهمان مضمون که احمد بن حنبل و بی هجری روایت کرده اند از اول که گفت حضرت  
رسول است تا آخر قول عمر که گفت أصبحت مولی کل مومن ومومنة فذا ولیک من است  
که در روایت اخطب بعد از قالوا الی حنین واقع شده که فقال هذا ولی من آوایه اللهم

زال من واکاه وعاد من عاداه من كنت مولاه فعلي مولاه ویکم روایت کرده باشند  
 از ابی سعید خدری که گفت برستیکه پیغمبر در یک طبله مردم را بتذیر خم امر کرد تا پاک کرده شد خاری که  
 بود در زیر درخت و این روز خشنه بود بعد از آن خواند مردم را بعلی یعنی مردم را بولایت علی دعوت  
 کرد و گرفت باز وی او را پس بلند کرد و او را تا آنکه مردم دیدند سقیدی زیر بغل حضرت رسول را  
 و هنوز از هم جدا نشده بودند که نازل شد آیة الیوم اکملت لکم دینکم پس گفت رسول خدا علیه  
 السلام علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و الولاية لعلی بعد از آن گفت  
 اللهم وال من واکاه وعاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله  
 پس حسان بن ثابت انصاری گفت یا رسول الله رخصت ده مرا تا بگویم چیزیست درین باب رسول خدا  
 فرمود بگو بیک که اندلس حسان گفت ای جماعة قریش بشنوند شهادت رسول خدا را و بعد از آن گفت  
 شحریا و یوم الغدیر منعم بخم و اسمع بالنی منادیا و بعد از دو بیت دیگر گفت شحریا فقال  
 له قم یا علی فأنی رضیک من بعدی اماما و هادیا اگر چه اخطب چهار بیت را ذکر کرده  
 بود و از آن قصیده یکین دو بیت از آن چهار که دلالتش بر مطلوب ظاهر بودند که رفته و دیگر متر و کشته  
 تا بر جمعی که بر شعر عربی مربوط نیستند و ستوار نگردد و حاصل معنی هر دو بیت این است که ندایم کرد  
 افش زار و ز غدی یقینی ایشان در موضع خم پس گفت بنی مر علی را که پیغمبر یا علی پس برستیکه  
 رضای من در آنست که تو بعد از من امام و مقتدا و رهنماید خلق باشی و یکم روایت کرده باشند  
 از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از پدرش که گفت خبر داد در روز غدیر خم رسول خدا مردم را که علی  
 سولای پیر مومن و مومنه است و گفت مر علی را که انت امام کل مومن و مومنه و ولی  
 کل مومن و مومنه بعد از من یعنی توئی بعد از من امام و صاحب اختیار هر مرد و هر زن با ایمان  
 و یکم روایت کرده باشند از ابن عباس که رسول خدا مر علی را گفت انت ولی کل مومن و مومنه  
 من بعدی و یکم روایت کرده از ابو جعفر و یعقوب ابن اسحاق که عمر ابن خطاب بعلی ابن ابیطالب  
 و گفت هذا مولای و مولای کل مومن و مومنه و یکم روایت کرده از سعید ابن جبیر  
 و عبد بنیر که گفت ما هر دو شنیدیم از علی بن ابیطالب که در رجوع مردم را بگو ای طبله در باره آنچه شنیده

انداز رسول خدا در روز غدیر پس برخاسته جمعی از اصحاب رسول و سپاهات دادند که ما شنیدیم  
 که رسول خدا می گفت من کت مولاه فان علیاً مولاه و دیگر روایت کرده از ابی هریره حدیث روز  
 هشتم ذی الحجه را ایمان مضمون که ابن مغازی مذکور شد لیکن در روایت اخبط نزول ای اکملت  
 لکم دینیکم مذکور نیست و در قول عمر بجای کل مومن و مومنه کل مسلم واقع شده است و دیگر روایت  
 کرده پسند از رباعه ابن ابی اس و او انیدر خود که گفت بودیم ما در جنگ جمل با علی پس آنحضرت طلحه  
 را طلبید و بعد از آنکه طلحه آمد باو گفت شتم میدیم ترا سجدا و کوبی می طلبیم آیا شنیدی تو از رسول خدا که  
 می گفت من کت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من و الاه و عاد من عاداه طلحه گفت ار  
 شنیدم آنحضرت گفت پس چرا با من مقاتله میکنی گفت بخاطر من بود و دیگر نامه را که عمر بن عاص بمعویه  
 نوشته بود پیش از مطیع معاویه شدن در کتاب خود آورده و در آن نامه از فضایل مرتضی علی بسیار مذکور  
 است از آنجمله که این است که تحقیق که گفت رسول خدا در حق علی روز غدیر من کت مولاه فعلی  
 مولاه اللهم وال من و الاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل  
 من خذله و دیگر روایت کرده از اصعب بن نباته که گفت در هنگامی که نامه علی ابن ابیطالب را  
 نزد معاویه برده بودم و در مجلس او جمعی بودند از صحابه مثل عمر بن عاص و ابوهریره و غیره ما هم گفت  
 معاویه که علی قاتلان عثمان را پیش ما میفرستد من بمعویه گفتم تو سلطنت میخوای و طلب قاتلان عثمان  
 را وسیله ساخته پس او را بداد و من خواستم که غضب او را بیشتر سازم گفتم بابی هریره که  
 ای صاحب رسول اتم من شتم میدیم ترا سجدا و کوبی که نیت غیر او و بحیب او مصطفی که در غدیر ختم  
 حاضر بودی گفت آری حاضر بودم گفتم چه شنیدی که رسول خدا در حق علی گفت گفت شنیدم  
 که گفت من کت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من و الاه و عاد من عاداه و انصر من  
 نصره و اخذل من خذله انگاه گفتم پس تو دوستی میکنی با عدوی او دشمنی میکنی با دوست  
 او پس ابوهریره آبی ریخت و گفت انا لله و انا الیه راجعون و دیگر روایت کرده اخبط  
 و ابن مغازی و بخین ابن مردویه از عامر بن واثقه حدیث طولانی مستطیر آنکه در روز شوری حضرت  
 امیر المومنین بواسطه تمام حجت یک فضیل خود را می شمرد و شتم میداد اصحاب را که دیگر به غیر من

در میان شما که صاحب این فضیلت باشد ایشان اقوام میگردند و میگفتند که نیت در میان ما نیز از تو صاحب  
 این فضیلت و از حجت عامرین و اندر روایت کرده اند که او گفته از علی بن ابیطالب شنیدم اینست که  
 قال قال الله هل فيكم احد قال له رسول الله من كنت مولاه فعلي مولاه <sup>انما</sup> ليلعلم  
 الشاهد منكم الغائب غيري قالوا اللهم يعني گفت امیر المؤمنین که پس گویای من بطلبم و گویند  
 میدهم شما را بخدا که در میان شما هست کی که گفته باشد از برای او رسول الله این کلمات را غیر از من به  
 گفتند نیت و این حدیث مستقن بسیاری از فضایل آنحضرت است انشاء الله بعد از مقام در جایی خودش مفضلانند که  
 خواهد شد و هم این مرد و ویه مذکور که از مشایخ معتبر ایشان است و کلامش سندا است نزد علمای  
 چهار مذہب در کتاب مناقبش روایت کرده باشد از ابی سعید خدری گفت بدستیکه رسول خدا طلب  
 کرد مردم را در غدیر خم و آن روز خیمه بود و امر کرد تا پاک کرد و پای درخت را از خار بعید  
 از آن خواند مردم را بعلی پس گرفت بازوی او را و بلند ساخت تا آنکه دیدند مردم سعیدی زیر بغل <sup>نخا</sup>  
 را و هنوز جدا نشده بودند از هم که نازل شد آیه **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** تا آخر پس گفت رسول خدا  
 الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالي و الولاية لعلي  
 بعد از آن گفت اللهم وال من و آلاء و عاد من عاداه و انضم من نصره و اخذل من  
 خذله پس ملاقات کرد عمر بن الخطاب علی را و گفت هنيئاً لك يا بن ابي طالب اصيبت واصيت  
 مولی کل مومن و مومنة انگاه حسان بن ثابت انصار اذن از رسول خدا طلبید و گفت چند بیت  
 در میان و ذکر کرده این مرد و یه آنها را و چون دو بیت از آن ابیات تحریر یافت در روایت اخطب  
 خوارزمی بعد از درخت مذکور شد و دیگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که مادر عهده رسول چنین فرمودیم  
 که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین یعنی برسان  
 آنچه نازل شده بتو از پروردگار تو که علی مولا مسلمانان است و دیگر روایت کرده از عبد الله بن عباس  
 و زید بن علی زین العابدین که ایشان گفتند چون ما موثر شد رسول خدا ببلغ فضایل علی و امر شد از جانب  
 خدا که بگوید درباره علی آنچه خدا فرموده پس عمر گفت یارب این قوم تازه ایمان آورده اند یعنی میترسم  
 که قبول نکنند آنچه درباره علی میگویم پس چون برگشت از حجة الوداع معبد رخم رسید آیه یا ایها الرسول

بلغ ما أنزل الله نازل شد پس گرفت آنحضرت باز وی علی را و با مردم گفت ایها الناس ائتوا  
 اولی بکم من انفسکم گفتند بی یا رسول الله انگاه گفت اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه  
 اللهم وال من و آلاه و عاد من عاده و اخذل من خذله و احب من احبه  
 و ابغض من ابغضه و ابی عبد الله مرزبانی که از مشایخ کبار ایشان است این حدیث را  
 با مبتدای حسان در جزو چهارم از کتب سرفات الشجر و ایت کرده موافق روایت اول ابن مردویه  
 از ابی سعید خدری لیکن در روایت مرزبانی ملاقات عمر و مهتبه کردن مذکور نیست و امام واحد که از  
 بزرگان و مشایر ایشان است در کتاب خودش که مساست با سبب بنزول روایت کرده با سند از ابی  
 سعید خدری که گفت نازل شد یا ایها الرسول اه در عذیر خم در حق علی بن ابیطالب و زهیر که  
 یکی از مخبرین تحفه ایشان است روایت کرده که بعد از حجه الوداع پیغمبر منزل ساخت بعد از خم در و در نزد  
 ذی السجده وقت زوال انگاه خطبه فرمود که شتم بود بر اینکه من میگذازم در میان شما امری که اگر بماند  
 شوید بضلالت نخواهید افتاد بعد از من و آن کتاب خداست و ابلیم من و این هر دو کلمه اینست و تا در  
 کن روحش کوثر بمن رسند و تحریص کرد مردم را بر رعایت کتاب خدا و ابلیم بعد از آن سه مرتبه گفت  
 ایها الناس من اولی بالمومنین یعنی ای مردمان کیت اولی بقصوف در مومنین همه گفتند خدا و رسول  
 و اولی بمومنین از بعد از آن گرفت دست علی را اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم  
 وال من و آلاه و عاد من عاده سمرته بعد از آن فرمود آلا فیبلغ الشاهد منکم  
 الغائب یعنی آگاه باشید پس باید که برساند هر که از شما حاضر است بکسیکه غایب است و حافظ ابو  
 الفرج که از معتدین اهل خلاف است که در کتابش که مساست بمرج النجین این حدیث را با سند روایت  
 کرده از مشایخ خود در آنجا گفته که پس گرفت رسول دست علی را و گفت من كنت مولاه و اولی به من نفس  
 فقل ولیه و حافظ ابو الفتح که از معتدین ایشان است در کتاب مؤخر در فضل خلفای اربعه  
 روایت کرده است با سند از حدیث ابن اسید غفاری و عامر ابن ابی بن جعفر که گفتند و قتی که حضرت رسول  
 از حجه الوداع مراجعت نمود بجهت رسید امر که تا یک که دنیای چند درخت نزدیک بهم را که صبح کرده بود آنحضرت  
 که کسی در زیر آنها فرود نیاید بعد از آن با مردم نماز گذارد و زیر آن درختها و آن روز عذیر خم بود و بعد از آن

از نماز گفت ایها اناس و راوی خطبه که مشتمل است بر خبر دادن آنحضرت از رحلت خود ذکر کرده و بعد از آن  
 چنین روایت کرده که گفت آنحضرت ایها الناس لا تسبحون الا فان الله مولای و اما اولی بکم  
 من انفسکم الا و من کنت مولا فاعلی مولا حاصل معنی آنکه ای مردمان آگاه باشید و می شنید  
 باشید که تحقیق خدا مولای من است و من اولی بکم از نفسهای شما آگاه باشید که هر که من مولای اویم پس علی  
 مولای اوست آگاه گرفت دست علی را و بلند ساخت تا دیدند آن را قوم پس گفت اللهم وال من و الا له  
 و عاد من عاداه و این صباح مالکی نیز در کن بر فضول الهیه این حدیث را از زبیری و واحدی و ابو الفوارس  
 علی بن مضمون که درین کتاب تحریر یافت روایت کرده از احمد حنبل و ترمذی نیز روایت کرده است  
 و ابو نعیم عبد الله خلیلی که از مشایخ است با سند و روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت در وقت  
 نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم رسول الله گفت الله اکبر علی انجاء الدین و اتمام  
 الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب بر سالکی و ولایة علی ابن ابیطالب بعد از آن فرمود  
 من کنت مولا فاعلی مولا اللهم وال من و الا له و عاد من عاداه و انصر من  
 نصره و اخذل من خذله و در مشکوٰۃ که از صحاح معتبره ایشان است از برابر ابن عازب و زید  
 بن ارقم این حدیث مذکور است که گفتند بدینکه رسول خدا چون فرود آمد بعد از غم گرفت دست علی را پس گفت  
 الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بی سر گفت اللهم من کنت مولا فاعلی  
 مولا اللهم وال من و الا له و عاد من عاداه پس ملاقات کرد عمر بن الخطاب و گفت هنیئا لک یا  
 ابن ابی طالب أصبحت و أصبحت موی کل مومن و مومنة و علامه مشایخ بوری شافعی که  
 از علمای مفسرین ایشان است در تفسیر خود روایت کرده از ابی سعید خدری که آیه یا ایها الرسول اه نازک  
 شد در فضل علی بن ابیطالب و بعد از آن رسول خدا گرفت دست علی را و گفت من کنت مولا فاعلی  
 مولا اللهم وال من و الا له و عاد من عاداه پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت هنیئا لک  
 یا ابن ابیطالب أصبحت مولا شی و مولا کل مومن و مومنة و هم مشایخ بوری بعد از آن با فاصله گفته که این حدیث  
 قول ابن عباس و برابر ابن عازب و امام محمد باقر است و محمد ابن طلحه شافعی شافعی یکی از فقهای  
 کامل ایشان است در کتاب مطالب السوال از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده که پنجمه یا ایها المومنین

گفت من كنت مولاه و علی مولاه و هم این طوطی در کتاب مذکور گفته که این روایت در صحیح ترمذی بر وجه اجمال  
 مذکور گفته و در غیر این کتاب بغضیل مذکور است و آن بعد از مراجعت حضرت رسول از حجة الوداع بود  
 روز شنبه پنجم ذی الحجه در موضعی که مذکور است بغیر خم دیگر روایت کرده که روزی امیر المومنین از جمعی  
 پرسید که آیا در میان شما کسی هست که در روز غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد که گفت من كنت  
 مولاه و علی مولاه پس سیزده نفر از این جمعه شهادت دادند که از حضرت رسول شنیده اند و بعد  
 از ذکر روایت محمد بن طلحه چنین گفته که چون لفظ من افاده عموم میکند و لیسیت بر آنکه هر که حضرت رسول است  
 و صاحب اختیار او باشد علی بن ابی طالب است و چنین است بعد از آن گفته که از پنجمت حضرت رسول میوی را  
 مطلق و گذاشته و مقید یکی از معانی که در آنها استعمال است نموده تا دانسته شود که هر فیتی که میان پیغمبر  
 و افراد مسلمین است همان نسبت بعینه میان علی و انشخص خواهد بود و بعد از آن گفته که این حدیث  
 صریح است در یک حضرت پیغمبر علی را مخصوص بدرجه و منقبتی ساخته که هیچکس غیر او از جانب رسول باین  
 منزلت پیراهندگشته و حافظ ابو نعیم که از قدوه مشایخ این طایفه است در کتاب حلیه الاولیاء  
 روایت کرده از ابو سعید خدری که گفت ای الیوم اکملت لکم دینکم آه در روز غدیر نازل  
 شد بعد از آنکه حضرت رسول بخدا دست امیر المومنین را گرفت و او را بر بالای منبر برده بر مردم نمود و گفت  
 من كنت مولاه و علی مولاه و چون این نازل شد حضرت پیغمبر فرمود الله اکبر و الحمد لله  
 علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب بر سالکتی و ولایت علی بن ابیطالب  
 و صاحب کتاب سید المتعبدین عمر بن الخطاب المذکور از معتدین است در کتاب مذکور و آن  
 کرده که در روز غدیر حضرت رسول فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم گفتند بے  
 دیگر فرمود اللیس از واجبی امها فکم یعنی آیا نیست زمان من بمنزله و آن شما گفتند بے انکاء گرفتن  
 دست علی را و گفت ان هذا مولاه من انما مولاه اللهم وال من واکلاه و عاد من عاداه  
 پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت هبنا لک یا بن ابیطالب اصبحت مولای و مولای من  
 و مومنة و شیخ ابن اثیر خبری شافعی که از عظامی اکابر ایشان است در کتاب  
 اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب روایت کرده با سند از عبد الرحمن بن ابی بکر که گفت شنیدم

از قدوه مشایخ این طایفه است

از علی ابن ابیطالب که در رجه بگوایی طلبید مردم را که گیت که شنیده باشد از رسول خدا که می گفت  
من كنت مولا فاعلى مولا اللهم وال من واولاه وعاد من عاداه پس برخاستند  
دوازده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم این را از رسول خدا و **سید جمال الدین**  
صاحب کتاب روضه الاحیاء که در حدیث نزد ایشان مشهور است در کتاب مذکور چنین روایت کرده  
که رسول خدا را شانی مراجعت از حج چون بمنزل غدیر خم که از نواحی حجه است رسید نماز پیشین را  
در اول وقت گذارد و بعد از آن روی بسوی زبان کرد و گفت التست اولی بالمؤمنین من  
انفسهم یعنی آیا من نیستم اولی بمؤمنین از نفسهای ایشان و روایتی که فرمود بگوئیم را باجماع بقا  
خوانند و من اجابت کردم بدانید که در شما دو امر عظیم میگذازم و یکی از دیگری بزرگتر است قرآن و  
الطبیعت من و احتیاط کنید که بعد از من با آن دو امر چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوق آنها بچه  
کیفیت خواهید کرد و آن دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا لب حوض کوثر من رسند آنگاه فرمود و من  
كنت مولا فاعلى مولا اللهم وال من واولاه وعاد من عاداه و انصروني و اخذل من خذله  
و ادركني مع الحیث كان در روایت که قدوه اصحاب عمر بن خطاب گفت ای علی باید اد کردی مولای من

۱۲ در سبیل خدا و ما را می است و من طاعت می کنم و از آن است علی را که است

|                               |  |                                 |
|-------------------------------|--|---------------------------------|
| و مولای هر مومن و مؤمنه نظر   | روان برای سیرین خویش تا بی سنا                             | ز خاک پای جواهر و الی من واولاه |
| ز دل عداوت دور دار تا بخواری  | ز تیغ نغض بنی زخم عاد من عادا                              | گواه پاکی اصلت ولای شاهی دان    |
| که بجمال معالیش لایق است گواه | تا اینجا بود عبارت صاحب کتاب روضه الاحیاء و ابن ابی الحدید |                                 |

که از مشایخ علمای معتبر ایشان است در شرح نهج البلاغه روایت کرده که بگوایی طلبید علی مردم را در رجه  
و گفت که ام یک از شما شنیده اید از رسول خدا که میگفت من كنت مولا فاعلى مولا پس برخاستند و  
نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم و انس بن مالک در اینجا حاضر بود و بر تخت پس علی را گفت  
ای انس تو خود حاضر بودی چه مانع شدی از برخاستن و شهادت دادن انس گفت یا امیر المؤمنین از  
کبر من مرا فراموش شده است آنحضرت گفت خداوند اگر در و عکلو باشد انس بیندازد که بر روی او  
که علماء او را تواند پوشانید بعد ازین چنین گفته که طلحه بن عمر و گفت و امید که دیدم که بر صبی بعد از آن  
در میان دو چشمش و از تیغش روایات ظاهر میشود که آنحضرت مکرر از برای تمام حجت مردم را بگوایی



سلبیده است و سبط ابن جوزی شیخ اهل سنت صاحب کتاب مراتب الزمان که از عظمای  
 ایشان است در کتاب مذکور گفته که اتفاق متکرره اند علمای سیر در یک قصه غدیر بعد از رجوع پیغمبر از  
 حجة الوداع بود در روز هشتادم ذی الحجة و جمع بودند صد و نوبست هزار اصحاب بی و گفت پیغمبر من گفتم  
 مولاة فعلی مولاة و غزالی که از پیشوایان جلیل القدر مسلم الثبوت ایشان است در کتاب سیر العالمین  
 و کشف مافی الدارین در مقاله چهارم که تعیین کرده است از آن برای تحقیق اعر خلافت بعد از ذکر اختلاف  
 و اباحت بهن عبارت گفته لکن استغفار الحجة وجهها واجبت انما هی علی متن الحدیث  
 فی یوم خم باقی الحجة و هو یقول من کت مولاة فعلی مولاة فقال عمر بن الخطاب یوم خم  
 یا ایها الحسن اصیحت مولاة و مولاة کل مومن <sup>در موقت</sup> بعد ازین گفته ابن عبارت که و هذا التعلیم و رضی  
 و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهوائی بحب الویاسة و محل عمود الخلافة و عقود النبوة  
 و خفقان الهوائی قسقة الرايات و اشتغال از دحام الخیول و فتح الامصار سقا  
 کأس الهوائی لهم الی الخلافة فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه و راظهم و هم  
 فاشاق و ابه ثمنا قلیلا فنبس ما کثرون و حاصل معنی فقره اول غزالی آنست که لیکن روشن شد  
 وجه حجت و دلیل و اجماع که در جمیع روایات حدیث روز غدیر در حالتی که حضرت رسول می گفت من کت مولاة  
 فعلی مولاة آه و حاصل معنی و هذا التعلیم تا آخر آنکه ابن مبارک با گفتن عمر تسلیم در ضاعت بولایت مرتضی علی  
 و کردن بنادون حکم رسول خدا پس بعد ازین تسلیم و اقیاد غالب شد هواوی نفس از جهت دوست داشتن  
 ریاست و بزرگی و برداشتن ستون خلافت و پرچمهای علم و پیچیدن باد و مضطرب شدنش در حالت  
 رفیق علمها و نشانهها از پیش و پس و شک نظر آدن همیشه حاصل در وضع دست و پای اسپان در کجای  
 جمع شده و فتح کردن شهرها و دوستی این امور انجامت را از جام هوا نفس شراب داد پس ایشان را  
 برین و آنست که خلافت را از و گرفتند و برگشته بجای که پیش از اسلام داشتند و عهد و میثاق روز  
 غدیر را شکسته پس رفتند انداختند و خریدند باین شکستن عهد خیر اندک و بی اعتبار پس بدست استخفاف  
 خریدند قاضی زاده که مردود در کتاب اعتقادیه اش نقل کرده که در کتاب انوار بدیده دیده شد که این  
 جوزی در باب سیوم از کتابش که مسامت بتذکره خواص الائمة نقل نموده که ابو حنبله غزالی در کتاب سیر العالمین

و کشف ما فی الدارین حکایت روز غدیر را روایت کرده و نقل کرده است ابن جوزی قاضی زاده مذکور عبارت  
 غزالی را از این احکیم تأیید بیشتر و بر روایت ابن جوزی از غزالی لیکن سجای فعاذ و آلی الخلاف  
 فحلهم الی الخلافه نقل کرده است و عرض از ذکر این سخن دفع جدل بعضی از جاهلانست که در چین  
 اضطراب میکنند لکنم که کتاب سیر العالمین از غزالی باشد شاید دیگری بنام او تصنیف کرده باشد الحقی که ام  
 عاقل بر خود می پسندد که اوقات خود را مصروف داشته کتابی تصنیف کند بدو غ و افرات بنام دیگر نیست  
 و به هر ذی عقلی میدانند که این قسم امور از محال عادلست و الا اعتقاد بر مسح کتابی نمی ماند و **طبرستان**  
 که از معتبرین محدثین ایشان است با سند روایت کرده که رسول خدا در غدیر خم خطبه ادا فرمود و در زیر خیمه  
 و روایت کرده است خطبه را که مشتمل است بر خبر از رحلت آنحضرت و اگائیدن خلائق بر صدق وقوع حشر و  
 شهادت دادن مردم بر رسانیدن آنحضرت پیغام الهی را و بعد از آن چنین روایت کرده که آنحضرت گفته  
 ایها الناس ان الله مولاى وانا مولى المومنین وانا اولی لهم من انفسهم من کت مولا و  
 فعلى مولا فها مولا یعنی علی اللهم وال من اواه و عاد من عاداه و دارقطنی که یکی از محدثین  
 مسلم البشوت ایشان است بعد از نقل حدیث روایت کرده که چون شنیدند ابوبکر و عمر آنچه حضرت رسول فرموده  
 گفتند مر علی را که امسیت یا بن ابطالب مولى کل مومن مومنة یعنی گردیدی شاگاه مولای بر مومن و  
 مومنه و نسای که از عمده محدثین آنهاست حدیث غدیر خم را نیز روایت کرده است و همچنین قسبی و  
 یصحیح سند نیز کرده است و اگر کسی تتبع کند کتب ارباب حدیث فرق اسلام را در همه ایی باید این روایت را  
 مگر در بعضی که مصنفش از تهافت نقشبند کور نشاخته باشد و مخالفین در خصوص خبر روز غدیر خیمه روایت  
 این حدیث تصانیف کرده اند از انجده شیخ بزرگ ایشان ابو العباس محمد بن مشهور بن عقده که کلام  
 سند است نزد اصحاب هر یک از چهار مذنب کتابی درین باب تصنیف کرده است که مسامت بکتاب لایت  
 و ذکر کرده این حدیث را در آن کتاب بعد و پنج طریق و اسم پاره از راویان که از آنها روایت کرده  
 این است امیر المومنین علی بن ابطالب و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف  
 و سعد بن مالک و عباس بن عبد المطلب و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر  
 بن ابطالب و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعد بن زراره انصاری

و جثی ابن جناده و خرمیه ابن ثابت انصاری و حذیفه بن الیمان و عبد الله بن عمر و برآ ابن عازب و سمیه  
 بن جندب و سلمه بن اکوع اسلمی و عمر ابن ابی سلمه و سهل ابن سعد انصاری و ثابت ابن یزید و عمر ابن  
 بن حصین خزاعی و بریده بن الحصبیب و جندب بن عمر و انصاری و زید بن حارثه انصاری و انس بن مالک  
 انصاری و عبد الله بن ثابت انصاری و ابوامامه انصاری و عامر بن ابی لیلی انصاری و حسان ابن ثابت  
 انصاری و قیس بن ثابت انصاری و مالک ابن حویرث و حذیفه ابن اسید غفاری و ثابت ابن و دینار  
 و ابوبریره و یاسم ابن عتبه ابن ابی وقاص و سقدا ابن عمر و کنده و عبد الله بن عبد الله و ابولیلی انصاری  
 و ابورافع غلام رسول الله و ابوزینب انصاری و عبد الله بن بشر نازی و سعید بن سعید بن عباد انصاری  
 و عثمان بن عجلان انصاری و جندب بن سفیان و حبیب ابن بدیل و رفاع خزاعی و فاطمه بنت رسول الله  
 و ام سلمه و ام هانی بنت ابی طالب و عایشه و جریر ابن عبد الله بن بکلی و ابوسعید خدری و عدی ابن حاتم و  
 زید ابن ارقم و جابر بن ثمره و آسامه بن زید و وحشی بن حرب و ابوالحریر خادم رسول الله و عامر ابن  
 و الله و عبد الله بن ابی اوفی و عطیه بن بشر نازی و ابن مغازلی بعد از روایت این حدیث نقل کرد  
 از او ستاد و محدث خودش ابو القاسم محمد بن عبد الله اصغریانی که او گفت هذا حدیث یحیی عن رسول  
 الله و نیز گفته تحقیق که روایت کرده اند حدیث غدیر خم از رسول خدا و قریب بمصد نفر که از جمله آنها اند  
 بشهره و این حدیثی است ثابت و واقع و یسند اتم که چنانچه مخصوص شد علی بن فضیل و دیگری با او سر یک  
 نشد تا اینجا بود قول ابن مغازی و شیخ ابن کثیر شافعی در تاریخش در اینجا که ذکر احوال چهار جریر  
 طبری شافعی کرده چنین گفته که من دیدم از محمد بن جریر کنابی در دو جلد ضخیم که جمع کرده بود در آن کتاب  
 روایات حدیث غدیر خم و او نقل کرده است از ابو المعالی جوینی شیخ اهل سنت که او تعجب میکرد و می  
 گفت من دیدم یکجمله کتاب در بغداد در دست صحافی و در آن کتاب بود روایات روز غدیر خم و بر پشت  
 آن کتاب نوشته شده بود که الجبل الثامن والعشرون من طرق من کت مولاه فعلی مولاه و  
 این جویری در کتاب خصائص بعد از ذکر روز غدیر چنین گفته که روایت کرده این حدیث را از  
 صحابه عمر ابن خطاب و برآ ابن عازب و سعد بن ابی وقاص و طلحه و عباس و ابن عباس و حسین بن علی و عبد  
 بن مسعود و عمار بن یاسر و ابودرغفاری و ابویوب انصاری و ابن عمر و عمر ابن حصین و زید بن حصین و

و ابوبهریره و جابر بن عبد الله انصاری و ابو رافع غلام پیغمبر و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و ابوالفضل  
 ابن اسید غفاری و زید بن ارقم و عبد الرحمن بن عمر دلمی و زید بن شراحیل و عامر بن ابی لیلی انصاری  
 و وهب بن حمزه و وحشی بن حرب و سعید بن جباده و عمر بن شراحیل و عامر بن سمرة و مالک بن حویر  
 و ابو ذؤب شاعر و محمد بن ربیع و شیخ خیر می <sup>بن قنبر</sup> شافعی که تسبیح است باسنی المطالب بعد از ذکر زیارت  
 خدیرجم بطریقیکه پیشتر مذکور شد گفته که این حدیث صحیح است از امیر المؤمنین بر دوات بسیار و متواتر  
 است از رسول خدا و روایت کرده اند این حدیث را جمعی کثیر بعد ازین گفته اعتمادی نیست بر سخن کسی که  
 اطلاع بر علم حدیث ندارد بمحقق کرده و این شده این حدیث از ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر و سعد بن ابی  
 وقاص و عبد الرحمن بن حوف و عباس بن عبد المطلب و زید بن ارقم و بران عازب و زید بن عجب  
 و ابی هریره و ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن عباس و جعفی بن جباده و عبد الله  
 بن مسعود و عمران بن حصین و عبد الله بن عمر و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعید بن  
 زراره و سمرة ابن جندب و زید بن ثابت و انس بن مالک و از غیر ایشان از صحابه ثابت شده است که  
 این قول پیغمبر خداست که در خطبه روز خدیرجم در حق بنی ابطالب فرمود و آن روز در هشتم ذی الحجه  
 بود و وقتیکه برگشته بود از حجه الوداع تا اینجا بود مضمون کلام خدای و این **حج** بر عقلمانی مآثر  
 که عالم ایشان است با نهایت تعجب و خاد و در کنش که مسی است بصوابی محقره بعد از ذکر این حدیث  
 گفته که این حدیثی است صحیح و کفایت در معنی آن بعد ازین گفته که طرق این حدیث بسیار بسیار است  
 و بسیاری از اسانیدش صحیح است و نیت التفانی بسخی اکثر که منع این حدیث میکنند و میگویند علی درین  
 بود زیرا که ثابت شده است بر کشتن علی ازین وجه در یافتنش در آن سال با پیغمبر و نیز مرده است  
 سخن کسیکه میگوید فقره اللهم وال من واکلا و عادم من عاده که موضوع است زیرا که تصحیح  
 کرده است ذیبی بسیاری از آنها تا اینجا بود مضمون کلام ابن حجر و صاحب کشف تصحیح کرده  
 است بفقره ثانی این دعا در سوره نحل در تفسیر آیه ان الله یامر بالعدل و الا احسان و چنین  
 گفته که در وقتیکه انداخته شد از خطبه لغت ملاعین یعنی بنی امیه بر امیر المؤمنین گذاشته شد این آیه بجای آن  
 و بعمر خودم قسم که آن لعن فاحشه و مسک و بخی بود بسیار کرده اند خدا تعالی از برای اکثر که این بدعت گذشت

غضب و عقوبت و خواری را بواسطه قبول دعای پیغمبر گفته است در شان امیر المومنین و عاده من عاداه  
تا اینجا بود مضمون کلام صاحب کشف که دال است بر ملعون بودن معاویه که واضح این بدت کفر انگشت  
و در کتب تواریخ معتبره ایشان نیز حدیث غدیر خم مذکور است باز یاد تنها چنانچه ظاهر است بر تنبیح و  
دانسته شدن با بقا از شهادت ابن جوزی و شعاری بوثوق القول معتبره در فضایل خود نیز مذکور کرده اند  
مثل حسان بن ثابت انصاری چنانکه مذکور شد و همچنین کتب ارباب لغت مثل صاحب صحاح و غیره و همچنین  
مثل صاحب کشف و غیره اشعارش بعنوان سند و دلیل ذکر کرده اند در قصیده عینیه گفته که شعر و دهم  
الدوح روح غدیر خم ابان له الولاية لو اطعنا حاصل مضمون آنکه در روز دوح یعنی غدیر خم استکبار کرد  
حضرت پیغمبر از برای مرتضی علی ولایت را ای کاش اطاعت کرده شده بود و مردم بر بیعت کردن مرتضی  
علی ثابت قدم بودند و فاضل الدین صوفی در کتاب عقایدش که مسامت منهای الفضلین نقل  
کرده که کیت گفت بعد از آنکه این قصیده را گفته بودم شبی حضرت امیر المومنین را بخواب دیدم فرمود که  
قصیده عینیه بر من بخوان و من بر آنحضرت میخوانم چون این بیت را خواندم آنحضرت فرمود و شعر

ولما مثل ذاك اليوم يوما | ولما ار مثلها حقاً اصنعاً | و این جوزی در کتب

مرات از این خواب مذکور را باینی که آنحضرت فرموده از استخوان خود روایت نموده و منی بیت آنحضرت  
این است که ندیدم مثل این روز روزی و ندیدم مثل این حق حقیقه ضایع شده باشد و اشعاری که متضمن  
خبر غدیر خم است این چند بیت سید حمیری است که آنحضرت خواندم در شاف خود آورده نظم

|                      |                     |                      |                    |
|----------------------|---------------------|----------------------|--------------------|
| من الذي أحل بينهم    | يوم غدیر الخم ناداه | أمامة من بنی اصبهان  | وهو حوالیه فضاها   |
| هذا علی ابن ابي طالب | مولی لمن قد اکت موه | فوال من لا یأذ العله | وعاد من قتل کان عا |

یعنی کیت در میان شان کس که احقر مثل روز غدیر خم خواند او را و بر پا داشت او را از میان اصحابی که  
حالی که صحابه در اطراف آنحضرت بودند پس نام برد او را باین طریق که علی ابن ابیطالب مولای هر کسی است  
که من مولای اویم پس دوست دار هر کس که دوست دارد او را ای خداوند صاحب قوت و دشمن دار هر کس  
را که دشمن دارد او را و از جمله اشعاری که شیخ ابو الفتوح خزای رازی در تفسیر خود از شمس  
بن سعد بن عباد که از اکابر صحابه است آورده این دو بیت است نظم و علی ما منا و امام

لَسُوَ اَنَا اِلَىٰ بِهِ التَّوْبَلِ | اِيَوْمَ قَالَ النَّبِيُّ مِنْ كُنْتُ مَوْلَاكَ | فَمَا مَوْلَاكَ خَطِيبُ جَلِيلٍ | وَاِنْ مِنْ اَخْبَارِ

و مقالات روشن شد که این حدیث بحسب روایات اهل سنت و شهادت علماء و محدثین ایشان صحیح و متواتر است  
که سبک کردن در آن مثل شک کردن در سایر یقینات محض مجابره و عناد و غایت تعصب و ضلالت لغوی است  
سناذیر که تواتر نیست مگر رسیدن خبر از راه تعدد روایت بمرتبه که عقل را بر صدق آن جزم بهم میرساند  
و بر صاحب انصاف و طالب نجات پوشیده نیست که عقل سلیم بخوبی کذب این همه روایات منجموده و اقوال  
متکثره نمیکند بلکه بر صدقش اعتقاد ثابت و جازم بهم میرساند خصوص و قیاس که روایت شده باشد در کتب  
معا یقین در حق علی بن ابیطالب کد تهای دید لوک صاحب اقتدار مثل خلفای بنی امیه و بنی عباس و را خنایه  
فضیلت او کوشیده باشد بمر دم در حق خلفای ثلث فضایل روایت کنند و در حق آنحضرت معایب و عیوب را بهست  
ایشان مصروف بوده باشد در قتل اولاد و اتباع آنحضرت و نین و غارت اموال مجین او چنانکه ظاهر است  
بر متبع اخبار زمان سابق از کتب مخالف و موافق و اگر چه این حدیث و سایر احادیث و الابرار امامت آل  
پیغمبر آخر الزمان را علای الی بیت مثل شیخ ثقة محمد بن یعقوب کلینی و شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ محمد بن بابویه  
نقی و شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی الدین ابن طاووس و شیخ ابو علی طبرسی و علامه علی و اسامی  
این بزرگان در کتب مبسوط خود با ساند صحیح متواتره از صحابه کرام و ائمه اثنا عشر که جمیع فرق انام  
بر جمالت قدر و عظمتشان ایشان گواهی میدهند روایت کرده اند لیکن بواسطه اتمام حجت بر روایات مستخرج  
از کتب ایشان اختصار نموده **قابله** باید دانست که این کلام بیادیت فرجام در غیر روز غدیر نیز از حضرت  
رسول خدا در حق امیر المومنین علی ابن ابیطالب صادر شده چنانکه احمد فصل و ابن مغازی و اخطب  
خوارزم و ابن مردویه و دیگران با سند صحیح روایت کرده اند از برده بن الحصیب که گفت بخبر از فتم سمین  
با مرتضی علی پس دیدم از و جفای و بعد از آنکه خدمت حضرت رسول ادم الطاهر کردم نارضامندی  
خود را پس دیدم که متغیر شد روی رسول خدا ام الکاه گفت یا بریده الس اولی بالمومنین من انفسهم گفتیم  
بی یا رسول الله پس گفت من کنت مولا فعلی مولا که و در بعضی از روایات ابن مردویه واقع شده که آن  
علیا اولی الناس بکم بعدا و دیگر روایت کرده احمد بن حنبل از پسر بریده و او از پدرش که گفت در  
و قیاس که مسلمانان درین بر بنی دید نظر یافتند علی بن ابیطالب از اسیران زنی اند برای خود برداشت پس خالد

بن وید این را نوشت و بمن داد که بر سوخته را برسان من آمدم و نامه خال را با حضرت رسانیدم بعد  
 از آنکه نامه خوانده شد دیدم در روی آنحضرت آثار خشم و غضب پس من عذر خواستم که یا رسول الله  
 کسی مرا فرستاده که شما همراه او کرده اید و مرا چاره ننمود در رسانیدن آنچه او داده بود پس رسول خدا  
 گفت **لا تقم فی علی فانه متی و امانه و هو و لیکم بعدک** یعنی بدو در باره علی پس بدستیکم  
 از ویم و او از منت و او ولی شاست بعد از من و دیگر روایت کرده با اتفاق ابن مغازی ان خطب خوارم  
 بسناد از عمران بن حصین که گفت فرستاد رسول خدا جمعی را بجهاد و سده دار کرد بر ایشان علی بن  
 ابیطالب رئیس است حضرت امیر المؤمنین افتاد کثیر کی و او را برای خود اختیار کرد و آن مردم را ازین  
 خوش نیامد پس چهار کس از اصحاب عهد کردند که و قتیکه بخدمت رسول میرودیم خبر خواهیم کرد و او را ازین کار  
 علی بن ابیطالب بعد از آنکه نزد حضرت رسول آمدند و سلام کردند یکی برخاست و گفت یا رسول الله چنین  
 و چنین کرده آنحضرت از آنکس اعراض کرد و جوابش نداد پس برخاست دیگری و گفت آنچه اول گفته بود  
 و آنحضرت از و نیز اعراض کرد و جواب نداد و همچنین سومی نیز برخاست و گفت و جواب نشنید و بعد از آن  
 چهارمین برخاست و گفت آنچه اینها گفتند پس حضرت رسول متوجه او شد در حالتی که آثار غضب در روی آنحضرت  
 ظاهر بود و گفت ما تیدون من علی ان علیا منی و امانه و هو ولی کل مؤمن یعنی چه میخواهید از علی  
 بدستیکم من از علی ام و علی از من است و اوست ولی هر مؤمن و **ترتبی حاکم** نیز روایت کرده  
 اند از عمران بن حصین که رسول خدا گفت ما تیدون من علی ان علیا منی و امانه و هو ولی  
 کل مؤمن **بعک** ارشاد دوم در استدلال چون تحقیق شد تو از این حدیث اکنون  
 باید دانست که لفظ مولی در لغت عرب بمعنی ناصر و محب و همایه و پناه دیگران برده و ابن عم و ارا  
 کننده و از آنکه شده ادب است بمعنی اولی بقدرت نیز آمده است چنانکه ظاهر است بر متع لغت عرب و اشعار  
 و مضامین ابو عبیده که در لغت کلامش سند است و مضمین کتب لغت مثل صاحب صحاح و غیره از و روایت میکنند  
 و از جمله معاندین اهل بیت است در کتابش که مشهور است ببحار و مشتمل است بر تغییر آیات قرآنی در سوره  
 حدید در قولی خدای تعالی ما ویکم الناس هی مولا که مولی را با ولی تغییر کرده است و چنین گفته  
 ارا دهنده از هی مولا که هی او که لیکم یعنی آتش اولی شماست ای کافران و از شعر بعد و اخطل

که دوشا عیسی بن موسی بن احمد است که موسی بن احمد است و همچنین ابن قتیبه که یکی از علمای  
معتبره مخالفین است درین آیه موسی را نیز بمعنی اولی تفسیر کرده است و فرموده آن از مشاهیر علمای نحو و لغت  
است و کتابش که مسامست بکتاب معانی القرآن در تفسیر این آیه نیز موسی را بمعنی اولی گرفته است  
و گفته است که موسی و ولی در لغت عرب یک معنی دارد و ابو بکر انباری که از معتبرین ایشان است در کتابی  
که مشهور است بتفسیر مشکل در ذکر اقسام موسی گفته است که موسی بمعنی اولی است و از رسول خدا روایت شده  
که فرمود و ایما امرت تروجت بغیر اذن مولاها فلما حها باطل و تفسیر کرده اند در حدیث موسی را  
با ولی و بمعنی حدیث را چنین گفته اند که هر زن که شوهر کند بدون رخصت گیسو او را بدیهه امیر است نکاحش  
باطل است و صاحب صحاح نیز موسی را بمعنی اولی تفسیر کرده است و در دفتر اخطل و صاحب قاموس  
نیز یکی از معانی موسی ولی بمعنی صاحب تصرف گرفته است و شیخ ابن اثیر جزیری در نهایت موسی را در  
قول ابن عمر بن الخطاب یعنی اصعبت موسی کل مومن به ولی بمعنی صاحب تصرف تفسیر کرده است و بهیه قیال  
عرب بزرگ و سرگروه خود را بلفظ مولای بمعنی سید و مطاع و اولی تصرف خطاب میکنند و این خطاب  
در میان ایشان نهایت شیوع دارد و ازینجاست که لاسعد الدین در شرح مقاصد بعد از ذکر آیه موسی مولا  
و حدیث ایما امرأة النساء را گفته استعمال موسی بمعنی ستولی و مالک امور اولی تصرف شایع است در کلام  
عرب و اسلام است اندر ای موسی تصرف و منقول است از بسیاری از آیه لغت بعد ازین بدانکه از معانی موسی  
غیر اولی تصرف صلاحیت ندارد که درین مقام مراد باشد اما این عجم و سپاه و پناه جسته و ازاد شده و ازاد  
کننده خود ظاهر است بربر که فی الجمله شعوری داشته باشد و مستلزم کذب نیز هست و لهذا هیچکس تجویز نکرده است  
و اما محب و ناصر از برای آنکه هرگاه رسول خدا ص جمع کند اصحاب را و ایشان را خطاب ساخته بگوید من گفتم  
مولا که فعلی مولا که به مصنف صاحب فطرت را یقین بهم میرسد که مقصود از حضرت اثبات منزلت لقی و عظیم و برتر  
رفیع است از برای علی که موجب امتیاز او باشد از سایر قرآن و اصحاب و غرض از اظهار فایده است  
تمام کثیر النفع خصوص و تفسیر در جای فرو آید که منزلت متعارف فایده نباشد و در گرامی صعب مردم را حاضر  
کند و از پالان شستن آن بمنزله ساخته خطبه فرماید و خبر دهد از رحلت خود و مردم را تحریص و ترغیب نماید بر  
مسئله شدن بقرآن و اهل بیت و بعد ازین دست علی را بگیرد و در حق او چنین کلامی گوید پس چنین منظور



آنحضرت امری عظیم بوده که نهایت اعتداد و فایده در آن متصور باشد و مخفی نیست که اثبات و محب و ناصر بودن  
 از برای مرتضی علی<sup>۱۲</sup> اینچنان مرتبه نیست که موجب زیادت و امتیاز او باشد از اقران و اصحاب زیرا که منکر  
 همه محب و ناصر یکدیگر اند چنانچه قرآن مجید از آن خبر داده که **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ**  
**بَعْضٍ نَّبِيِّ** یعنی بعضی از ایشان دوستدار و ناصر بعضی دیگر اند و چندان فایده نیز بر آن مرتب نیست زیرا که از  
 کمال اطاعت دیگر یکی امیر المؤمنین نسبت بحضرت رسول خدا و نهایت دینداری و فرط عبادت و اش با کفاری  
 یکسختی نبوده که آنحضرت محب و ناصر آنکسند که رسول خدا محب و ناصر ایشان است پس چه معنی دارد که  
 تا تمام المرسلین در چنین حالتی و چنین روزی بعد از چنین خطبه خبر دهد از چنین ظاهر کم فایده است حق اگر کسی طلب  
 نجات باشد و از روشی انصاف نظر کند بحدی گفتن آنحضرت اینکلام را در حق علی بن ابیطالب<sup>۱۳</sup> فقط از امور  
 دیگر بغیرش حاصل می شود و که مراد نیست او لی تبصر و مقتدا بواسطه آنکه در محاوره عربان مولی را بر بندگان  
 و پیشوایان خود اطلاق نمیکنند مگر بمعنی مطاع و او لی تبصر و امثال اینها فی نزد یک بهم و متباد از مولی  
 نسبت با مثال اینجاست همین است و این نهایت ظهور دارد و نزد یک بر مخاطبه و مکالمه عربان اطلاع دارد  
 دیگر از امور که دلیل فاطم است بر آنکه مراد از مولی او لی تبصر نیست جز باو یقینا و احتمال معنی دیگر معقول  
 نیست فقره سابق است بواسطه آنکه هرگاه رسول خدا<sup>۱۴</sup> اولاً بفرماید که **الست اولیکم من انفسکم** و بر این کلام  
 متصرع سازد کلام بعد از این را و بفرماید من کنتم مولا<sup>۱۵</sup> صلی مولا<sup>۱۶</sup> هر شنونده که باشد از مولی بغیر از او لی  
 چیزی دیگر در ذهنش در نمی آید مثل آنکه لفظ شیر اگر چه در فارسی مشتعل است در سبب مخصوص و لکن با هرگاه در  
 منخلی قافی از جمعی بپرسد که آیا در فلان میشه شیری در نه است بعد از آنکه بگویند آری مت ادیکوید<sup>۱۷</sup> که شیر  
 را بیار و در نزد من ادرانعام میدهم یقین که هر کس میشود میداند که مراد وسیع است و احتمال این در خاطر من  
 ظهور نمیکند پس روشن شد که با ملاحظه فقره الست او لی بیکو احتمال معنی دیگر غیر او لی تبصر از طریق  
 دریافت عقلا بیرون است و این معنی نیز اهل انصاف نهایت ظهور دارد بخو که بهوجه قابل تشکک و مجادله  
 نیست و از مویات ظاهر آنکه اگر از مولی او لی تبصر مراد نباشد نیست و مبارکیا گفتن عمر در آن روز  
 بصورت خواب بود چنانچه ظاهر است و همچنین شعر گفتن حسان بن ثابت انصاری و تصریح با ممت کردن و همچنین  
 آمدن عمارت بن مغان قنزی و آن طوطی گفتگو با رسول خدا<sup>۱۸</sup> کردن و این قسم جواب شنیدن و همچنین شهادت

جلیدن مقتضی علی مردم را در رجه روز شوری چنانکه گذشت و حدیث صحیح بریده و عمران بن الحصین  
چنانکه گذشت در فایده بر دایت احمد جبل و ابن مغازی و غیره تا نیز دلالت دارد بر آنکه اولی بتصرفت  
و نیز ذوق سلیم می یابد که دعای اللهم وال من الاة و عادم من عداها تا آخر درین مقام در حق کسی  
مناسب است که آنحضرت از برای او فضیلتی جلیل مثل خلافت و ولایت اثبات کرده باشد نه محب ناصر بودن دیگر  
از قراین واضح براراده معنی اولی بتصرفت ای شریفه یا ایها الرسول است چنانکه دانسته شد بواسطه آنکه تا نهایت  
اهتمام در شان امری نباشد خدا تعالی بنمیر خود را با نعیم ناکید و مبالغه آن مأمور نمیزاد و غیره اولی بتصرفت امری که  
این بایه اهتمام نشان آن باشد مقصود نیست دیگر از امارات لایکه بر مراد بودن اولی بتصرفت آیه الیوم اکملت لکم  
دینکم است چنانکه مذکور شد زیرا که آنچه بسبب او دین تمام شود غیر اولی بتصرفت امری دیگر نیست و بگیری دیگر  
بعد از نزول این آیه از نبی ظهور نیابد که موجب اكمال دین و اتمام نعمت شود و لهذا آنحضرت در آن روز فرمود  
الحمد لله على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضاء الرب يسألني و الولاية لعلی بن ابي طالب  
و بر منصف مخفی نیست که هر یک از امور مذکوره باستقلال مقتضی این است که مراد اولی بتصرفت چه جای ملاحظه مجموع  
این امور و انکار را باعثی و موجبی غیر از ضلالت و جهالت نیست و هر گاه مراد مولی اولی بتصرفت باشد پس آنحضرت  
خلیفه و وصی حق خواهد بود بعد از رسول خدا و زیرا که خلافت نیست مگر اولی بتصرفت بودن در امره تصرف سوده  
خدا و رسول الله علی ما هدانا ارشاد و سیوم در از الله شکوک مخفی نیست که از آنچه درین  
اصل تحریر یافت محقق شد تعجب و مکابره کسی که منع بر صحت و تواتر این حدیث کرده اند مثل قاضی عسقلانی در  
مواقف و لا سعد الدین در شرح مقاصد و مقلدش ملا علی قوشچی در شرح جدید تجرید و آصفهانی در شرح  
قدیم و ابن حجر در صواعق محرقه و در منع تواتر متذکرین شده اند که بعضی از مسکین مرتبه اهل بیت را  
مثل ابن حاتم رازی این حدیث را قبول ندارد و چشم پوشیده اند از اینکه در تواتر اتفاق همه کس شریعت  
و خود در جمیع کتب اصول تصریح کرده اند و لهذا بسیاری از اخبار نزد جمعی متواتر است و گوی دیگر انکار  
می کنند مثل انکار یهود و نصاری تواتر معجزه متواتره غایم النبیین را و انکار اهل بلدی اخبار متواتره در بلاد  
دیگر را و هیچ فکر نمیکند که امثال این سخنان در حقیقت رد روایات و کتب و اقوال محدثین و پیشوایان ایشان  
است و موجب این است که بر هیچ حدیثی اعتماد نتوان کرد زیرا که هر گاه این بایه اخبار متعدد و اقوال متکثره

که جمیع را مقتدایان ایشان در کتب معتبره خود از صحابه پیغمبر که نزد ایشان همه عادلند روایت کرده باشند  
 و بزرگان ایشان مثل ابن مغازی و شیخ جزری و ابن عقیله و غیرهم بر صحت و تواتر اشاعت آن کرده باشند  
 معین علم نباشد و بمضمونش جزم بهم نرسد دیگر که ام برکت و کلام حدیث اعتماد می ماند با آنکه فرقه از علمای  
 را عقیده آنست که تواتر از خبر بخشن بهم میرسد و زمره میگویند از دوازده کس و بقول جمعی از مبتدیان و محققین  
 ایشان که عدد مخصوص شمرده اند چنین گفته اند که تواتر حدیثی هزار و گاه باشد که از حدیثی مذکور  
 بهم رسد و گاه باشد که از بیشتر بهم رسد پس هر گاه که بقول بخشن یا شش یا زیاده تواتر بهم تواند رسید بجز این  
 همه روایات و صحابه چه بهم رسد و از عرایب مجاوله آنکه این حجر در صواعق اولاً خود اقرار کرده که این حدیث  
 صحیح است و سنگ در آن میت و اعتراف نموده بصحت روایت احمد حنبل که در رجه سی کس از صحابه یا آنچه  
 از رسول خدا در در غدیر خم شنیده بودند از برای علی شهادت دادند و ثانیاً منع صحتش کرده است  
 و ازین نوع منطرات ظاهر میشود که طلب حق منظور نیست و غرض مخفی است در جعل و انکار و نیز ظاهر شد  
 افزای قاضی محمد که با اینهمه روایات صحیح و اخبار مستوره و اقوال معتبره گفته که مرتضی علی در حجه الوداع  
 با حضرت رسول خدا همراه بود و تخمین محقق شد از تقریر استدلال و وجود قراین و اضمحلال این منطرات  
 مذکور و غیرهم بعد از تسلیم تواتر گفتند که با قبول نداریم که مولی بمعنی اولی تصرف باشد بلکه بمعنی ناصر  
 است از عجایب مکایه آنکه فقره آنست اولی یکم بالکوفه منین را میگویند دلالت ندارد بر آنکه مراد از مولی  
 اولی تصرف است و کلام اللهم وال من داله و عادمین عاده که دعای است بر سر خود و هیچ تعلق با قبل  
 ندارد و دلیل گرفته اند از برای آنکه مولی بمعنی ناصر است هر ذی شعوری میداند که فقره اولی نفس قاطع  
 است بر ابراهه اولی تصرف و فقره اللهم وال من داله هیچ دخلی بمطلب ندارد و عجب از ایشان که فقره عاو  
 من عاده را دلیل گرفته اند از برای آنکه مراد از مولی عداست دانسته شد از قرآن مجید و حدیث بخوبی و  
 شبهات ارباب لغت و تفسیر کذب قاضی محمد و ابن حجر که گفته اند مولی در لغت بمعنی اولی نیامده است و آنچه  
 قاضی محمد اصغریانی و مقلدان ایشان گفته اند که بر لغت یک بمعنی اولی باشد قبول نداریم که بمعنی اولی تصرف  
 است بلکه مراد این است که اولی است در امری از امور دیگر منصفه صریحیت بواسطه آنکه هر گاه حضرت رسول خدا  
 بفرماید که بر کمن اولی یا بایم علی نیز اولی یا دست دیگر غیر اولی یا تصرف خیری معقول نیست مخصوص و قبیح

بگوید هر که من اولی باویم از نفس علی نیز اولی باوست و لهذا هر که بگوید من اولی بفلانی از نفس  
 بغیر از اختیار در امور انکس داشتن چیزی دیگر ضمیمه نمیشود آری اگر در بعضی از مقامهای خالی از قرینه  
 حالی و مقامی که دالت بر اولی بتصرف کسی بگوید <sup>فلا یکن</sup> فلان لفظ از نفس و امثال از این مذکور نشازد  
 ممکن است که اولوی در امری از امور مقصود باشد آنکه در چنین مقامی رسول خدا و جمیع اصحاب  
 خطاب کند و بگوید در حق مرتضی علی که هر که من اولی باویم از نفس علی اولی باوست و مرادش  
 این باشد که علی در امری از امور اولی است اینطور صحلهایی یکیک از برای رسول خدا بهم رسانیدن  
 محض جرات و بی پروایی است نفوذ بامد و آفرین خوش قماش ترجوایی است که ماسعد الدین در شرح  
 مقاصد نسبت بخود داده و افتخار کرده که قوم ذکر نموده اند و ملا علی مقلدش نیز در شرح تجرید ذکر کرده  
 و ان اینست که بر تقدیریکه مراد اولی بتصرف باشد همین قدر ثابت میشود که علی امام است در یک وقتی  
 از اوقات آینده و هیچ دالت ندارد بر امام بودن خلفائی مثله پیش از مرتضی علی الحق پیغمبر  
 آخر الزمان در آوان رحلت از برای پادشاه امت اصحاب راجع سازد و یقین نماید خلیفه چهارم  
 را و بچگونه سه خلیفه دیگر را که مقدم اند نام نبرد با آنکه کلام آنحضرت صریح است در آنکه مرتضی علی مولای  
 آن سه کس نیز هست زیرا که چنین فرموده که پس هر که من مولائی اویم علی مولائی اوست و شکی نیست  
 که رسول خدا مولای آنها بوده پس علی نیز مولائی آنها خواهد بود و کثرت انصاف دهد و ببیند که ارشد  
 اضطراب و جبرانی و نهایت رسوخ بر طریقه آما و اجداد و غایت اعتقاد بر آئین ناشیسته معویه و سایر  
 ملوک بغی و دشمنان ارتکاب چه قسم جواب میکنند و بچه نوع تر آنها خورسند میشوند عجب از میر  
 سیبیریف که درین قسم سخنان همه جا متابعت قاضی مضد کرده و چشم از ثواب پوشیده است این بود  
 خلاصه آن بحث تا آنکه محققین اینان درین مقام کرده اند یقین که بعد از ملاحظه جمیع مراتب سخن بر ارباب  
 هدایت حق مستور نخواهد ماند والله الهادی الی الصراط المستقیم **اصل سوم** آنکه اولی که  
 الله و این اصل متضمن تکمیل است **مکمل اول** در شان نزول و استدلال بدانکه باتفاق  
 ارباب سیر و اجماع مفسرین موقوف القبول بر دو ذوقه این آیه در شان امیر المومنین علی نازل شده در  
 زمانی که خاتم رابعا علی داد و در حاکم کوع فعلی روایت کرده از عیاتب بن الربیع که گفت وقتی این

عباس نشسته بود بر کنار زفرم و روایت میکرد از رسول خدا درین حالت آمد مردی که روی خود را بنحاصه پوشیده بود و پرگاه ابن عباس میگفت قال رسول الله و نیز میگفت قال رسول الله پس گفت باو  
 ابن عباس بخدا قسم که بگویم کیستی آن مرد عمامه بکش و از روی خود و گفت ای مرد هر که بشناسد مرا بشناسد و  
 هر که نشناسد بداند که من جذب ابن جناده بدری ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا که باین کوه سبها والا  
 که شوار و دیدم باین دو چشم والا کور شود که میگفت علی قاید الیروز و قال الکهنه منصوره  
 من نصره محذول من خذلک یعنی علیست سرگروه پشوا به ابرار و گذشته کفار منصور است کسیکه  
 نصرت دهد او را و خوار است کسیکه او را خوار گرداند بعد از آن گفت بدانید که من بار رسول خدا را روی  
 از روز نماز ظهر میگذاردم که سوال کرد سائلی در مسجد و مجلس خیری نوادیس آن سائل دست بسوی  
 آسمان کرد و گفت خداوند ایا میبدم که طلب کردم در مسجد پیغمبر تو و کسی خیری بمن نداد و علی  
 درین هنگام در کوع رفته بود پس اشاره کرد بسائل باگشت کوچک خود که انگشت داشت انگاه سائل آمد  
 و گرفت آن خاتم را در حضور پیغمبر خدا پس آنحضرت بعد از فراغ نماز سر بسوی آسمان کرد و گفت اللهم  
 ان موسی سالت و قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل عقدة  
 من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخي اشد دبه اذ  
 و اشركه فی امری فانزلت علیه قمرانا ناطقا سنشدک عضدا و یجمل لکما  
 سلطانا اللهم و انا محمد بنیت و صفیک اللهم فاشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل  
 لی وزیرا من اهلی علیا اشد دبه ظهیری یعنی بار خدا برستی که موسی بن عمران پیغمبر تو از تو سالت  
 نمود و گفت خدا یا کشا ده گردان سینه مرا و اسان کن کار مرا و ایل کن عقده را از زمان من تا  
 بیانند قول مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او هر من است برادر من و شریک من او را  
 در کار من پس فرستادی برادر قرآن ناطق که زود باشد که قوی سازم بازوی ترا برادر تو و بگردانم  
 از برای شما دو کس سلطنت را و من محمد پیغمبر تو و صفی تو خدا یا پس کشا ده گردان سینه مرا و اسان گردان  
 بر من کار مرا و بگردان وزیری از برای من از اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز با و بخت مرا  
 بعد ازین ابوذر گفت هنوز تمام کرده بود رسول خدا و عاراک نازل شد جبریل و گفت یا محمد بخوان آنحضرت

فرمود چه بخوانم چیرعل گفت بخوان انما وليکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون  
 الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کھون یعنی نیت دلی شما مگر خدا و پیغمبر خدا و انکه بیک ایمان  
 آوردند و برپایی میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالیکه بر کوع رفته اند در نماز **واخطب خوارزم**  
 روایت کرده از ابن عباس که گفت آمد ابن سلام با جمعی از قوش که ایمان آورده بودند و گفتند یا  
 رسول الله قوم برای ایمان آوردن ما بتو و بخدمت تو آمدن و حدیث شنیدن ما را از خود دور کرده اند و  
 با ما محبت و مناکحت نمیکند پس گفت رسول خدا ام ایستان را انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا  
 الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کھون بعد از آن حضرت رسول مسجد آمد و  
 سالی را دیده از و پرسید که کسی چیزی بتو داد سایل گفت اری اکثری پرس گفت آنحضرت که بود آنکس  
 که بتو داد سایل اشاره بعلی کرد که این بود آنحضرت گفت در چه حالت سایل گفت در حالیکه راکع بود  
 پس حضرت رسول بکبر گفت و بعد از آن خواند انما ولیکم الله تا آخر و در صحیح نسائی و جمع  
**بین الصحاح** التشریح نیز روایت شده از ابن سلام نزدیک بروایت اخطب مشتمل آنکه چون مرتضی  
 علی در حین رکوع خاتم را سایل داد و سایل پیغمبر خدا را از آن خبر داد و خواند بر ما رسول خدا انما ولیکم  
 الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کھون  
**و در روایت** اخطب مذکور است که در آن روز حسان بن ثابت درین باب شعری چند گفت و آن  
 شعر را در مناقب خود آورده و دو بیت از آن میباشد که حسان ذکر کرده این است **شعر**

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| فانت الذی اعطیت اذکنت را کما | فانت الذی اعطیت اذکنت را کما |
| فانزل فیک الله خیر ولایة     | فانزل فیک الله خیر ولایة     |

حاصلش آنکه تو آنکسی که بخشیدی در حالیکه راکع بودی فدای تو باد جانهای قوم امی بهترین رکوع کنندگان  
 پس فرستاد در شان تو خدای تعالی بهترین ولایت را یعنی امامت و بدین ساخت از ادوار آن که مشتمل  
 است بر احکام حکمه دین و ملت **و این معازلی** از ابن عباس روایت کرده باشند از امیر المؤمنین  
 که مراد از الذین امنوا در انما ولیکم الله آنحضرت است و بیکر روایت کرده از ابن عباس که گفت که شد  
 سالی بر بنی و در دستش خاتم بود پس گفت آنحضرت که تو بخشیدی این خاتم را سایل گفت این راکع و آن علی بن ابی طالب

بود که نماز میکرد پس رسول خدا فرمود الحمد لله الذي جعلها في وفي اهل بيتي انما وليكم الله  
 ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون  
 يعني خدا را که گردانيد اين نصيب را در من و اهل بيت من و خواند انما وليكم الله تا آخر  
 اين بديدانست که اگر چه ولي را همچو کي بمعني اولي تصرف استعمال میکنند بمعني ناصر و محب نیز استعمال  
 میکنند لیکن آنچه صلاحیت دارد که درین ایام مراد باشد اولي تصرف است زیرا که بمقتضای صریح آیه  
 شده ولایت در خدا و رسول و ان بعض مخصوصیکه مستصف باشد بایان اقامت صلوة و ایتان زکوة  
 در حالت رکوع پس اگر ناصر و محب مقصود می بود و در دست نبود زیرا که محب ناصر بودن منحصریت در بعض  
 مومنین که موصوف بصفت مخصوصه باشد بلکه ناصر و محب یکدیگر اند چنانچه دانسته شد در اصل سابق  
 از آیه والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض در وایت ثعلبی نیز دلالت قطعی دارد  
 بر اراده اولي تصرف دیگر گفتن حضرت در وایت الخطب و در وایت مغزلی و غیره ولایه گفتن  
 در شعر نیز از امارات داله بر مقصود است و همچنین مقارنه با ولایت خدا و رسول نیز قرینه واضح است  
 بر اراده اولي تصرف زیرا که متبادر از ولایت خدا و رسول نیست مگر اولي تصرف بودن چنانکه ظاهر  
 است نزد ارباب انصاف **تکمیل دوم** در کشف ظلام بدانکه هرگاه قدما می مفسرین و ارباب سیر  
 متفق باشند در نشان نزول که از جمله سماعیات است و مستبطنیت مگر از قول مفسرین و محدثین  
 و ارباب سیر معتقد الایت پس اگر بعضی از متأخرین مثل صاحب کشف و بیضاوی بی روایتی  
 صحیح و قول مفسرین قریب العهد احتمال دیگر راه دهند و بخوی تفسیر کنند که محقق بامیر المومنین نباشد  
 و بهر وجه مقبول نیست بلکه از قبیل بدعت و شرعیات است و ناشی نشده مگر از روی عناد و جدل و  
 لهذا قاضی عسکری نهایت تعصب در موافق اعتراف کرده که اجماع کرده اند انما سیر که مراد از الله  
 امنوا درین آیه علی بن ابیطالب است زیرا که در شان او نازل شد و در و تیکه خاتم رباعیل داد و در  
 حین رکوع و همچنین ملائسعد الدین در شرح مقاصد و ملا علی قوشچی در شرح تجرید اقرار نموده اند  
 که باتفاق جمیع مفسرین این آیه در شان علی نازل شد در حین اعطای خاتم رباعیل در حالت رکوع و آنچه  
 ابن حجر در صواعق از حسن بصری نقل کرده که از و پرسیدند که این آیه در شان علی نازل شده او رد جواب

گفت علی نیز از جمله مومنین است که در آیه مذکور شد از برای این حجر و تابعا نش سودمندیت اصلا اما اولاً  
از برای آنکه از کجای که این قول از حسن باشد و بر تقدیر تقسیم در برابر اجماع مفسرین و روایات محدثین  
سخن یک کس چه اعتبار دارد و لایمانی بواسطه آنکه حال حسن نسبت بعلی مختلف فیه است چه جمعی او  
از دشمنان علی میدانند بواسطه سخنی چند ناشایسته که از مشهور است و جمعی دیگر میگویند که او  
دوست بود با علی اما از نهایت خوف از طلحه خود را در نظر ماطور دیگر دایمی نمود آن ابی الحدید در سر  
انج البلاغه گفته که از آنکسانیکه گفته اند از دشمنان عیث و مذمت میکرده علی را حسن بصری است  
و روایت کرده از حماد بن سلمه که حسن بصری گفت اگر علی در مدینه نان خشک میخورد بهتر بود از آنچه  
مرکب شد دیگر گفته که روایت کرده اند از حسن از جمله کسانی بود که اختیار نکرد همراهی علی را در  
جihad دیگر گفته که مرویت که حسن وضو می ساخت و از سوا سبب بیاورد الاضا میر کت پس علی او را گفت  
ای حسن اب بسیاری بر من در جواب گفت آن خنهای مسلمان که امیر المومنین رنجت ازین بیشتر است  
انحرث فرمود ترا بداند از کار من حسن گفت آری پس علی گفت همیشه آزرده و دیگر باشی و بسبب دعای  
انحرث حسن همیشه مبهوم گرفتار بود و بعد ازین گفته و اما اصحاب ما یعنی جمعی مقرر میگویند از مجتهدین  
علی بن ابیطالب بود و نقل کرده اند از حسن روایت واقعی این ابن عباس که گفت من کفتم بحسن که پس  
با این اعتقاد آنچه از تو میگویند که در باره علی گفته چه چیز است حسن گفت ای پدر خون مرا نگاه دار این  
سنگان که اگر چنین سزگم مرا بخواهند کشید تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید پس بر تقدیر  
ظاهر شد که این کلام از حسن بصری محل اعتماد نیست زیرا که یا از روی عداوت ناشی شده یا از نقیصه و آینه  
گفته اند که ولی درین مقام بمعنی ناصر و محب است و الا نه موافق آیه سابق است که مشتمل است بر نهی از دروغ  
گرفتن یهود و نصاری و نه مناسب آیه بعد که متضمن دوستی خدا و رسول و مومنان است تا موهبه است  
که مانعی نباشد در صورتیکه صریح آیه منافقانه دیگر شود و قرآن واضح دیگر نیز محقق باشد چنانکه دانسته  
شد با آنکه با اتفاق همه فرق آیات قرآنی در یک زمان نیامده و باین ترتیب که اسحال مرتب است نازل  
نشده و تا ایام خلافت عثمان باین ترتیب نبوده بلکه در زمانیکه عثمان مصحفها را سوخت این ترتیب ثابت  
و هرگاه این ترتیب ترتیب واقعی آیات قرآنی نباشد پس بر تقدیر مناسب نبودن آیه با ما قبل و ما



بعد بحث وارد می آید بر عثمان و تبعه او که موافق خواستش خود ترتیب داده اند نه بر جمیع که از راه و در این  
 و دلائل معنی مقصود ثابت می شود زیرا که برین تقدیر خدا تعالی همان نصرت و محبت که بخود و رسول  
 منسوب گردانیده با حضرت نسبت داده و سبکی نیست که حضرت و محبت خدا و رسول بر وجه کمال  
 در دین و دنیا و موجب هدایت و راهنمایی است پس باید که از آنحضرت نیز مثل حضرت و محبت خدا و  
 رسول بر وجه کمال باشد و این مستلزم امامت است و خلافت نزد ارباب تامل و فکر گفته اند که اگر  
 مراد ادلی بصرف باشد لازم می آید که امیر المؤمنین در زمان رسول خدا ادلی بصرف باشد و حال  
 آنکه نبود و این سخن نیز بصورتیست زیرا که ادلی بصرف بودن آنحضرت در زمان رسول خدا محقق  
 است نزد امامیه و در روایات مخالفین نیز ثابت است چنانچه دانسته شد از احادیث صحیح بریده  
 و عمر ابن حصین در فایده اصل سابق و نیز بسبب خواهد شد در حدیث متواتر منزلت در اصل  
 آئینه و استبعاد ادلی بصرف بودن آنحضرت باعلی ندارد و غیر از عباد و چشم پوشیدن از مرتبه و قدر  
 منزلت او نسبت بخدا و رسول و سوق آیه نیز امامت دارد از ظهور ولایت آنحضرت بعد از ولایت  
 رسول خدا چنانکه ظاهر است نزد ذوق سلیم و آنچه گفته اند از جمع و احاد داده میشوند آن که محض  
 مکابره است زیرا که در سخاوات جمع را در واحد بسیار استعمال میکنند از برای تعظیم چنان که در  
 قرآن مجید خدا تعالی از ذات خود به سخن و امثال آن تعبیر کرده و فرموده حتی نقص و آتانا  
 انزلنا و امثال اینها و همچنین در آیات مبارکه روایات محدثین و اقوال مفسرین هر دو فرقه از آنحضرت  
 حضرت علی بن ابیطالب خواسته شده و از کساء آنحضرت فاطمه و حال آنکه هر دو لفظ صیغه جمع است  
 و تقسیم استعالات در جمیع لغات متعارفست چنانکه مستوفیت برابر باب کلام و لهذا مقتضای ایشان  
 صاحب کشف گفته که بنا بر آنکه آیه در حق علی نازل شده باشد فایده صیغه جمع این است که سایر  
 مؤمنین نیز نباشند آنکه در تحت حکم این آیه در آیند و مگر این قسم اعمال حسنه شوند با آنکه در روایات  
 صحیحیه علمای ائمه وارد شده که هر یک از ائمه اشاعره در حدیث رکوع بسبب زکوة داده اند و بنا برین  
 صیغه جمع یعنی خودش مستعمل باشد و آنچه گفته اند محصر برای نفی آن چیز نیست که در آن تردد می باشد و در  
 وقت نزول آیه امامت خلفای ثلثه نبود پس هر در ولایت و خلافت نحو این صورت ندارد و بلکه محض

از امامان و ائمه در حدیث و روایات و کتب معتبره

تبلیس است چه بر نقد یک در حین نزول آیه ترددی بوده باشد حصص از برای لغی ترددی خواهد بود که خدا  
 و رسول میدانستند که بعد ازین در امت بهم میرسد و بر همه عظام ظاهر است که هر حکمی از احکام که ممکن است  
 در آن تردد بهم رسد از در محاوره بحدود امکانند خواه در زمان تکلم تردد در آن متحقق شده باشد  
 و خواه بعد از آن متحقق شود و خواه اصلاً متحقق نشود مثلاً هرگاه کسی بگوید در فلان شهر که خواهی دید  
 داخل مشو مگر از دروازه که بر سر راه تست صحیح است بحد امکان تردد در چند در آن وقت ترددی  
 واقع نشده باشد و بعد ازین نیز واقع نشود پس ظاهر شد که این قسم بجهای ناموجه از ایشان ناشی نشده مگر  
 از شدت اضطراب و الله الملم للطریق الصواب **اصل چهارم در حدیث منزلت** و این  
 حدیث نیز از جمله احادیث متفق علیه است میان هر دو فرقه و بر اوات بر یک از فریقین متواتر است  
 چنانکه پوشیده نیست بر صاحب انصاف متبع و بعد ازین نیز ظاهر خواهد شد و این اصل مشتمل بر سه باب است  
**باب اول در نقل حدیث مذکور از کتب معتبره و صحاح معتدله اهل خلافت و علی الله التوکل و**  
**الاعتماد احمد بن حنبل** در مسند روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا ص فرمود را گفت انت  
 منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدي و دیگر روایت کرده مصعب بن سعد بن  
 ابی وقاص و او از پدرش که گفت پدرش که رسول خدا ص در هنگامی که بیرون رفت بغزه بتو که خلیفه  
 ساخت علی را در دین پس گفت علی یا رسول الله دوست میدارم که بیرون روی تو من نباشم پس گفت  
 رسول خدا ص اما ترخصی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدي یا راضی  
 نیستی که بوده باشی تو بمنزله هارون از موسی مگر اینکه نبی پیغمبر بعد از من دیگر روایت کرده از  
 مصعب بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که گفت خلیفه که رسول خدا ص علی بن ابیطالب را در غزه  
 بتو که پس گفت علی یا رسول الله آیا خلیفه من از من و اطفال پس انحضرت فرمود اما ترخصی  
 ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدي و دیگر روایت کرده از زید بن  
 ابی اوفی که پیغمبر در روز موافقه علی را گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی  
 بعدي و دیگر روایت کرده از عایشه بنت سعد و او از پدرش که رسول خدا ص در وقت رفتن بغزه بتو که  
 علی را گفت اما ترخصی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة و دیگر روایت

کرده از اسماء بنت عیس که رسول خدا را گفت: انت منی بمنزلة هرون من موسى الا  
 انه ليس بعدي نبي و مکرر روایت کرده از سعید بن المسیب که گفت من کفتم سعید بن مالک که من  
 میخواهم پرسم از تو مدتی نیکن از تو میترسم که از اسوال کم نگفت مرا هر گاه که میدانی که نزد من چیزی  
 هست سوال کن و ترس پس کفتم که بنی در حینکه علی را خلیفه ساخت در مدینه گفت اما ترضی ان تكون  
 منی بمنزلة هرون من موسى گفت آری روایت کرده از سعید بن مسیب و او از عامر بن سعد و او  
 از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت علی را اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون  
 من موسى الا انه لا بنی بعدي و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم از سعد مشاهده بشوم پس  
 ملاقات کردم با او و مذکور ساختم از برای او آنچه بسره او روایت کرده بود پس گذشت سخنان مرا  
 در گوش و گفت اگر نشنیده باشم از بنی که شواذ کوششهای من در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب  
 سائب امیر المومنین علیه السلام روایت شده از سعید ابن مسیب بهمن مضمون که اگر چه از روایت کرده  
 بی تفاوت و مکرر روایت کرده از مصعب ابن سعد ابن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت رسول خدا علی  
 را در مدینه پس گفت علی یا رسول الله خلیفه میبازی مرا در میان زمان و اطفال پس گفت رسول خدا  
 اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسى غیر انه لا بنی بعدي و مکرر روایت  
 کرده از عامر بن سعد که گفت امر کرد معاویه ابن ابی سفیان بسعد ابن ابی وقاص و گفت که چه چیزی مانع  
 میشود ترا که سب نمیکنی ابو تراب را پس گفت سعد چه چیز که انما یحکم هست که گفت رسول خدا از برای علی  
 و ازین جهت هرگز سب نمیکم او را و الله که اگر میبود مرا یکی از آنها بهتر بود نزد من از شتران سرخ  
 موسی در و تنیکه خلیفه ساخت علی را در بعضی از عزوات و گفت علی یا رسول الله خلیفه میبازی مرا  
 بر صبا و شنیدم که گفت رسول خدا اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من  
 موسى الا انه لا بنی بعدي و دو امر دیگر که ذکر کرده است سعد کی حدیث روز خیر است و دیگری  
 حدیث روز مایل چنانکه مذکور خواهد شد در مقام خودش و مسعودی در کتاب مروج الذهب بعد  
 از نقل این روایت چنین گفته که چون سعد گفت از برای معاویه این سخن را معاویه از روی اعراض بسعد  
 گفت پس تو چرا علی را یاری نکردی و سر از بعت او چید و در صحیح ابی داود روایت شده

از سعد بن ابی وقاص که گفت بر شیکه رسول خدا را گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی  
 الا انه لا بنی بعدک و دیگر روایت شده از سعید بن سبب و او روایت کرده از عامر بن سعد و او  
 از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا که می گفت علی را امانت می دهی ان تکون منی بمنزلة هارون  
 من موسی الا انه لا بنی بعدی و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم که از سعد بن مسعود  
 بشنوم پس ملاقات کردم با او و گفتم او را که تو شنیدی از رسول خدا این را پس گذشت از آن  
 خود را در گوش و گفت اگر شنیده باشم اینی که شواذ کوشهای من و در صحیح ترمذی این در روایت  
 مذکور است بی تفاوت و در جمع بن الصالح السنی نیز این در روایت از صحیح ابی داود و صحیح  
 مذکور است و در صحیح بخاری روایت شده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت خلیفه سافت  
 رسول خدا علی بن ابیطالب را در مدینه پس گفت علی علیه السلام یا رسول الله میگذاری مرا در میان زنان و  
 اطفال پس گفت رسول خدا امانت می دهی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی خیر الله لا بنی  
 بعدی و دیگر روایت کرده از ابراهیم بن سعد و او از پدرش که رسول خدا را گفت امانت می دهی  
 ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی خیر الله لا بنی بعدی و ابن حجر در مواضع  
 گفته که روایت کرده بزرگواران ابی سعید خدری و طبرانی از اسما بنت عیس و ام سلمه و جنتی ابن  
 جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمرة و علی و برادر ابن عازب و زید بن ارقم خلیفه ساخت  
 علی را در مدینه و عروه بنوک می گفت علی یا رسول الله خلیفه میگذاری مرا بر زنان و اطفال پس  
 گفت رسول خدا امانت می دهی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی خیر الله لا بنی بعدک  
 و ابن معاذ از شافعی روایت کرده از عامر بن سعد و او از پدرش که گفت رسول خدا را از برای  
 انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده از سعید بن  
 سبب که گفت سوال کردم از سعد بن ابی وقاص که آیا تو شنیدی از رسول خدا که میگفت برای  
 علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی پس گفتم در گوش نهاد  
 گفت شنیدم و الا که شواذ کوشهای من و دیگر روایت کرده با سند از جابر که گفت رسول خدا را از برای  
 علی در حین رفتن بعزوه بنوک امانت می دهی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا

انه لا بنی بعدی دیگر روایت کرده باسناد از ابراهیم ابن سعد ابن ابی وقاص و او از پدرش که رسوخدا  
 از برای علی در جنگ او را در مدینه خلیفه ساخت گفت الا ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون  
 من موسی الا انه لا بنی بعدی و دیگر روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت  
 بیرون رفتند مردم از مدینه در عزوه بنوک و گفت علی ابن ابی طالب یا رسول الله من با تو یام  
 انحضرت فرمود لا پس گفت علی بن ابیطالب از حرمان نماز من انحضرت انگاه حضرت فرمود الا  
 ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انک لست بنی و دیگر روایت کرده  
 از صدیقه ابن اسید غفاری در حدیث سد ابواب که گفت رسولخدا ان علیا منی بمنزلة هارون  
 من موسی و دیگر روایت کرده از مصعب ابن سعد و او از پدرش که گفت متویر آیا دوست  
 سیداری علی را نفتم چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه شنیدم که رسولخدا از برای او میگفت  
 انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی و دیگر روایت کرده باسناد از  
 عامر ابن سعد و او از پدرش که گفت رسولخدا از برای علی انت منی بمنزلة هارون من  
 موسی الا انه لا بنی بعدی و دیگر روایت کرده از سعید ابن مسیب و او از سعد ابن ابی وقاص  
 که گفت رسولخدا مر علی را که بنشین در مدینه بجای من پس گفت علی یا رسول الله بدرستی که تو بیرون  
 نرفته در غزای که مرا همراه نموده باشی پس رسولخدا مر علی را گفت ان المدینه لا تصلح الا  
 اولک وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی گفت سعد ابن مسیب  
 که من کفتم بعد که تو خوشنیدی از رسولخدا گفت بی نه یکبار و دوبار و دیگر روایت کرده باسناد  
 از عبد الله بن سعد که گفت رسولخدا از برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی  
 و دیگر روایت کرده با اتفاق احمد بن حنبل از قیس ابن حازم که مروی از معمر ابن ابی سفیان مدینه  
 معقویه گفت از امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب پرس که او و ان تراست انخر گفت سخن ترا از سخن او  
 دوست دارم معوی گفت بدگفتی و لایق طاعت چیزی آوری آیا کرده میداری کسی که رسولخدا او را  
 بعلم خود می رورید و همیشه علم خود را با او از انی میداشت بچقیق که رسول در باب او گفت انت  
 منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی و عمر ابن خطاب از سوال میگرد و علم از و

فرامیگرفت و من حاضر بودم پیش عمر که هرگاه چیزی بر دستکش میزند میگوید علی اینجاست و دیگر روایت کرده  
 از انس و حدیث مواخاة که گفت رسول خدا از برای علی **آلا انه منی بمنزله هارون من**  
**موسی** **آلا من كنت موكلا فاعلى موكلا** **قاضي الوالقاسم** نتوخی که از یکی از علمای سحر  
 ایشان است در رساله که در جمع این حدیث تفسیر کرده روایت کرده باشد که این حدیث را از عمر ابن  
 خطاب و امیر المومنین علی ابن ابیطالب و سعید بن ابی وقاص و عبد بن عباس و جابر بن عبد الله  
 انصاری و ابی هریره و ابی سعید خدری و جابر بن سمرة و مالک بن حویرث و برادر ابن عازب و  
 زید بن ارتهم و ابی رافع مولای رسول الله و عبد الله بن ابی اوفی و برادر او زید بن ابی اوفی  
 و ابی شریکه و حذیفه ابن اسید و انس بن مالک و ابی برده اسلمی و ابی ایوب انصاری و عقیل  
 ابن ابی طالب و جثنی ابن جنادة و معویة ابن ابی سفیان و ام سلمة و اسماء بنت عیس و سید ابن سب  
 و محمد بن علی بن الحسین و حبیب ابن ثابت و فاطمة بنت علی و شریح بن سعد و **احط**  
 خوارزم در مواخاة روایت کرده باشد از عبد بن عباس که گفت رسول خدا مر علی را اما تو ضعی  
 ان تكون منی بمنزله هارون من موسی **آلا انه ليس بعبدك** و دیگر روایت کرده  
 در نامه که عمر بن عاص بمعویة نوشته پیش از مطیع شدن او معاویه را که گفت رسول خدا و حق علی  
 هو منی و انما منه و هو منی بمنزله هارون من موسی **آلا انه لا نبی بعدک** و مکر  
 روایت کرده از عبد الله بن عباس که بیرون رفت رسول خدا بغزای تبوک پس گفت علی رسول  
 را که من بیرون آیم با تو آنحضرت فرمود لا پس گریست علی بن ابیطالب بواسطه حرمان ملازمت حضرت  
 پیغمبر پس حضرت رسول گفت اما تو ضعی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی  
**آلا انه لا نبی بعدک** و مکر روایت کرده از عبد الرحمن ابن ابی بلی و او از پدرش که گفت رسول خدا  
 مر علی را انت منی بمنزله هارون من موسی و دیگر روایت کرده از عامر بن سعد ابن ابی وقاص  
 و او از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت مر علی را در بعضی از غزوات که تو باش در خانه  
 من تا برگردیدن من پس گفت علی یا رسول الله میگذاری مرا بان و میان پس گفت رسول خدا اما  
 تو ضعی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی **آلا انه لا نبوة بعدک** و دیگر روایت کرده

با سند از جابر بن عبد الله که گفت آمد نبوی با رسول خدا در حالیکه ما خوابیده بودیم در مسجد و در دست  
 آنحضرت بود شاخ تری از نخل خرباش با شتاب کردیم در گرفتن و علی نیز شتاب کرد پس گفت رسول خدا  
 با علی بیاد بستید حال است در مسجد برای تو آنچه ملاقات برای من الا انی منی ان تکون منی  
 بمنزلة هارون من موسی الا النبوة و دیگر روایت کرده با سند از سعید بن مسیب و او  
 از عامر بن سعد بن ابی وقاص که گفت شنیدم که رسول خدا میگفت از برای علی انت منی بمنزلة  
 هارون من موسی الا انه لیس معی بنی و سعید بن مسیب گفت من خواستم این را بطریق شایسته  
 از سعد بشنوم پس ملاقات کردم با سعد و گفتم از برای سعد آنچه گفته بود از برای من عامر گفت و سعد  
 گفت آری شنیدم سعید روایت کرده که من گفتم تو شنیدی پس سعد انگشتشای خود در گوشه شتاب  
 خود گذاشت و گفت آری شنیدم و الا که شواهد انگشتشای من و دیگر روایت کرده از محمد بن ابی  
 که گفت رسول خدا روز موافقات با علی انت اخ و انت منی بمنزلة هارون من موسی  
 غیر انه لا بنی بعد و دیگر روایت کرده از زید بن ابی اوفی حدیث طولانی در بیان روز موافقات  
 و در اینجا مذکور است که گفت رسول خدا از برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی  
 غیر انه لا بنی بعد و دیگر روایت کرده با سند از عبد الله بن عباس که گفت شنیدم از عمر  
 بن الخطاب در حالیکه نزد او بودند جمعی پس مذکور کردند سابقین در اسلام را انگاه عمر گفت اما  
 علی بن ابیطالب پس شنیدم از رسول خدا که میگفت در شان او سه خصلت که اگر یکی از آنها را  
 می بود بهتر بود نزد من از هر چیزیکه بر واقف می باید یعنی از جمیع روی زمین و متعلقا قش بود  
 من و ابو بکر و جماعتی از صحابه که نزد رسول خدا دست خود بر شانه علی گذاشتند  
 ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هارون من موسی و در غیر  
 کتب مذکوره ایشان مثل مصابیح و مشکوٰۃ نیز این حدیث مذکور است و در جمیع تواریخ معتبره ایشان  
 نیز موجود است و در صحت این حدیث جمیع محدثین ایشان متفق اند چنانکه میر سید شریف در شرح  
 مواقف و ابن حجر در صواعق محرقة تصریح کرده اند و چنین گفته اند که این حدیث نزد محدثین و ائمه  
 حدیث صحیح است ابن عبد الله عالم و مقتدای ایشان در کتاب استیعاب بعد از ذکر برخی

از فضایل آنحضرت و سبقتش در اسلام باین مضمون گفته که تخلف نکرد علی ابن ابیطالب از هیچک  
 از مشاهیدی که حاضر میشد رسول خدا در اینجا از روزیکه آنحضرت بدین آنگاه از بتوک که حضرت رسول  
 او را خلیفه کرد بدین در عیادتش در غزوه بتوک و او را گفت انت منی بمنزله هارون من  
 موسی **آله** کاتبی بغدادی و بعد ازین باین مضمون گفته که روایت کرده اند این  
 حدیث را صحابه پیغمبر جاعلی و این حدیث از ائمت و اصح آثار است روایت کرده اند از رسول خدا  
 سعد بن ابی وقاص و طرق این حدیث از سعد بسیار بسیار است و تحقیق ذکر کرده اند از ابی  
 نعیمه و غیره و روایت کرده اند از ابن عباس ابی سعید خدری و اسما بنت عمیس و جابر بن عبد  
 جمح و دیگر که بطول می انجامد ذکر آنها تا اینجا بود مضمون کلام ابن عبد البر و از روایات مذکوره  
 طالب حق را جزم یقین حاصل می شود و بتواتر این حدیث از طرق ایشان و بطرق علمای اهل بیت  
 نیز تواترش ثابت است چنانکه بر آریاب اطلاع محقق نیست **و در بیان استدلال بدان**  
**ایک اندک** این حدیث متواتر متفق علیه میان جمیع فرق اسلام نص صریح بر امامت حضرت امیر  
 المومنین ذیرا که رسول خدا اول اثبات کرده است مرتبه و منزلتی که بیرون نسبت به موسی و هارون  
 از برای علی نسبت بخودش و ثانیاً با شتای اخراج کرده است از آن نبوة و از اینجا هر عاقل منصف  
 را جزم بهم میرسد که جمیع منازل بیرون از برای امیر المومنین ثابت است غیر آنچه آنحضرت  
 اخراج کرده و آنچه عقل باعتبار عرف بیرون کند مثل اخوة لبسی که اگر مطلب اثبات جمیع منازل  
 و ممکن نباشد استثنای در کلام آنحضرت بصورت خواهد بود چنانکه ظاهر است بر هر که واقف است بحدیث  
 صحی و در طریق و زمره گفتگو و لهذا هیچ نمیکوید زید همچو عمر است مگر در تیر اندازی و مرادش  
 این باشد که زید مثل عمر است در کتایت تنها و درین وقت معنی کلام آنحضرت چنین میشود که یک صفت  
 بیرون مثلاً یازده صفت آن از برای علی ثابت است مگر نبوة مثل آنکه کسی بگوید زید چون عمر است  
 در کتایت مگر در تیر اندازی و هر ذی شعور می داند که درین مقام این طور سخن کردن از سخنان  
 است چه جای نقل پس چگونه پیغمبر آخر الزمان که زنده اولین و آخرین و جامع جمیع مراتب کمالات  
 ذاتی و قولی و فعلی نسبت بمیتوان داد و هرگاه ثابت باشد منازل بیرون غیر نبوة و اخوة لبسی



از برای امیر المومنین پس آنحضرت امام مفسر من الطاعة باشد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 که اگر هر دو بعد از موسی می بود خلافت موسی بیکدیگر نمی رسید و لهذا خلافت حضرت موسی خلعت  
 و وصایا هر دو را بپوشش بنفون داد بطریق امامت که بشیر و بشیر میران هر دو برسانند  
 بعد از کامل شدن ایشان چنانکه تصریح کرده است صاحب مل و نمل و غیره از علما دیگر  
 آنکه موسی و ابراهیم خلیفه کرد در قوم خود و وقت رفتن بطور سینا چنانکه قرآن مجید از آن خبر داده  
 است که موسی گفت یا هارون اخلفنی فی قومی و تنکی نیست که هارون از خلافت معزول باشد  
 اگر می ماند بعد از موسی خلیفه می بود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه موسی بسبب نبهات محبت  
 و اعتمادی که به هارون داشت از خدا استعاضی درخواست کرد تا او را شریک در نبوة گردانند و او  
 قوی پست سازد و به هارون چنانکه گفت اشترکه فی امری و اشدد به ازیدی یعنی شریک گردان  
 هارون را در کار من و قوی ساز با و پست مرا و هرگاه موسی را به هارون این مایه اعتماد و دوستی باشد  
 معزول شدن هارون از خلافت موسی احتمال ندارد و نیز هارون اولی تصرف واجب الاطاعة  
 بود و در امت موسی و محبوبترین مردم بود نزد حضرت موسی و پشت موسی قائم بود چنانکه از کلام  
 الهی ظاهر است و چون این منازل غیر بنو نیست و بر منزلتی که غیر نبوة است باید که از برای علی نباشد  
 باشد چنانکه دانسته شد پس او اولی تصرف باشد در امت آنحضرت و محبوبترین خلائق باشد  
 نزد آنحضرت با و قوی پست خواهد بود و این قسم صفات و منازل مستلزم خلافت و امامت است جز با  
 پس امیر المومنین امام بحق باشد بعد از پیغمبر آخر الزمان بدایت سیوم و وقوع شبه و او هم  
 از آنچه درین اصل تحریر یافت ظاهر شده اند و تعصب قاضی عضد که در موافق اولای انکار صحه این  
 حدیث کرده و ندانسته که این انکار در حقیقت انکار کتب صحاح و رد اقرار و اعتراف محدثین و پیغمبر  
 اوست و نیز معلوم شد که مصنفین مذکور در ارشاد سیوم از اصل دوم و غیر هم که منتهی تو این  
 حدیث کرده اند و گفته اند که از جمله خبر و احادیث محض تعصب و انکار است و ناشی نشده مگر از  
 رسوخ بعضی بر مذہب ابا و اجداد و اعتماد بعضی دیگر بر آئین ماصواب ملوک بنی امیه و بنی عباس  
 و تابان ایشان و همچنین آنچه گفته اند که ما قبول نداریم که حدیث دلالت میکند بر اثبات جمیع

منافذ است و الا کلام ناموجه خواهد بود چنانکه گذشت و داخل نبودن اخوة نسبی بسبب قرینه عقلی  
 منافات ندارد و با عموم نمی بینی که ان احد بکل شیء قدیر عام است با آنکه بقبرینه عقلی خدا می توان  
 داخل نیست و همچنین است در سایر عمومات و از اینجا است که اصولیین گفته اند که هیچ عامی نیست که نحوی  
 از تخصیص نداشته باشد و از عجایب مکاررات و تعصبات آنکه قاضی عسکری و ابن حجر داخل نبودن  
 نبوت را نیز مستند خود ساخته اند از برای عام نبودن در جمیع منازل و حال آنکه دلیلست بر تقيص مطلب  
 ایشان زیرا که نبوة باستان بپردون رفته و استناد ال است به عموم با اتفاق ارباب عربیه و دریافت  
 اصحاب محارزه و بر هر منفعت غیر مجادل ظاهر است که هیچ فرقی نیست در افاده عمومیه میان این حدیث و  
 آنکه کسی بگوید زید و عمر و خالد یک نیستند و از دیگر در شرکت خانه که زید با خالد شریک است و عمر شریک  
 نیست و از مویدهات آنکه اگر مراد خلافت چند روزه باشد صد و این کلام از حضرت رسول خدا در حق  
 علی ابن ابیطالب و غیر غزو و بتو که بمعنی خواهد بود و حال آنکه از روایات سابق معلوم شد که آنحضرت  
 و غیر غزو و بتو که نیز مکرر فرموده اند و نیز تمتا کردن عمر ابن خطاب و سعد ابن ابی وقاص این فضیلت  
 علی را چنانکه مذکور شد و روایات سابقه بصورت خواهد بود زیرا که خلافت چند روزه کمال معتدیه  
 نیست و دیگران نیز کردند در زمان حضرت رسول و آنچه گفته اند که یارون خلیفه و وصی نبود بلکه سر  
 در نبوة بود و بر تقدیکه وصی باشد شاید که اگر می ماند بعد از موسی معزول می شد از وصایه باقی  
 استقلال در نبوة پس بر تقدیر تسلیم عمومیه مدعی ثابت نمیشود زیرا که خلافت از جمله منازل یارون نیست  
 نیز بصورت و ناموجه است اما اولاً از برای آنکه خلیفه نبودن یارون مخالف صریح قرآن است  
 چنانکه از آیه یارون اخلفنی ظاهر است و آثاماً بواسطه آنکه اگر در وصایه و خلافت یارون خلایف  
 و شبیه می بود و یقین که اول در میان فرقیه یهودی هم میرسد و حال آنکه پیغمبر را وصی میدانند و از اینجا  
 که صاحب طل محل که از معتبرین است و کلامش درین باب نزد همه کس سندا است در میان فرق مختلفه  
 یهود گفته که یارون وصی موسی بود و اصلاً اشاره با خلافت کرده و آثاماً از برای آنکه شرکت  
 در نبوة منافات ندارد و با وصی و خلیفه بودن مخصوص وقتی که یکی شریک غالب باشد و مرتبه اش  
 ارفع و اعظم باشد از دیگری چنانکه موسی نسبت به یارون و همچنین استقلال در نبوة منافات ندارد

کلام را در این منزلت چنانچه در حقیقت است باید دانست که این منافات در حق است و از این روایات سابقه معلوم شد که آنحضرت  
 و غیر غزو و بتو که بمعنی خواهد بود و حال آنکه از روایات سابق معلوم شد که آنحضرت  
 و غیر غزو و بتو که نیز مکرر فرموده اند و نیز تمتا کردن عمر ابن خطاب و سعد ابن ابی وقاص این فضیلت  
 علی را چنانکه مذکور شد و روایات سابقه بصورت خواهد بود زیرا که خلافت چند روزه کمال معتدیه  
 نیست و دیگران نیز کردند در زمان حضرت رسول و آنچه گفته اند که یارون خلیفه و وصی نبود بلکه سر  
 در نبوة بود و بر تقدیکه وصی باشد شاید که اگر می ماند بعد از موسی معزول می شد از وصایه باقی  
 استقلال در نبوة پس بر تقدیر تسلیم عمومیه مدعی ثابت نمیشود زیرا که خلافت از جمله منازل یارون نیست  
 نیز بصورت و ناموجه است اما اولاً از برای آنکه خلیفه نبودن یارون مخالف صریح قرآن است  
 چنانکه از آیه یارون اخلفنی ظاهر است و آثاماً بواسطه آنکه اگر در وصایه و خلافت یارون خلایف  
 و شبیه می بود و یقین که اول در میان فرقیه یهودی هم میرسد و حال آنکه پیغمبر را وصی میدانند و از اینجا  
 که صاحب طل محل که از معتبرین است و کلامش درین باب نزد همه کس سندا است در میان فرق مختلفه  
 یهود گفته که یارون وصی موسی بود و اصلاً اشاره با خلافت کرده و آثاماً از برای آنکه شرکت  
 در نبوة منافات ندارد و با وصی و خلیفه بودن مخصوص وقتی که یکی شریک غالب باشد و مرتبه اش  
 ارفع و اعظم باشد از دیگری چنانکه موسی نسبت به یارون و همچنین استقلال در نبوة منافات ندارد

باوصی و خلیفه بودن مکرر و قتی که آن پیغمبر ناسخ کند و پیغمبر سابق باشد اما اگر مروج دین آن پیغمبر باشد  
 و با حکام او عمل کند چه منافات دارد بلکه همین معنی عین خلافت و وصایت است یعنی بنی که یوشع بن  
 نون همچنانکه وصی موسی بود و پیغمبر نیز بود چنانکه ظاهر است بر اهل جنرت و لهذا اصحاب کثافت از  
 رسل بعد از موسی اول او را نام برده در سورة البقره در تفسیر آیه و یقیناً من بعده بالرسل و تشریح  
 مقاصد در بحث نبوة کتاب مذکور او را مثال آورده از برای پیغمبر مروج دین سابق و در بسیاری  
 از انبیاء چنین است که بعضی وصی بعضی دیگر اند چنانکه ظاهر است بر متبع احوال سلف و سنی نیست اگر  
 مارون می ماند باز با حکام تورات عمل میکرد و مروج ملامت موسی می بود پس نبی بودن مارون موجب بقای  
 خلافت اوست زیرا که با عتی ندارد و عزل از خلافت درین صورت سواي عدم استحقاق و هرگاه استحقاق  
 نبوة داشته باشد بطریق اولی مستحق خلافة بود پس معزول شدنش از خلافة احتمال ندارد و با آنکه کمی از  
 طریقه استدلال چنانکه سابق تحریر یافت این بود که نزد صاحب عقل سلیم محقق و مبین است که موسی  
 را ان اعتقاد و اعتماد نظر به مارون بود که اگر مارون بالغرض می زیست بعد از موسی پیغمبری بود  
 البته او را خلیفه و وصی میکرد زیرا که پیغمبری عظیم الشان مثل حضرت موسی تا آن مایه اعتماد به مارون  
 نداشته باشد چگونه نبوتش را از خدای تعالی درخواست میکند و هرگاه مارون این منزلت داشت  
 نسبت به موسی پس باید که این نسبت نیز امیر المؤمنین پیغمبر آخر الزمان داشته باشد و هرگاه این نسبت  
 مستحق شد پس وصی بحق بعد از رسول خدام او خواهد بود و پوشیده نیست که نسبت باین طریقه  
 از استدلال بعد از تسلیم عمومیت منتهای دیگران در برابر محض است و قاضی بخیاوی با آنکه در تفسیر  
 بنایت کوشش نموده در کلمات فضایل اهل بیت و اظهار عناد و تعصب اشعار خود ساخته چنانکه بر  
 اهل تحصیل مستور نیست در طوابع منع صحه و تواتر این حدیث کرده است لیکن وقتی بنظر عجمی در جواب  
 بکار برده و گفته که معنی این حدیث در برادری و خویشیت و چیزی دیگر منظور نیست و بر هر ذی عقلی  
 ظاهر و هوید است که این سخن در بصورتی از منتهای سابق چند مرتبه در پیش است و برین تقدیر  
 معنی حدیث نه بالفظ حدیث مربوط نیست و نه با حیل حد و ریش از رسول خدام و یقین حاصل است  
 که بجهت این قسم منتهای جبل امیر و تشکیکهای بصورت و لایل و بر این خلل نمی یزدرد و الا هرگز ادعا

بوجو خدا تعالی و بوجه پیغمبر از راه و لیل بهم تحمیه حد زیر که در هیچ مرتبه از استدلال راه جدول و محاسبه  
 سب و دشمنی و والله الهادی الی سبیل الرشاد **اصل پنجم** در ایة تطهیر و مستلقات آن و مقصود  
 ازین اصل در ضمن دو فیض باتمام میرسد **فیض اول** در تعیین اهل بیت و شان نزول ایة مرین  
 ارشاد که اند تعالی که از روایات محدثین موثق و مفسرین معتبر و مورخین معتبر و قزوینی ثابت  
 و محقق است که مراد از اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علی و فاطمه و حسن و حسین است و بحسب این اختصاص  
 ایشان بخطاب اهل بیت اند چون نازل شد ایة انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت  
 و یطهرکم تطهیرا حضرت رسول خدا امیر المومنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام  
 عبا می پوشانید و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا  
 یعنی خداوند ایشان اهل بیت من اند پس سب از ایشان معاصی بدیهار و پاک گردان ایشان را پاک  
 گردانیدنی و در اوقات صلوة ایشان را به خطاب اهل بیت بخواند و میگفت الصلوة یا اهل البیت  
 انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حاصل معنی این آیه  
 اینست که جز این نیست که خدا تعالی بخواند که سب از شما معاصی بدی را ای اهل بیت رسالت و پاک گردان  
 شمار از بدیهار پاک گردانیدنی و احادیث و اخبار درین باب نیز متواتر است در کتب اهل سنت از انجم  
 در موطا می یابیم بن انس امام اهل سنت روایت شده از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب شش ماه  
 رسول خدا در وقت رفتن نماز صبح بر در خانه فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله  
 لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح ابی داود و سجستانی  
 نیز بهین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری در جزو چهارم از عایشه روایت کرده باین مضمون  
 که رسول خدا بیرون آمد اول روز و پوشیده بود کلیمی نگاه آمد حسن ابن علی پس داخل گردان حضرت امام  
 را در آن کلیم و بعد از آن امام مستن آمد و او را نیز داخل کرد و بعد از آن فاطمه آمد و او را نیز داخل کرد  
 پس گفت انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و صاحب  
 کتاب نیز در تفسیر میباید بهین مضمون از عایشه روایت کرده است بی زیاده و نقصان و در صحیح  
 مسلم در جزو چهارم نیز بهین مضمون از عایشه روایت و در صحیح ابی داود در تفسیر آیه تطهیر نیز بهین

روایت از عایشه زکوة است و در جمیع بن الصمیمین حمیدی از مسند عایشه نیز در حدیث شریف  
و چهارم از استفق علیه صلح مسلم و بخاری باین مضمون روایت شده و در صحیح نیز در جزو چهارم  
در باب فضایل امیر المؤمنین از سعد ابن ابی وقاص چنین روایت شده که چون نازل شد آیة فقل  
تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم آه خواند رسول خدا صلی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت اللهم  
اهل بیتی و مکر روایت شده در آخر جزو رابع که خواند رسول خدا صلی و فاطمه و حسن و حسین و گفت  
اللهم هؤلاء اهل بیتی و در صحیح ابی داود و از ام سلمه نیز روایت شده باین مضمون که گفت که این امیر در  
خانه من نازل شد و بود در آنجا نزد رسول خدا صلی و ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و در خانه نشسته بود  
پس پوشانید آنحضرت بر ایشان گلی گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنکم الرجس اهل  
بیتک تطهیرا پس گفت یا رسول الله آیا قسم از اهل بیت پس گفت انک علی خیر من ازواج رسول الله  
و حاصل معنی آنکه از ازواج رسول ترا خیر نیست و در جمیع بن الصمیمین نیز روایت شده است  
از مسو طای باک در صحیح ابی داود مذکور شد و در جامع ترمذی نیز از ام سلمه روایت که پوشانید رسول  
بر علی و فاطمه و حسن و حسین کسی گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و فاطمه اذهب عنکم الرجس  
و تطهیرهم تطهیرا و ام سلمه گفت و انما معهم یا رسول الله آنحضرت فرمود انک علی خیر  
و ترمذی حکم بصحت این حدیث کرده است و ذکر کرده که آنوقت نزول این آیة تا قریش بشاه برگاه میروند  
بنامیرینت گذر میکرد در خانه فاطمه و میگفت انما ید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت  
و تطهیرکم تطهیرا و حاکم که از یکی از صحابین مسلم الباقی روایت است و در مسند رک بهمن مضمون  
روایت کرده و گفته این حدیثی است صحیح و طبرانی در معجمش روایت کرده که نازل شد آیة انما ید الله  
لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و تطهیرکم تطهیرا در شان پنجس رسول خدا و علی و فاطمه  
و حسن و حسین و احمد بن حنبل در مسند بطریق متعدد از ام سلمه روایت کرده در بعضی از اینها ذکر  
است که بتی در خانه ام سلمه بود پس فاطمه آمد و از برای آنحضرت حریره آورد تا ناول فرماید از آن  
حریره نوعی است از طعام که با آرد و شیر می پزند آنگاه آنحضرت فاطمه را گفت بخوان شوی و بر آنست  
را نزه من مس آند علی و حسن و حسین و نشسته تا ناول فرماید از آن حریره و بود در زیر رسول خدا صلی

غیر بی که در لغت عرب از اک گویند و من بر در حجره نماز میکردم که دستاورد خداست عالی انما یرید الله  
 لیدھب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیرا پس پوشانید رسول خدا را بر نشان  
 کلیمی انگاه آنحضرت دست مبارک را از زیر کیم بیرون آورد و بدعا برداشت و بعد از آن گفت اللهم  
 هوکلاء اهل بیتی و خاصتی فاذهب عنکم الرجس و طہرهم تطہیرا و گفت ام سلمه  
 که من سدره بانون خانه کردم و کفتم من باشما ام یارسول الله آنحضرت گفت انک علی خیار و و  
 بعضی دیگر چنین واقع شده که ام سلمه گفت برستید که رسول خدا ام فاطمه را گفت شوهر و پسرانت را آنحضرت  
 فاطمه حاضر ساخت ایشان را و رسول الله از آن دست بر سر ایشان کلیمی زد و بعد از آن دست خود را  
 گذاشت بر بالای ایشان و گفت اللهم انھکلاء ال محمد فاجعل صلواتک و برکاتک  
 علی محمد و آل محمد انک حمید مجید و گفت ام سلمه که من بند کردم آن کلیم را تا داخل شوم  
 با ایشان پس آنحضرت که را از دست من کشید و گفت انک علی خیار و دیگر روایت کرده اند و الله بن  
 اسقع بطرق متعدده و در بعضی از آنها باین مضمون مذکور است که والله ابن اسقع گفت من بر در خانه  
 فاطمه انتظار مرقنی میکشیدم که آمد رسول خدا و با او بود علی و حسن و گرفته بود آنحضرت دست  
 حسین را پس بیرون خانه فاطمه رفت و نزدیک خود نشاند فاطمه را و حسین را بر دو در آن مبارک  
 خود نشاند بعد از آن پیچید بر ایشان جامه خود یا کسی را خواند انما یرید الله لیدھب عنکم  
 الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیرا بعد از آن گفت اللهم انھکلاء اهل  
 الحق و در بعضی چنین مرویت که والله ابن اسقع گفت روزی رفته بودم بخدمت رسول خدا و بود  
 آنحضرت در خانه ام سلمه پس امام من آمد و نشاند او را بر آن راست و او را بوسید دیگر امام من آمد  
 و نشاند او را بر آن چپ و او را بوسید و بعد از آن فاطمه آمد و نشاند او را در منبر روی خود و بعد  
 از آن خواند علی را و چون علی آمد نزد آنحضرت بر ایشان کسا و بعد از آن گفت انما یرید الله لیدھب  
 عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیرا و دیگر روایت کرده اند از ابی الحمر که گفت  
 اقامت کردم در مدینه نه ماه متصل و رسول خدا می آمد بر صبح و می ایستاد بر در خانه فاطمه و علی و  
 میگفت الصلوة انما یرید الله لیدھب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم

تظهِیرا و یکر روایت کرده از عایشه که گفت سجداً شکر که دیدم من علی و فاطمه و حسن و حسین را که جمع  
 کردند رسول خدا را و ایشان را در جامه و بعد از آن گفت اللهم هب لنا اهل بیتی و خاصتینی  
 فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً عایشه گفت من گفتم یا رسول الله انا من اهلک  
 انحضرت گفت شیخی انک علی خیر یعنی دور شو بدرستی که تو بر خیری یعنی بر شرافت و جیت و صاحب  
 کتاب و سید المتبعین نیز بهین مضمون روایت کرده از عایشه و تعلیمی در تفسیر این آیه نیز روایت  
 کرده از ابی الحمزه و از عایشه موافق آنچه احمد بن حنبل روایت کرده از ایشان و دیگر روایت کرده از  
 ام سلمه موافق روایت احمد بن حنبل از ام سلمه و دیگر روایت کرده موافق روایت احمد از او و دیگر در  
 تفسیر این قول لا یسئلكم علیه اجراً روایت کرده از ام سلمه که رسول خدا فاطمه را گفت شوهر و بیست  
 راز و من آری و فاطمه ایشان را و انداخت انحضرت کسانی را ایشان و بعد از آن بلند کرد دست  
 خود را و گفت اللهم لا تجعل علی محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد فانک حمید  
 حمید گفت ام سلمه که پس من برداشتم کسار تا داخل شوم بایشان انحضرت گفتند از دست من کسار  
 را و گفت انک لعلی خیر و دیگر روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت رسول خدا منزلت انما  
 یزید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرهم تطهیراً فی دینی علی و الحسن  
 و الحسین و الفاطمه یعنی نازل شد آیه مذکور در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین و  
 نیز در تفسیرش که مسامت بوسیله بهین طریق روایت کرده از ابی سعید خدری و دیگر روایت کرده در  
 کتاب اسباب نزول از ام سلمه مثل روایت اول احمد بن حنبل از ام سلمه و در کتاب مصابیح از ابی الجراح  
 اسفراخیمی که شیخ و معتد القول ایشان است مرویت که چون داخل کردند بنی علی و فاطمه و حسن و حسین را در  
 عبا گفت سه مرتبه اللهم هب لنا اهل بیتی و الهان عاتقی و اطایب ارومتی من لحمی و  
 دمی الیک لا الی النار اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً ام سلمه گفت من  
 گفتم یا رسول الله و انما هم انحضرت گفت انک الی خیر و انت من خیر از واجبی و صاحب  
 روضه الاجاب در تحفه الاجاب بعد از ذکر پنج حدیث که از آن جمله کیش نیست که از مصابیح نقل کرده  
 و گفته که تحقیق پیوسته که این آیه در شان این پنج تنست و لهذا ایشان را آل عبا میگویند و این روایت

روایت کرده که چون این آیه نازل شد رسول الله فرمود: **خُذُوا مِنْكُمْ مَعْصُومُونَ** انا و علی الحسن  
و الحسين **واخطب** خوارزم روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت برستید رفت رسول خدا  
از زنان فاطمه بر در خانه علی چهل صباح و گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته الصلوة برحکم  
الله انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ویکبروا  
کرده از واثقه ابن اسحاق که گفت چون صبح کرد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین در زیر جامه خود گفت  
اللهم قد جعلت صلوتک ورحمتک و مغفرتک و رضوانک علی ابراهیم و آل ابراهیم  
اللهم منی وانا منهم فاجعل صلوتک ورحمتک و مغفرتک و رضوانک علی علیهم  
و گفت واثقه که من ایستاده بودم بر در خانه پس گفتم سر من یا رسول الله فدای تو باد و پدر و مادر من انگاه آنحضرت  
گفت اللهم علی واثقه ویکبر روایت کرده از عبد الرحمن بن ابی بلی و او از پدرش حدیثی که مشتمل است  
بر فضایل امیر المومنین و در آن حدیث بعد از ذکر فاطمه و حسن و حسین و ذکر صاحب الزمان مذکور است  
که بنیهم گفت اللهم هؤلاء اهل بیتنا فادفع عنکم الرجس ویطهرکم تطهیرا  
و یکبر روایت کرده از ابی سعید خدری که چون نازل شد و امر اهلک بالصلوة رسول خدا می آمد در  
هر نماز بر در خانه فاطمه و علی نه ماه و میگفت الصلوة برحکم الله انما یرید الله لیدفع عنکم  
الرجس ویطهرکم تطهیرا و ابو عبد الله مرزبانی روایت کرده از ابی حمزه که گفت در خدمت  
رسول خدا بودم قریب نه ماه یا ده ماه و اسفقت از خایه بیرون نمی آمد مگر آنکه میگفت بازوی در خانه  
علی را و میگفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته پس میگفت علی و فاطمه و حسن و حسین و علیان  
السلام یا بنی الله و برکاته بعد از آن میگفت الصلوة برحکم الله انما یرید الله لیدفع  
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس میرفت اخنوخ بمصلای خود و سمعیانی  
که از مشایخ معتبر ایشان است در رساله قوامیه روایت کرده از انس بن مالک که گفت برستید رسول خدا  
گذر میکرد بر در خانه علی و فاطمه شش ماه در وقت نماز صبح و میگفت الصلوة یا اهل البیت  
مرتب انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و منعی نیت  
که این رکعت از نه ماه مناجات ندارد با اثبات زیادتی از برای آنکه راوی مستعد است و یک نیز از



داده کرده است در آن مدت آنحضرت را پس می نمود که یکی حاضر باشد تمام نه ماه در جوار آنحضرت  
 مثل ابی الجهم و دیگری در بعضی اوقات حاضر باشد و در بعضی اوقات حاضر نباشد و نیز از اخبار  
 نقل می نمود که این تطف از رسول خدا مکرر در مواضع متعدد نسبت به آل عبا به ظهور آمده پس اگر در بعضی  
 از روایات زمان و مکان غیر بعضی دیگر باشد مسافات ندارد و تفسیر از این احادیث صحیح است و اثر المعنی  
 صاحب انصاف را یقین بهم میرسد که مراد از اهل بیت ایشانند و علای اهل بیت نیز متواتر از ائمه معصومین  
 و صحابه کرام روایت کرده اند و جمیع مفسرین متقدم اهل خلاف نیز در تفاسیر خود تصریح کرده اند و لهذا این  
 حجر در صواعق بعد از ذکر این آیه چنین گفته که اکثر مفسرین برینند که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن  
 حسین نازل شده و روایات متعدده نیز از احمد و غیره نقل کرده پس سخن بعضی از متعصبین مثل  
 صاحب کشف که بواسطه کتمان منزلت آل پیغمبر آخر الزمان چشم از احادیث صحیح خود و اقوال مفسرین  
 پوشیده و گفته این آیه در شان از واج پیغمبر است مجرب آنکه در میان دو آیه که متعلق باز واج است  
 واقع شده کذب محض است و قطع نظر از این همه احادیث هر ذی شعوری میداند که اگر در حق از واج  
 می بود بایستی که همین که در آیه قبل و آیه بعد همه جا بصیرت موش خطاب واقع شده درین آیه نیز در لفظ عظم  
 و بطهر کم بجای صمیم کم که از برای مذکر است ضمیر کن آورده شود که از برای موش است و این نهایت  
 ظهور دارد و دانسته شد که رعایت این نحو مناسبات بر تقدیر صحیح است که مانعی نباشد در جای که  
 مخالفت صریح کلام الهی است و نص رسول خدا باشد و معنی اینج و لیلی ندارد برینکه این آیات در زمان  
 واحد نازل گشته و بر مانی نیت بر آنکه آیات قرآنی همین ترتیب که در زمان عثمان یافته نازل شده است  
 بلکه بر خلافش قایلند و از بخانیز محقق شد که آنچه برینا دی در تفسیر خودش گفته که از واج رسول دین  
 خطاب داخل اند موی نبی ندارد و غیر از آنکار و عدا آل عبا نعوذ بالله من الکذب علی الله و علی  
 الرسول فیض دوم در استخراج مطلوب و ذکر بعضی از مناسبات مستلزم مقصود بدانکه رجس مفسرین  
 درین آیه بمعاصی تفسیر کرده اند و در لغت بمعنی پلیدی و بدی نیز آمده است و تفسیر عبارت است از  
 پاک گردانیدن از بدیها و قبايح و شکی نیست که درین مقام از آن بعضی معاصی و بدیها و تفسیر از بعضی  
 قبايح دون بعضی دیگر مراد نیست زیرا که از خدا انتخابی اراده و در کردن بعضی از معاصی و پاک ساختن

سبب در این است که از ابی الجهم روایت است که آنحضرت را پس می نمود که یکی حاضر باشد تمام نه ماه در جوار آنحضرت  
 و نیز از اخبار نقل می نمود که این تطف از رسول خدا مکرر در مواضع متعدد نسبت به آل عبا به ظهور آمده پس اگر در بعضی  
 از روایات زمان و مکان غیر بعضی دیگر باشد مسافات ندارد و تفسیر از این احادیث صحیح است و اثر المعنی  
 صاحب انصاف را یقین بهم میرسد که مراد از اهل بیت ایشانند و علای اهل بیت نیز متواتر از ائمه معصومین  
 و صحابه کرام روایت کرده اند و جمیع مفسرین متقدم اهل خلاف نیز در تفاسیر خود تصریح کرده اند و لهذا این  
 حجر در صواعق بعد از ذکر این آیه چنین گفته که اکثر مفسرین برینند که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن  
 حسین نازل شده و روایات متعدده نیز از احمد و غیره نقل کرده پس سخن بعضی از متعصبین مثل  
 صاحب کشف که بواسطه کتمان منزلت آل پیغمبر آخر الزمان چشم از احادیث صحیح خود و اقوال مفسرین  
 پوشیده و گفته این آیه در شان از واج پیغمبر است مجرب آنکه در میان دو آیه که متعلق باز واج است  
 واقع شده کذب محض است و قطع نظر از این همه احادیث هر ذی شعوری میداند که اگر در حق از واج  
 می بود بایستی که همین که در آیه قبل و آیه بعد همه جا بصیرت موش خطاب واقع شده درین آیه نیز در لفظ عظم  
 و بطهر کم بجای صمیم کم که از برای مذکر است ضمیر کن آورده شود که از برای موش است و این نهایت  
 ظهور دارد و دانسته شد که رعایت این نحو مناسبات بر تقدیر صحیح است که مانعی نباشد در جای که  
 مخالفت صریح کلام الهی است و نص رسول خدا باشد و معنی اینج و لیلی ندارد برینکه این آیات در زمان  
 واحد نازل گشته و بر مانی نیت بر آنکه آیات قرآنی همین ترتیب که در زمان عثمان یافته نازل شده است  
 بلکه بر خلافش قایلند و از بخانیز محقق شد که آنچه برینا دی در تفسیر خودش گفته که از واج رسول دین  
 خطاب داخل اند موی نبی ندارد و غیر از آنکار و عدا آل عبا نعوذ بالله من الکذب علی الله و علی  
 الرسول فیض دوم در استخراج مطلوب و ذکر بعضی از مناسبات مستلزم مقصود بدانکه رجس مفسرین  
 درین آیه بمعاصی تفسیر کرده اند و در لغت بمعنی پلیدی و بدی نیز آمده است و تفسیر عبارت است از  
 پاک گردانیدن از بدیها و قبايح و شکی نیست که درین مقام از آن بعضی معاصی و بدیها و تفسیر از بعضی  
 قبايح دون بعضی دیگر مراد نیست زیرا که از خدا انتخابی اراده و در کردن بعضی از معاصی و پاک ساختن

از بعضی بدیهات نسبت بسیار مردم نیز متحقق است پس چه معنی دارد و خطاب بخصوص آل پیغمبر کردن و این  
را با اختصاص باین عنایت ممتاز گردانیدن و نیز متحقق و معین است که در سولجدهام در دعای مذکور در  
گردانیدن جمیع معاصی و منکر ساختن از جمیع قبیح و بدیهات قصد کرده چنانکه ظاهر است بر هر صاحب فطرت  
و هرگاه خدا تعالی خواسته باشد که از جمیع معاصی و بدیهات را دور گرداند و ایشان را منظر سازد از قبیح  
و رسوخدام مکرر بر طبق خواست الهی در حق ایشان دعا کند آن جمیع بلائیکه معصوم خواهند بود و دیگر  
احتمال عصیان و خطا و ضلالت در راه ایشان در هیچ امری از امور گنجایش ندارد و منکر این معنی مثل منکر  
بدیهی اولی قابل جواب و سوال نیست و نزد هر سلیم العقل قطع نظر از آنکه عصمت شرط امامت است با وجود  
معصوم اقتدا بغیر معصوم کردن و او را در احکام الهی و مقررات در جمیع امور معلق المصداق مقدم بر معصوم  
و استثنای دلیل ضلالت و بران حاق است در واقع بدیده انصاف نظر باید کرد که کدام فطرت مستقیم  
تجویز میکند که کسیکه خدا و رسول گواهی داده باشند که معصوم است و در علم و عمل خطا از او بظهور نیاید  
تابع و پیرو غیر معصوم خطا کاری شود در امور دین و دنیا خصوص شخصی که چندین سال بت پرستد و همواره  
در مسائل ظاهره در مانده اولئیکه کلام بل هم اصل سبیل و نیز ثابت و متحقق است در کتب  
فریقین که آن حضرت مردم را از خلافت خود خبر داده و فرمود که ولایت پیغمبر آخر الزمان حق نیست  
چنانکه بعد ازین تفصیل مذکور خواهد شد در اصل یازدهم و قول معصوم صادق است پس آنحضرت بآنک  
خلیفه حق باشد و نه دیگران الحق یعلوا و لا یعلی و من المناصب احد جنبل در مسند از ابن عباس  
و واحدی در اسباب نزول و ثعلبی و صاحب کشاف در تفسیر آیه قل لا استعلاکم علیه اهل الا الم  
فی القبری روایت کرده اند که چون نازل شد این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند آن نزدیکان تو  
که واجب شد بر ما مودت ایشان آنحضرت فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین و ظاهر معنی این آیه اینست که بگو  
محمد طلب نمیکند از شما هیچ فردی و پاداشی در برابر رسالت و راهنمایی شما بدین حق نکرد و دست ایشان  
شما اقربای مرا و در صحیح بخاری صحیح مسلم نیز روایت شده در تفسیر این آیه که سعید بن جبیر گفت مراد  
قرابت آل محمد است و در مجمع بین الصحاح السنه نیز همین مضمون از سعید بن جبیر روایت شده و ابن حجر  
در صواعق از طبرانی و حاکم و ابن ابی حاتم روایت کرده که ابن عباس گفت در وقت نزول این آیه اصحاب

وایتنا

گفتند یا رسول الله کیست ان اقربایی تو که واجب شد بر ما سورت او نشان آنحضرت گفت علی و فاطمه  
و حسن و حسین و یغوی که از مشایخ معتمدان این است در تفسیرش نیز و ایت کرده از ابن عباس  
بهمن مضمون بی تفاوت و در صحیح مسلم و صحیح بخاری و تفسیر ثعلبی آیه ان الله و ملائکته یصلو  
علی النبی روایت شده از کعب بن عجره که گفت گفتیم یا رسول الله که دانستیم که چگونه ربی سلام کنیم  
اکنون باین کن که چگونه صلوة بر تو باید فرستاد آنحضرت گفت بگوید اللهم صل علی محمد و آل  
محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و روایت ثعلبی و بخاری مثل است بر زیادتی  
که در روایت مسلم نیست و ان این است انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما  
بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و در موطائی مالک بن انس از  
ابن مسعود روایت شده که آنحضرت در جواب سوال شبرین سعد که سوال کرد از صلوة بر آنحضرت  
گفت بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد تا آخر موافق روایت بخاری و ثعلبی و ابن حجر  
در صواعق گفت که بصحبه رسیده از کعب بن عجره که در سوال خود در جواب سوال مذکور گفت بگوید اللهم  
صلی علی محمد و آل محمد تا آخر و مگر گفته روایت شده از امام محمد باقر که در قول خدا تعالی  
وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتد گفته یعنی اهتد الی ولایة  
اهل بیت و بنابرین معنی آیه این است که بدستیک من امر زنده ام کسی را که توبه کرد و گردید و عمل صالح بجا  
آورد و بعد از آن هدایت یافت یعنی اقرار کرد بولایت اهل بیت رسول خدا و مگر روایت کرده از ثعلبی  
که ابن عباس گفت که مراد از حسن در قول خدا تعالی و من یقترب حسنة فزد له فیها حسنة موت  
آل محمد است و ظاهر معنی آیه این است که هر کس کسب کند حسنة یا از راه حکیم از برای او در آن حسنة ثوابی  
را و مگر گفته تحقیق که نقل کرده اند جمعی کثیر از مفسرین که مراد از آل یا سین در قول خدا تعالی سلام علی  
آل یا سین آل محمد است و صاحب کشف و تفسیر آیه قل لا اسئلكم غنة گفت که گفته رسول خدا من  
مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا الا  
و من مات علی حب آل محمد مات تابعا الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤثرا  
مستکمل الا یمان الا و من مات علی حب آل محمد لبثه ملک الموت بالجنة ثم

ثم منكرو نكحوا الا ومن مات على حب آل محمد يزف الى الجنة كما تزف العرس  
الى بيت زوجها الا ومن مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان الى الجنة الا  
ومن مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزارا للملئكة الراضية الا ومن مات على  
حب آل محمد مات على السنة والجماعة الا ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم  
القيامة مكتوب بين عينيه اليس من رحمة الله الا ومن مات على بغض آل محمد ما  
كافوا الا ومن مات على بغض آل محمد لم تشم رائحة الجنة حاصل من انه كبر دوستي  
آل محمد مير و اجر شهدا و توبه كاران بايد و امر زيده و كامل ايمان شود و از ملك الموت و مسكر كمر مژده  
ميشود و نحو سخالي داخل بهشت شود و بقبرش دو دروازه شود از جنت و ملايكه رحمة قبرش را زيار نگاه كنند  
و بطريقه ملت بنوعتي از دنيا برو و هر كس بر دشمنی آل محمد مير و حاضر شود روز قیامت و در میان دو چشمش  
نوشته شده باشد كه اين كس محمد و ام است از رحمة خدا و كافرا ز دنيا برو و بوي خوش بهشت بشام او رسد  
نفوذ باسد و ميگر گفته كه روايت شد از نبی كه گفت حرمت الجنة على من ظلم اهل بيتي و اذاني  
في عاتقني يعني حرام است بهشت بر هر كه ظلم كند بر اهل بيت من و بر بخاند مر السبب بخاندين اهل بيت من  
و تعبلي در تفسير حديث اول را از جرير بن عبد الله بخلي روايت كرده و حديث دوم را از علي بن  
ابطالبي و ابن مغازلي و انطب خوارزم در قول خدا تعالي قتلني ادم من ربه كلمات قتلني عليه  
كه حاصلش اين است كه فرارفت آدم از پروردگار خود و كلماتي عظيم انسان و برگفتن آن كلمات قبول  
كر و خدا تعالي توبه او را روايت كرده اند از ابن عباس كه از رسول خدا پرسيدند كه كداميك توبه آدم  
پرسيد اينها مقبول شد كه ام است انحضرت فرمود آدم سوال كرد و گفت بحق محمد و علي و فاطمه و آل  
و حسين و احمد حنبل روايت كرده و رسند كه گرفت رسول محمد دست حسين را و گفت من احبني  
واحب هذين و احب ابائهما و امهاتهما كان معي درجة الجنة يعني هر كه دوست دارد  
و اين دو را و پدر و مادر اينان را خواهد بود با من در منزل بهشت و ابن شيرويه و ديگر در كتاب خود و س  
الاخبار روايت كرده از علي بن ابطالبي كه رسول خدا گفت ما من دعا ابا بنيه و بنيه  
السماء حجاب حتى يصلي على محمد و آل محمد فاذا فعل ذلك انحرق ذل الحجاب و دخل

الدعاء واذالم يفعل ذلك الدعاء حاصلش آنکه در میان بر دعا و اسما و حجابی  
 و مانعی نیست و بر طرف نیست و آن مانع که و قبکه صلوة بفرستد بر محمد و آل محمد و این صاع ناکی در  
 فصول الهیه روایت کرده از ابن مسعود که رسول خدا گفت حب ال محمد یوماً واحداً خیر من  
 عبادۃ سنة و من مات علیه دخل الجنة یعنی یکروز دوستی ال محمد سیز است از عبادت یک  
 و اخطب خود را زم روایت کرده از ابن عمر که رسول خدا من لیب علیاً قبل الله صلوة و حیا  
 و قیامه و استیجاب عائہ الا و من لیب علیاً اعطاک کل عرق فی بدته مدینة فی الجنة  
 الا و من احب ال محمد امن من الحساب و المیزان و الفراط الا و من مات علی حب  
 ال محمد فانا کفله فی الجنة مع الانبیاء الا و من ابغض ال محمد جاء یوم القيمة  
 مکتوب بن عینیه السن من رحمة الله حاصلش آنکه دوستی علی موجب قبول نماز و روزه و  
 استیجاب دعا است و محب علی را باز آتی هر قطره عرق که در بدن اوست شهری میدهد خداستای  
 در بهشت و محب علی و سایر اهل بیت امن است از حساب قیامت و سختی مرط و من ضامنم که اود  
 بهشت با پیغمبر ایشان در روز قیامت در میان دو خوشب نوشته شده که محروم است  
 از رحمة خدا و تعلیمی در تفسیر سوره که روایت کرده از امام معقر صادق که گفت که طهارت اهل بیت محم  
 است بعد از آن خواند انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم  
 تطهیراً و برایت جمهور مفسرین حتی صفیاء و بی سوره بل اقی در شان اهل بیت رسول خدا انما یر  
 سده و همه باین مضمون روایت کرده اند که امام حسن و امام حسین ببار شدند و همه باین مضمون و  
 بعد از آنکه رسول خدا و همه اصحاب بیاد آده بودند امیر المومنین بواسطه استغاثی ایشان سه روز  
 روزه نذر کرد و همچنین حضرت فاطمة و فضة کنیز ایشان و بعد از بریدن حسین پر بخ بر روزه رفتند و  
 چون در خانه حضرت امیر المومنین خبری برای افطار بود آنحضرت سه صاع جو قرض کرد و حضرت  
 فاطمة زهرا در روز اول یک صاع را خیمه کرده پنج قرض نان بخت و در وقتی که نزد هر یک گذاشته شد با  
 افطار میکنی بر در خانه آمد و سوال کرد اینان هر یک نان خود را بایل دادند و هر پنج باب افطار کردند و  
 روز دیگر یک صاع دیگر را حضرت فاطمة پنج نان بخت و چون وقت افطار رسید قیمی بر در خانه آمد و طلب قوت

کرد باز هر یک نان خود را بان میتم دادند و آن شب نیز آب حاجت کردند و روز سوم خون وقت اهل  
 رسید اسیر بر در خانه آل رسول آمده سوال کرد و آفتاب نیز بغیر از آب چیزی دیگر نبود که آفتاب کنند  
 چهارم ایشان را دیده در حالتی که چنین و حضرت فاطمه زهرا از شدت گرسنگی ناتوان شده بودند پس  
 آنحضرت از روی ترحم با ایشان در سخن بود که جبرئیل نازل شد و گفت بگیر آنچه آن تهیت و مبارک  
 گفت خدا تعالی ترا در حق اهل بیت تو رسول خدا فرمود که چه چیز است که بگیرم ای جبرئیل پس گفت جبرئیل  
 سوره ایل را که مثل است بر و صف آل محمد و فایه بند کردن و ایشان را ثبات دادن بگویند و  
 و سایر نعمتهای نبوت جاودان بنبیت پوشیده نیست برابر با فطرت مستقیم که هرگاه پیغمبر از زمان بامر الهی  
 محبت و مودت جمعی را اجر رسالت خود سازد و صلوة بر ایشان را اجر و صلوة بخویش گرداند و خبر دهد  
 که موالات و دوستی ایشان موجب نجات است یقین است که با وجود ایشان خلافت و وصایای رسول خدا  
 بگریه میرسد و خدا و رسول ایشان را در دین دنیا تابع کسانی که مدتها در جایت و کفر بسر برده اند نمیکرد  
 والسلام علی من اتبع الهدی **اصل ششم** در حدیث تمک و مناسبات آن مستبعد و تواتر  
**اول** در ذکر حدیث احمد بن حنبل روایت کرده است از ابی سعید خدری که گفت رسول خدا انی تارک  
 فیکم النخلین ما ان تمسکتما لن نضلوا بعدکما احدما اکبر من الاخر کتاب الله  
 حمد و د من السماء الی الارض و عاتقی اهل بیتی الا و انهما لن یفتقا حتی یرد  
 علی الکحوض یعنی در شیکه من میگزارم در میان شما دو امر گر انما این سخن دو امر که اگر تمسک  
 ننویسد بان هرگز بصلوات نخواهد افتاد بعد از من یکی از ان دو امر بزرگتر است از دیگری کتاب خدا  
 و ان نوزیت ممتد و کشیده مثل رس از آسمان تا زمین و عسرت من که اهل بیت من اند آگاه باشند و بدانند  
 که این دو امر از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض و دیگر روایت کرده از زید بن  
 ثابت که رسول خدا گفت انی تارک فیکم النخلین کتاب الله حمد و د من السماء الی  
 الارض و عاتقی اهل بیتی و ان هما لن یفتقا حتی یرد علی الکحوض و دیگر  
 روایت کرده از اسیر بن عثمان ابن مغیره که گفت ملاقات کردم زید بن ارقم را در حالتی که  
 او داخل میشد بر بختاریا بیرون می آمد از نزد او پس گفتم مرزید را که آیا شنیدی تو از رسول خدا که میگفت

انی تادک فیکم الثقلین زید گفت آری شنیدم و مگر روایت کرده از زید بن جابر و او از  
زید بن ارقم که رسول خدا در خطبه غدیر خم گفت انا و انی تادک فیکم الثقلین احد هما کما  
الله و هو جبل من الله من اتبعه کان علی الهک و من ترکک کان علی ضلالة بعد  
فرموده اهل بدیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی دیگر از آن دو امر گر انما به اهل بیت مستند خدا با  
شنای ادرم در باب اهل بیت و مسلم در صحیح خود روایت کرده از زید بن ارقم بحد طریق از انسجه کی آنکه  
روایت کرده با سند از زید بن جابر که گفت رفتم من با حصین بن سره و عمر بن مسلم بسوی زید بن  
ارقم و چون نشستیم حصین این سره گفت ای زید تو بخیر بسیار رسیدیدی رسول خدا را و حدیث او  
شنیدی و با و بجا و رفتی و همراه او نماز گزاری و وی تحقیق که رسید ای زید بر خیر بسیار حدیث کن ما را  
ای زید اینجا از رسول خدا شنیده زید گفت ای سره ادر من تحقیق که سال من بسیار شد و عهد من  
قدیم گردید و فراموش کردم بعض چیزها را که فراموش کرده بودم از رسول خدا پس بهیچ با شاهدی که کنم  
این را قبول کنید و هر چه کنم را تکلیف بان کنید بعد از آن گفت ای سره رسول خدا در میان ما در حالیکه  
خطبه میفرمود بر سر اینکه از اخم میخوانند در میان که و دهنه پس حمد و ثنا کرد و خدای را و بنداد و تذکر  
فرمود بعد از آن گفت اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یا تبی رسول ربی  
فاحبب و انا تادک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیہ النور فخذوا بکتاب الله  
واسمکوا به یعنی اما بعد از حمد و ثنای الهی ای مردمان منستم من بک بشری نزدیکست که باید بمن  
پس در دگر من پس اجابت کنم او را یعنی نزدیکست که باراده الهی ازین عالم انتقال نمایم و تحقیق  
که من گذارنده ام در میان شما و چیز گر انما اول از آن دو کتاب خداست در آن است روشنا  
پس بگرد کتاب خدا را و مستحک بان شوید بعد ازین از زید بن جابر روایت کرده که پس آنحضرت تشریف  
و تخریص فرمود در باره کتاب خدا انگاه گفت و اهل بیت اذکرکم الله فی اهل بیت و حمید  
در جمیع صحیحین حمید نیز بهین مضمون روایت از زید بن ارقم بی تفاوت و شرمزدگی در صحیح  
خود روایت کرده از جابر که گفت دیدم رسول خدا در حجه الوداع روز عرفه که راقه سوار بود در خطبه  
میگفت پس شنیدم که میگفت ایها الناس انی ترک فیکم امان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و

و عاتقی اهل بیت و در مشکوٰۃ نیز از مسلم و ترمذی روایت شده در جمع بین الصحاح الستة  
از صحیح ابی داؤد و صحیح ترمذی نیز روایت شده با سند از رسول خدا که گفت انی تا فیکم الثقلین  
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدکما احدهما اعظم من الآخر و هو کتاب الله  
جبل ممد و د من السماء و عاتقی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرد علی الکحوض بعدا  
فرمود فانظروا کیف تختلفونی فی عاتقی پس با احتیاط باشند و بدانند که بعد از من چگونه سر خواهند  
کرد با اهل من و اخطار خواری هم روایت کرده از زید بن ارقم که رسول خدا گفت در موضع غدیر خم انی تا فیکم  
الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عاتقی فانهما لن یفترقا حتی یرد  
علی الکحوض انگاه فرمود فانظروا کیف تختلفونی فیها یعنی با احتیاط باشند و بدانند که چگونه خواهند  
کرد بعد از من باین دو امر گرانمایه و در مصابیح نیز از زید بن ارقم این روایت مذکور است و در می آید  
کرده از زید بن ارقم در خطبه غدیر خم که رسول خدا گفت قد خلقت فیکم ما ان تمسکتم بهما لن  
تضلوا بعدکما کتاب الله و اهل بیتی الا و ان اللطیف الخیر اخبرنی انهما لن یفترقا  
حتی یرد علی الکحوض و ابن معاذی شافعی روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا گفت انی  
اوشک ان ادعی فاجب انی قد ترک فیکم الثقلین کتاب الله جبل ممد و د  
من السماء الی الارض و عاتقی اهل بیتی و ان اللطیف الخیر اخبرنی انهما لن  
یفترقا حتی یرد علی الکحوض فانظرونی ما اذا تختلفونی فیها و دیگر روایت کرده از زید بن  
ارقم موافق روایت آخر احمد بن حنبل از زید بن ارقم و دیگر روایت کرده از زید بن ارقم موافق حدیث  
مسلم و ترمذی در سوره ال عمران در بیان قول خدای تعالی و اعتصموا بحبل الله روایت کرده از  
ابی سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت ایها الناس انی قد ترک فیکم الثقلین  
خلفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدکما احدهما اکبر من الآخر کتاب الله جبل  
ممد و د ما بین السماء الی الارض و عاتقی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی  
یرد علی الکحوض و دیگر روایت کرده درین مقام از امام معمر و صادق که گفت نحن جبل  
الله الذی قال الله تعالی و اعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا حاصل آنکه ما هم انجمن



پس مدای که گفته است خدا تعالی درین این ظاهر معنی آیه این است که متشک نشوید همه بحبل خدا و متشک  
 نشوید و این حجر در صواعق محرقه بعد از ذکر چند روایت از احمد بن حنبل و مسلم گفته که در روایتی صحیح  
 آمده که رسول خدا گفت آنی تارک فیکر امرین لن تضلوا ان تبعوا هاهما کتاب الله و  
 اهل بیتی علقی بینی بر سینه من گذارنده ام در میان شما و چیزی که هر کس بصلوات نخواهد افتاد  
 اگر متابعت کند آن دو امر را دان دو امر کتاب خداست و اهل بیت و عتره من و گفته که در روایت  
 طبرانی زیاده بر مذکور چیزی دیگر هست و آن زیادتی را ذکر کرده و حاصل معنی آن زیادتی این  
 است که من خواسته ام از شما متابعت کردن آن دو چیز را پس دست دارید بدان و و خبر و بران  
 بینی گیرید که هلاک میشود و تقسیم بید اهل بیت مراد بر سینه ایشان اهل علم اند از شما و دیگر روایت کرده  
 طبرانی را از ابن عمر که گفت که آخر سخنی که حضرت رسول خدا بآن مستکم شد این بود که گفت اختلف  
 فی اهل بیت مراد آنکه بعد از من با اهل بیت من باشند و نیز درین مقام گفته که روایت کرده اند حدیث  
 مشک را زیاده از نسبت صحابه بنفیر و من للنسب ات این معازلی روایت کرده با سند از  
 عبد الله بن عباس که رسول خدا گفت مثل اهل بیت کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجي  
 و من تخلف عنها عرق یعنی همچو کس که بکشتی نوح سوار شد نجات یافت از غرق شدن  
 و هلاک و هر کس تخلف کرد از آن کشتی و در آن نشست غرق شد همچو کس که متوسل شد با اهل بیت من و  
 پیرو ایشان شد نجات یافت از عذاب و نزع و هلاک اخروی و هر کس دست بدامن اطاعت اهل  
 بیت من نزد از متابعت ایشان سپید بعد الیم و هلاک اخروی گرفتار خواهد شد و دیگر روایت  
 کرده با سند از ابی ذر غفاری مثل روایت سابق با تفاوت و دیگر روایت کرده با سند از سلمه  
 بن الاکوع مثل روایت ابن عباس و ابی ذر و این حجر در صواعق محرقه از حاکم روایت کرده که  
 رسول خدا گفت آن مثل اهل بیت فیکر مثل سفینه نوح من ركب فیها نجي و من تخلف  
 عنها هلك و در روایت دیگر حاکم بجای غرق واقع شده و مگر از بر از روایت کرده که عبد  
 بن عباس گفت رسول خدا فرمود مثل اهل بیت کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجي و من  
 تخلف عنها عرق و دیگر روایت کرده از حاکم که رسول خدا گفت البنجوم امان دهل الارض

من الغرق واهل بيتي امان لا متي من الاختلاف فاذا اختلفت قبيلة من العرب  
 اختلفوا فصاروا احزابا ليس حاصل من ان ساركان نگاهارنده ساکنین زمین اند از غرق  
 واهل بیت من نگاهارنده امت منته از اختلاف پس وقتیکه مخالفت اهل بیت من کشید بقصد از عرب  
 در میان امت من اختلاف بهم خواب رسید و خوانند گردیدند شیطان و گفته که حاکم این حدیث را  
 نقل کرده بشرط بخاری و مسلم و دیگر از مسلم روایت کرده که رسول خدا انما مثل اهل بیتی فیکم  
 کمثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق واحمد بن حنبل روایت کرده از ابی ذر  
 که در حالتی که گرفته بود در کعبه را میگفت شنیدم از رسول خدا که گفت الا ان مثل اهل بیت فیکم  
 مثل سفينة نوح مثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك و در مکتوبه نیز  
 همین حدیث از احمد روایت شده و صاحب فضول البهره روایت کرده از رافع غلام ابو ذر که گفت بر کعبه  
 عتیمه در کعبه وقت ابو ذر گرفت حلقه در کعبه و گفت ای مردمان هر کس مرا شناسد شناسد و هر کس نشناسد  
 بداند که منم ابو ذر شنیدم از رسول خدا که میگفت مثل اهل بیت کمثل سفينة نوح من ركبها  
 نجي ومن تخلف عنها غرق في النار اجعلوا اهل بیت منکم مکان الراس من الجسد  
 و مکان العین من الراس و لا یهدی الراس الا بالعین مراد آنکه هر کس تشک  
 بابل بیت من شد نجات یافت و هر کس سر از اطاعت اهل بیت من بچید مغرب خواهد بود در نار بگزاشد  
 این حدیث را از خود بمنبر لے سر از جسد و چشم از سر و بچا که سر بچشم از راه راست بیرون میرود و امت من هم  
 ابی ارشاد اهل بیت من گمراه خواهند شد و صاحب کشف روایت کرده با سند از رسول خدا که فاطمه  
 حجة قلبي و ابناء هاشم فواد و بعلها نوز بصره و الایمة من ولدها امناء بی و حبل  
 مدود و دینة و بین خلیقة من اعصم بهم نجي و من تخلف عنهم هکما حاصل آنکه  
 هر کس بعلی و فاطمه و حسن و حسین و آئمه دیگر که از ذریه ایشانند پیاده رود و ایشان منوسل شد نجات  
 یافت و هر که پیرو ایشان نشد گمراه و هلاک شد متعویذ و هم در ایضاح مقصود و از مضمون متواتر  
 این حدیث صحیح لایح گردد حقیقت امت مرتضی علی و عقیلان و دعوی خلافت دیگران زیرا که رسول خدا  
 از برای امت بیان فرمود که راه حق و سبیل نجات بعد از من تشک شدن بقرآن و اهل بیت من است

و این بر دو همیشه با هم باشند و از هم جدا نشوند و تابع و پیرو این دو بر گزینش و فضیلت نخواهند افتاد و  
مرتضی علی با اتفاق از جمله اهل بیت رسالت است و در اصل سابق تر صحیفه گشت و از سایر اهل بیت  
اکمل و افضل و احق است با آنکه با اتفاق داخل در اهل بیت نیست پس آنحضرت بفرموده خدا و رسول  
و امام واجب الطاعت باشد و با وجود او تابع دیگری شدن و بگمانه اهل بیت را بر خود و بر آنحضرت و آل  
رسول امیر مفضل الطاهر و مقتدا و الشیخ زندق و ضلالت خواهد بود و خدا که اگر کسی خود را از تعصبات  
و تقلیدات موهنا سازد و بدیده انصاف نظر کند میداند که همین حدیث تنمیک از برای هدایت عالمی  
کافی است هم بکم عی فهم کلا یعقلون و از خبر دادن حضرت رسول بحدیث قرآن و اهل بیت  
از هم تا قیامت ظاهر شد که می باید در هر عصری از اعصار یکی از اهل بیت باشد که رهنمای یحیی و معتزلی  
مطلق و عالم جمیع احکام الهی و عارف همه ایات قرآنی از نسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل  
و عام و خاص بوده باشد و این منطبق نیست مگر بر ذریعۀ ائمه اثنا عشری چنانکه ظاهر است بر سید  
القطر و سخن جمعی که از راه خلاف و نزاع میگویند و عرض رسول خدا از این احادیث ترغیب امت است  
بر محبت اهل بیت و عتایت از راه طاعت و پیروی ایشان نادر بر ابر محض است و از فردر کلمات سید  
نویسند از برای آنکه هر گاه رسول خدا در هر یک از این احادیث فرموده باشد که تمسک و توسل ایشان  
برایت است و متکلف از ایشان ضلالت و هلاکت است نه ایشان از قرآن جدا میشوند و نه قرآن از ایشان  
دیگر احتیالی غیر از امر بتابعیت مقصور نیست و این نوع جوابهای بی مغز کلمات پیچیده موجب این است  
که ایمان از کماله بر خیزد و چ چیز از راه مخاطب مجزوم به و متیقن نشود بواسطه آن که هر کس بدگری سخنی  
گوید از امر یا نبی یا غیر آنها او امیر مد که بمقتضای مفهوم این سخن عمل نکند و بگوید من پیدا شدم که تو خیری  
دیگر مقصد کرده و السلاطین اتبع الهک و من المناشی را روایت کرده از رسول خدا که گفت النجوم  
امان کلاهل السماء فاذا ذهب ذهبوا و اهل بیتی امان کلاهل الارض فاذا ذهب  
اهل الارض یعنی چنانکه ستارها باعث امنیت و بقای آسمانند و چون بر طرف  
شوند اهل آسمان نیز بر طرف خواهند شد اهل بیت من نیز امان و نگه دارنده اهل زمین اند و بقای ایشان  
اهل زمین باقی اند و چون بروند از جهان اهل بیت من اهل زمین نیز باقی خواهند ماند و **واخطب**

نیز بهین معنون روایت کرد و بی تفاوت و دیگر روایت کرده احمد از رسول خدا که گفت یا علی خلقت انما  
 وانت من شجرة فانما اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق  
 بغصن منها ادخله الله الجنة مصل معنى کنوا یعنی من و تو افریده شده ایم از یک تنال پس  
 منم نخ ان و قوی شاخ بر و مندان و حسن و حسین شاخهای نورس آن هر که پناه برد بشاخی از آن  
 خدا تعالی میگردد اند او را داخل بهشت و در مستدرک روایت کرده است از عبد الرحمن بن عوف  
 که گفت فراگیرید از من بمنزله آنکه مشوب شود احادیث با باطل شنیدم از رسول خدا که میگفت انما الشجرة  
 و ناطقة فرعها و علی لقاحها و الحسن والحسين تمرتها و شيعتنا و ورقها و اصل الشجرة  
 فی جنه عدن و سار ذلك فی الجنة لقاح یا نخل زراست که بواسطه نمودن بر نخل باوه میباشند  
 و غرض در بنیام بی نظیر است و معنی باقی الفاظ حدیث ظاهر است و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا  
 روایت کرده که آنحضرت گفت ادعوا سید العرب یعنی بخوانید از برای من بهیتر و مطاع عرب پس عاینه  
 گفت آیینی تو سید عرب آنحضرت فرمود انا سید ولد ادم علی سید العرب و چون آمد علی کس  
 فرستاد رسول خدا و طلب انصار را نگاه آنحضرت بانصار گفت اولا ادکم ما ان تمسکم  
 به لن نفضلوا ابد یعنی آیا دلت کنم شمار آنچه که اگر با و متمک شوید برگزیده نموده گفتند بی یا  
 رسول الله دلات کن پس آنحضرت گفت هذا علی فاجبه بجی و اگر موه بکرامتی فان حبیل  
 امر فی بالذی قلت لکم عن الله عز وجل یعنی این علیت دوست دارید او را بدوستی من  
 و اگر ام کنید او را بکرامت من بدوستی که جبرئیل امر کرده از جانب خدا بآنچه بشما کنم و اخطب خوارزم  
 روایت کرده از ابو ایوب انصاری حدیثی مشتمل بر آنکه گفت شنیدیم از رسول خدا که میگفت یا عمار اذا  
 رایت علیا سلك و ادیا و سلك الناس و ادیا غیره فاسلك مع علی و دع الناس  
 ان لا یندلیک فی ردی و لم یخرجک من هکذا حاصلش کنایه ای عمار در زمانیکه علی را که برای  
 میرود و جمیع مردم را بدوستی که علی ترا در بدی نمی اندازد و برگزیده و بیرون نمی برد ترا هرگز از هدایت  
 درستی و محمد بن حسن نشانگر لیسری داد و سجده های در کتاب شریفه نیز روایت کرده از ابی  
 ایوب انصاری قریب این روایت و شتمنت بریکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا عمار ان هکذا

كلهم واديا و سلك على واديا فاسلك وادي على دخل الناس طرايا عماران  
عليه لا يتزل عن هدي يا عماران طاعة علي من طاعتي و طاعتي من طاعة  
الله حاصل معني انك طريفة على را اختيار كن و سرك واد باش و و الكد ارمه مردم را بدرستيكه علي هرگز از سر  
پايت فرد و نمي آيد و طاعت او طاعت من است و طاعت من طاعت خداست و اين تحفة در صواعق روايت  
كرده از در ارتقني و او از اين عباس كه رسوخدا گفت علي باب حطة من دخل فيه كان مونا  
و من خرج منه كان كافرا بچه در اصل ان با بيت كه خدا استعالي نبى اسرائيل را امر كرد كه داخل  
شوند در ان تا از گناه پاك شوند خاتمة قران مجيد از ان خبر داده است و درين حدث كنيد است از  
وسيلة مغفرت و نجات و اين فويدة روايت كرده با سند از ابى ذر بن انصرون كه گفت بخدمت  
رسوخدا رفتم و گفتم كيت يا حضرت محبوبترين اصحاب نزد تو كه اگر كار دگرگون نشود و حادثه بظهور آيد  
مستوسل يا و با سيم اسحضرت فرمود هذا علي اقدمكم مسلما و اسلاحا يعني اينكه شما ميخواييد عيشت كه  
از شما مقدم است در دين اسلام و بغير تعليم در تغييرش روايت كرده كه چون نازل شد سوره اذا جاء نصر الله و الفتح  
بعد از برگشتن رسوخدا از غزوه خيبر اسحضرت فرمود يا علي انه قد جاء ما وعدك به جاء الفتح  
و دخل الناس في دين الله افواجا و انه ليس احد احق منك بمقامي لقد مك في الكعبة  
و قربك مني و صهرتك و عندك سيدة نساء العالمين يعني اي علي آمد آنچه بان سو عود  
شده بودم آمد فتح و داخل شد مردم در دين حق فوج فوج و بدرستيكه نيت كسي بنزد او تر از تو حاضري  
من از براي سبقت تو در اسلام و نزدیکی تو بمن و اماميت و نزدكست بهترين زمان اهل عالم و و  
صحيح ابى داود و صحيح ترمذي روايت شده از ابى جناد كه رسوخدا گفت علي مني و انا من علي  
لا يؤذي عني الا انا و علي حاصل معني انكه علي از من است و من از او و نميرساند كسي از من بهت  
چون از احكام الهى را گمن يا علي و در مسكوة اين حديث نيز روايت شده از صحيح ترمذي و مسند احمد و  
ابن شير تو در كتاب فردوس روايت كرده از علي بن ابي طالب كه رسوخدا گفت اللهم حم عليا اللهم  
ادرك الحق معه حيث دار يعني خدايا رحمت خوشت را بعلی از داني در و و اير گردان حق را با و بخاند در  
هر طرف كه او باشد حق نيز در ان طرف باشد و مگر روايت كرده كه رسوخدا گفت من فارق عليا

فارقی و من فارقی فارقی الله یعنی هر کس جدا شود از علی و پیرو او نشود از من جدا می‌باشد  
 و هر کس از من جدا می‌جوید از خدا جدا می‌باشد و دیگر روایت کرده از عایشه که رسول خدا گفت الحق  
 مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الکوض و در جمع بن الصحاح است در مناقب علی  
 ابن ابیطالب از صحیح بخاری روایت شده از رسول خدا که گفت رحم الله علیا اللهم ادر الحق  
 معه حیث دار و سمعی در کتاب فضایل نیز بهین عبارت روایت کرده از عایشه بی تفاوت  
 و اخطب خازن روایت کرده از رسول خدا که گفت علی مع الحق و الحق مع علی یدور  
 معه حیث ما دار و حافظ محمد بن موسی شیرازی شیخ معتبر ایشان در تفسیرش که مستخرج است  
 از دوازده تفسیر علمای ایشان تفسیر ابی یوسف یعقوب بن سفیان و تفسیر ابی جریج و تفسیر  
 مقاتل بن سلمان و تفسیر وکیع ابن جراح و تفسیر یوسف بن موسی و تفسیر قتاده و تفسیر ابی عبیده قاسم  
 ابن اسلام و تفسیر علی بن حرب طائی و تفسیر سدی و تفسیر مجاهد و تفسیر مقاتل ابن حیان و تفسیر ابی صالح  
 روایت کرده از ابن عباس که گفت مراد از اهل ذکر در این فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون  
 محمد است و علی و فاطمه و حسن و حسین و ظاهر معنی این است که بهر سید از اهل ذکر اگر شما ندانید و از  
 سفیان سوری مرشد ایشان نیز روایت کرده و او از سدی که او ستاد تفسیر ایشان است بیان  
 مضمون کند کورشد و دیگر روایت کرده در تفسیر مذکور از انس بن مالک که گفت یاد کردیم نزد رسول خدا  
 مردی را بخوبی که روزه میدارد و صدقه و زکوة میدهد پس رسول خدا گفت من اورا نمی‌شناسیم گفتیم  
 یا رسول الله او عبادت میکند هزار و بیست و تقدیس او مستحول است و او را بجایگانی می‌پسند باز  
 آنحضرت گفت من اورا نمی‌شناسم آنگاه آن مرد نمودار شد گفت یا رسول الله این است آن مرد رسول خدا  
 نظرش بر او افتاد ابو بکر را گفت بگو شنیدم مراد برود و در نش را بن بدر بشکد اول کسی است که داخل  
 میشود در لشکر شیطان ابو بکر شنید را گرفته داخل مسجد شد چون او را در کوع یافت گفت و الله که نمی‌گفتم  
 او را زیرا که رسول خدا را از کشتن نماز کنندگان بنی کرده است پس برگردید و حال را باز گفت  
 رسول گفت بشن من که تو مرد این کاریستی پس گفت ای عمر تو بر خیر عمر گفت گفتم تیغ را از ابو بکر و داخل  
 شدم در مسجد در حالتی که آن مرد در سجود بود پس با خود گفتم و الله که من او را نخواهم کشت زیرا که او را این

این داشته اکه از من بهتر است پس برگشتم بوی رسول خدا و گفتم آنچه دیدم پس آنحضرت گفت: بشنید که  
 تو مردین کار نیستی آنگاه گفت برخیز ای علی که تویی گشوده او اگر او را بیایی بمن که اگر او را گشتی و اوست  
 من هرگز اختلاف بهم نخواهد رسید پس علی گفت گفتم سیف را و داخل شدم در مسجد پس ندیدم او را آنگاه  
 برگشتم و گفتم یا رسول الله او را ندیدم پس رسول خدا با من گفت یا ابا الحسن ان امة موسى  
 اقتتت علی احدک و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار و ان امة عیسی  
 اقتتت اتنی و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار و ان امتی ستفرقت  
 علی ثلث و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار فقلت یا رسول الله و ما  
 الناجية فقال الملتصک بها انت علیه و اصحابک مضمونش آنکه آنحضرت گفت بدستیکه امت من  
 بقا و و یک فرق شدند یک فرق از آنها اهل نجات است و دیگران اهل دوزخ اند و امت عیسی بقا و و  
 دو فرق شدند یکی از آنها ناجی و باقی در آتش اند و زود باشد که امت من بقا و و دو فرق شوند یک فرق ناجی باشد  
 و باقی در آتش پس گفتم یا رسول الله از امت تو فرق ناجیه کیانند آنحضرت گفت آنکس که منک باشد با پنج  
 تو و اصحابت بران باشند و حافظ مذکور روایت کرده که ابن عباس گفت و الله که گفتم آنحضرت را و در  
 صفین الا علی بن ابیطالب تنبیه بعد از ملاحظه احادیث مذکوره اهل هدایت را بجزم حاصل میشود که خلیفه  
 و وصی بلا واسطه خیر المرسلین علی بن ابیطالب است و از نیرنگ ظاهر نیز خلوص عقیده ابو بکر  
 و عمر نظر بر سونخدا و پیروی ایشان آنحضرت را که بایشان امر میکند و میگوید یکسر حلقه از باب  
 ضلالت را تا امت از اختلاف این گردند و ایشان سخن آنحضرت را شنیده برای فاسد خود دست از  
 باز میدارند و من یضل الله فما له من هاد **اصل بقیم** در ذکر اخباریکه مشتمل است بر ولایت  
 و خلافت و وصی و وارث و امیر المومنین و امثال اینها بد آنکه احادیث مشتمله برین امور که هر یک بعضی است  
 جمعی بر امامت امیر المومنین و هر کتب معتبره بر دو فرق بشمار است و کسی از عده دیگر همه آنها بر نمیخواند آید لیکن  
 درین مقام از کتب علماء و پیشوایان ایشان انجاء مذکور می سازد که قدر ششتر کش نزد صاحب انصاف متواتر  
 و متیقن گردد و بالله التوفیق **احمد بن حنبل** روایت کرده با سند از انس بن مالک که گفت گفتم به سلمان  
 که بر من از رسول خدا که وصی تو گیت پس گفت سلمان یا رسول الله وصی تو گیت آنحضرت بسلامان

من کان وصی موسی یعنی که بود وصی موسی سلمان گفت یوسع بن زن سلس انحضرت گفت وصی  
 و وارثی یقضی دینی و ینجزی موعده علی ابن ابیطالب یعنی وصی من و وارث من که قایم  
 و مقوم و منته است علی ابن ابیطالب است به اکثر لفظ و من را محققین علمای کمال ضبط کرده اند  
 نه بفتح دال و گفته اند دلیل نیز بران دلالت میکند زیرا که بچکس را بر ذمه انحضرت دینی و حق باقی نماند  
 بود در حین رحلت انحضرت با اتفاق پس دین بفتح دال مناسب نباشد و مکرر روایت کرده از  
 امیر المومنین علی که چون نازل شد آیه و انذر عشیرتک الاقرین جمع کردنی از اقربائی خود و حق نفر  
 دور بعضی روایات چهل نفر پس خوردند و آشامیدند سه مرتبه بعد از آن گفت رسول الله ان  
 که من یضمن عنی دینی و مقولعید و یكون معی لکبنة و یكون خلفتی فی اهلی  
 یعنی کسیت که مستعد شود و از من فرگیرد دین مراد چنانچه هست بامت رساند و وعده های مرا بجا آورد  
 و بوده باشد با من در بهشت و خلیفه من باشد بعد از من چنین روایت کرده که پس علی در جواب گفت  
 من انگاه رسول خدا فرمود انت یعنی تو خواهی بود و مکرر روایت کرده از ابن عباس که مرتضی  
 علی در حیات رسول خدا میگفت والله انی لاخوه و ولیه و ابن عمه و وارثه من احب به  
 منی یعنی بخدا قسم که منم برادر او و منم دلی او و منم پسر او و وارث او کسیت اولی و منم اولی  
 تر از من باد و مکرر روایت کرده از رسول خدا که گفت اللهم انی اقول کما قال اخي موسی  
 اجعل لی وزیراً من اهلی علیاً اخي اشهد به ان یری و اشهد که فی امته یعنی خداوند از من  
 سیکویم بچنانکه گفت برادر من موسی حاصلش آنکه بچنانکه موسی درخواست گفت هر دو را وزیر من  
 گردان و پشت مرا با و قایم کن و او را شریک من ساز و اولی تصرف برون و بدایت خلق من  
 نیز میگویم بگردان علی را که از اهل من و برادر من است وزیر من و قوی پشت ساز مرا با و وزیر  
 گردان او را با من در کار من یعنی در بدایت و اولی تصرف برون و مکرر روایت کرده از ابی سعید  
 خدری که چون آیه و تقوهم انهم مسئولون نازل شد رسول خدا فرمود مسئولون عن  
 و لایه ابن ابیطالب و حاصل معنی آیه در صورت چنین است که باز و ارید خلاص را یعنی در  
 بدستگاه این رسیده خواهند شد از ولایت علی ابن ابیطالب و مکرر روایت کرده از ابن عباس

در روایت ولایت من و چنانچه خواهد آورد و عده و اولی



که در حالت شریعت میگفت اللهم انی اتقرب الیک بولاية علی ابن ابیطالب یعنی بار خدا یا من بگو  
میجویم بتو بوسیله ولایت علی ابن ابیطالب و دیگر روایت کرده از زید بن ابی اوفی که گفت رسول خدا  
در روز مواعاه بعلی انت اخي و ولایتی نگاه امیر المومنین علی گفت یا رسول الله چه چیز است آنچه  
از تو میراث میبرم آنحضرت فرمود ما وراثت الانبیاء قبلک یعنی آنچه میراث برده شد از انبیا می باشد  
پس علی گفت چه چیز بود میراث انبیا آنحضرت گفت کتاب الله و سنت انبیا هم چون وراثت انبیاست که  
با وجود او میراث دیگری نمیرسد پس هرگاه وراثت کتاب و سنت آنحضرت باشد با وجود او دیگر  
سخنواره رسد و دیگر روایت کرده از عبد الله بن عباس که گفت چون نازل شد آیه انما الولاية  
وکل قوم هاد رسول فرمود انا المند و علی الهاد و یدک یا علی یهتدی المهدون و یعنی منم  
ترساننده او علی است راه ناپنده و بتو ای علی هدایت میباشند طالبان هدایت و معنی ظاهر آیه این است  
که جز این نیست که تو ترساننده غلایق را از عذاب الهی و از برای هر گروه راه ناپنده ایت و  
**ابن مغزی** در کتاب مناقب روایت کرده از عبد الله بن بریده که گفت رسول خدا ام کل  
نبی و ضی و قارث و ان وصیتی و وراثتی علی ابن ابیطالب و دیگر روایت کرده در کتاب مناقب  
مناقب از سلمان که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت کنت انا و علی نورا بن یک الله عز وجل  
یسلم الله ذالک النور و یقدس له قتل ان یخلق آدم باریعة عشالف عام فلما خلق  
الله تعالی ادم علیه السلام و مرک ذالک النور فی صلبه فلم ینزل فی شیء واحد حتی  
افتقنا فی صلب عبد المطلب افی النبوة و فی علی الخ لا فتر یعنی من و علی نوری بودیم نزد خدا  
پرستش میکردان نور خدا را تسبیح و تقدیس و منزه میداشتند خدا را از تغایض بشری از آنکه  
مخلوق شود آدم چهارده هزار سال پس چون خلق کرد خدا تعالی آدم را اینست این  
نور را در صلب او و همیشه بود آن نور در یک خیز تا اینکه جدا شدند در صلب عبد المطلب پس  
من متحقق شد نبوت و در علی خلافت و دیگر روایت کرده باسناد از علی ابن ابیطالب که رسول خدا  
گفت تحتموا بالحق فانه حجج الله بالوحدانية ولی بالنبوة و لعلی بالوصية و لانا  
بالامامة و لتسعة تاجحة حاصلش آنکه اکثر از عقیق بدست کنند در تسبیح عقیق

اول شکی است که گواهی داده از برای خدا بوحییت و از برای من بیخوة و از برای علی  
و از برای فرزند علی بامت و از برای شیعه او بخت و مکر و روایت کرده از ابی الوصل  
که رسول خدا فرمود مرا فاطمة ان الله اطلع الی الارض اطلحة فاختار  
منها ابان فبعثه نبیا ثم اطلع الیهما تا نینة فاختار منها بعثت فاحی الی فاختار  
و اتخذته وصیا منوش آنکه ایفاطمة بدستیکه خداستغاثی نظر کرد بر زمین نظر کردنی و اختیار  
کرد از اهل زمین پدر ترا پس فرستاد و او را به نبوت بعد از ان نظر کرد بر زمین بار دیگر و اختیار کرد  
از اهل زمین شوهر ترا پس فرجی بمن فرستاد پس من ترا بنی باد و آدم و او را وصی خود و مکرمت  
و مکر و روایت کرده از جابر بن عبد الله که گفت رسول خدا ان الله عنده جبل اتزل قطعة  
من نور فاسکنها فی صلب آدم فسا قها حتی قسمها لجنین فجعل جنءا فی صلب عبد  
و جنءا فی صلب ایطالب فاحسن جنی نبیا و احسن علیا و صیای یعنی بدستیکه خداستغاثی  
فرستاد قطعه از نور و ساکن گردانید اندر صلب آدم پس منتقل می ساخت ان نور را از  
صلبی بصلبی تا اینکه قسمت کرد ان نور را بدو جن و دوگانه یک جزا در صلب عبد الله و یک جزو را  
در صلب ابوطالب پس برون آورد مرانی و برون آورد علی را وصی و مکر و روایت کرده  
از ابی ذر غفاری که رسول خدا میگفت من ناصب علیا للخلافة بعدک ففوتکافی و قد حاکم  
الله و رسوله و من شک فی علی و فوکافی یعنی هر کسکه مناعت کند با علی در امر خلافت بعد  
از من پس او کافر است و تحقیق که جنگ کرده با خدا و رسول او و هر که شک کند در حق علی پس او  
کافر است و مکر و روایت کرده از ابن عباس که گفت رسول خدا یا علی انک سید السالین  
و امام المتقین و قاعد الغن المجملین و یسوی المومنین یعنی ای علی بدستیکه تو بهتر و مطهر  
مسلمانان و بنوای متقیان و پرستگارانی و پیشرو آنانیکه نور سعادت و ایمان مستان  
از اتران خود مثل امتیاز اسپان بنیانی در چهار فوایم سفید از اسپان دیگر و سرگروه و امیر  
و مکر و روایت کرده از عدی بن ثابت که گفت رسول الله صلعم مسجد آمد و گفت ان الله اوج  
الی نبیاء موسی ان انبیائی مسمیاء اطاهر الا لیسکنه الا انت و هرون و ابان

هرون وان الله اوحى الى ان ابني مسجد اطاهر الا ليسكنه الا انا وعلي بن  
 ابي طالب خليفتي وفاطمة وانباء علي يعني بدرستیک خداستای وحي کرد و پیغمبر خود موسی  
 که از برای من مسجدی پاک بنا کن که در آن مسجد مجلسی ساکن نشود الا تو و مارون و لیسان مارون  
 و بدرستیک خداستای وحي کرد و بمن که مسجدی پاک بنا کنم که در آن مسجد کسی ساکن نشود الا من  
 و علي بن ابي طالب که خلیفه منست وفاطمة و پسران علي و دیگر روایت کرده باشند از ابن مسعود که  
 گفت رسول خدا من انتقلت الدعوة الي والي علي لم يسجد احدنا قط الا انهم حاصل کنه رسید  
 بنوت بمن و امامت بعلی هرگز سجده نکرده است هیچک از ما بت را و دیگر روایت کرده از ابن  
 عباس که گفت من نشسته بودم با طایفه از قریش نزد رسول الله که ناگاه ستاره فرو و آمد پس  
 رسول خدا من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدك يعني هر کس که این ستاره  
 در منزل او فرو و آید پس وصی من بعد از من الگانه برخاستند جمعی از بنی هاشم و گاه کردند  
 و دیدند که در منزل علی افتاد پس گفتند تو در دوستی علی گمراه شده ای چه این متعجب در خود را  
 بنویس و سوره خداستای و النجم اذا هوى ما ضل صاحبكم و ما غوى و ما ينطق  
 عن الهوى ان هو الا وحي يوحى و حاصل معنی این بطریقه اهل تفسیر آنکه قسم ستاره چون طلوع  
 کند یا غروب نماید که گمراه نشدیم صحبت شما ای قریش و خطا نکرد در آنچه شما گفتید و او سخن  
 نمیکند از روی خواستش نفس و نیت آنچه میگوید مگر وحي که میرسد از جانب خدا و مگر زود  
 کرده از آنست که فرو آمد و کبکی در عهد رسول پس رسول خدا من انقض في داده  
 فهو الخليفة من بعدك و چون بگمراه کردند و دیدند که فرو آمد در منزل علی پس فرستاد خداستای  
 و النجم اذا هوى ما ضل صاحبكم و ما غوى و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى  
 و دیگر تجلی روایت کرده از سوره شعر در تفسیر آیه و انذر عشیرتک الاقرین که چون نازل شد  
 این آیه جمع کرد رسول بنی عبد المطلب و علی را گفتند که سفید است آورده از گوشت  
 و طعامی برای این اناده که در میان من خورانید و بعد از آن قدحی شیر طلبد و بر سره از آن  
 انسید بان جماعت گفت اشربوا السم الله پس نمیه خور و ندانید شیر شد و روز دیگر نیز چنین کرد

بعد از آن فرمود ای اولاد عبد المطلب من دستاده شده ام از جانب خدا و ترسانه ام شمارا از  
 عذاب و فشارت دهنده ام آنچه نیامده است با و دیگر آید ام بسوی شما برت دهند و برینا  
 و آخرت و بعد از تکلیف ایشان با سلام و اطاعت فرمود من یواخینی و یوازنی و یکنون ولی  
 و وصی بجای و خلیفتی فی اهلی و یقضی دینی یعنی گشت که با هم برادر و هم نیت شود و بوده  
 باشد ولی من و وصی من بعد از من و خلیفه من باشد در اهل من و قاضی دینی من باشد  
 پس قوم ساکت شدند آگاه اعاده کرد اینکلام را سه مرتبه و در هر سه مرتبه قوم ساکت شدند و علی  
 میگفت منم یا رسول الله و آنحضرت میگفت انت پس برخاسته قوم و در آن حالت بابطال میگفت  
 پیرت را اطاعت کن که او بر تو امیر شد و بیکر روایت کرده از ابو ذر غفاری در تفسیر این آیه و آنکه  
 الله که رسول خدا را گفت اللهم ان موسی سألک وقال رب اشح لی صدای و لیس  
 لی امری و احلل عقدی من لسانی یفقهو قولي و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون  
 اخي اشد دبه اذری و اشركه فی امری فانزلت علیه قیانا طقا سئدا  
 باخیک و یجعل لکما سلطانا اللهم و انا محمد بنیک و صفیک اللهم فاشح لی  
 صدای و لیسای امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشد دبه زهری  
 یعنی بار خدا یا بدیستیک موسی بن عمران پیغمبر از تو مسلت نمود و دعا کرد و گفت خدا یا کشته ده کردن  
 سینه مرا و اسان کن کار مرا و زایل کن عقد را از زبان من تا سبند قول مرا و بگردان از برای  
 من وزیر را از اهل من که او نارون است برادر من و شریک کن او را در کار من پس فرمود  
 بر او قرآن ناطق که زود باشد که قوی سازیم بار زوی ترا برادر تو و بگردانیم از برای شما و کس  
 سلطنت را و مسکن صحرا پیغمبر تو و صفی تو خدا یا پس کشته ده کردن سینه مرا و اسان گردان بر  
 من کار مرا و بگردان از برای من وزیر را از اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز  
 با و نیت و بیکر روایت کرده از ابن عباس در تفسیر این آیه انما انت منذر و نکل قوم هاد که  
 گفت گذارنت رسول خدا دست بر سینه خود و گفت انا المذنب و اشاره کرد بکتف علی و گفت  
 انت الهاد کما علی یک یهدک المهدون و بیکر روایت کرده با سند از امیر المؤمنین

گفت المنذر بنی و الهادی رجل من بنی هاشم و بعد ازین روایت ثعلبی ذکر کرده که حضرت  
از رجل بنی هاشم خود را خواست و امام مختار بنی امام اهل سنت در تفسیر خودش نیز روایت کرده  
از ابن عباس مثل روایت اول ثعلبی بی تفاوت و ابو العباس مشهور این عقیده رساله تصنیف کرده  
درین آیه و بطریق معتدله روایت کرده که این آیه نازل شد در شان علی و صاحب الامر در حلاله و در  
روایت کرده باشد و از ابی هریره که حضرت رسول گفت لما استبکی ليلة المعین لم فاجتمع علی  
الانبياء في السماء فاحي الله تعالى الي سلمه صيا محمد بما ذاب عنهم قالت قالوا بئسنا  
علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرب بنو نك والولاية لعلی بن ابي طالب  
حاصل آنکه چون مراد رتب محراب بر وند باسان جمع شدند نزد من اینا پس حضرت حق سبحانه بمن  
وحی فرستاد که از اینا پیرس که بچه چیز معصوم شد من از اینان پرسیدم اینا گفتند معصوم  
شدیم بر گویای داون بر اینکه نیست معصوم مستحق عبادت مگر الله و اقرار کردن به نبوت تو  
و ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام و دیگر روایت کرده از انس که گفت رسول خدا لم یا انس  
اسکب و صوف یعنی بریز در ابرق از برای من آب و خورا انش گفت ریختم آید در ابرق پس  
و صوف ساخت رسول خدا و و و رکعت نماز گذارد و نگاه گفت یا انس اول من یدخل علیک  
من هذا الباب امام المتقین و سید السالین و عیوب المومنین و خاتم الاولین  
و قاید العن المجملین یعنی اول کسی که وارد میشود بر تو درین خانه اوست امام متقین و سید  
مطاع مسلمانان و سرگروه مومنان و پیشوای آنانی که محتاز اند بنور سعادت و ایمان از اقران  
خود و اوست خاتم اوصیا یعنی سیمای که بعد از من پیغمبر و دیگر نخواهد بود و بعد از و نیز وصی  
پیغمبر که خواهد بود گفت انس که من گفتم خدایا بگردان این کس امر وی از انصار و بنیان و دشمن  
خواهش خود را نگاه آید علی پس برخاست حضرت رسول و متوجه شد تسبیح او و او را در گرفت  
بعد از آن عرف از روی او بردی خودی بالید و از روی خود بردی او پس گفت علی یا  
رسول الله تحقق انک امر از تو ی بینم که با من میکنی برگردان من کرده بودی پس انحضرت فرمود  
ما یمنعنی و انت تو دی عنی و تسمعهم صولی و تبین لهم ما اختلفوا آیه من بعد

یعنی چه باز میدارد مر ازین قسم تطف با تو و حال آنکه تو میر سالی از من بابت من احکام دین  
 مرا و تو می شنوای بابت سخن مرا و تو بیان خواهی کرد از برای است من اینچو دران اندون کنند  
 بعد از من و دیگر روایت کرده باشند از ابی برده اسلمی و او از رسول خود که گفت ان الله عباد  
 الی فی علی عهد الی فی علی عهد الی فقال اسمع ققلت سمعت فقال ان علیاً رآه  
 الهک و امام اولیائی و نور من اطاعتی و هو الکلمة الی الی الی الی من  
 احبه اجبتی و من ابغضه ابغضتی و در بعضی نسخ بجای این فقره و من اطاعه اطاعتی  
 واقع شده یعنی بدرستیکه خداست بای من عهدی فرمود و باره علی بن ابیطالب من گفتم یارب  
 از ایان کن فرمود که بشنوم من گفتم استماع منو و من پس فرمود بدرستیکه علی علم دایت است و امام  
 دوستان من و نور هر کس که مطیع منست و دوست هر که که یستعان و اب و لازم کرده ام هر که  
 او را دوست داشت مرا دوست داشت و هر که او را دشمن داشت مرا دشمن داشت و  
 هر که اطاعت او کرد مرا اطاعت کرد و دیگر روایت کرده باشند از الش بن مالک که گفت رسول خدا  
 ان الله عهد الی فی علی عهد الی رآه الهک و منار کایمان و امام اولیائی و نور  
 جمیع من اطاعتی بعد از ان فرمود ان علیاً امینی عندا فی القيامة و صراطی بید علی  
 منافع من این رحمة ربی یعنی بدرستیکه علی امین منست در روز قیامت و صاحب رایت منست  
 و در دست عیلت کلید های رحمت پروردگار من و دیگر روایت کرده باشند از عبد الله بن عباس  
 که گفت حضرت رسول خدا چهار رکعت نماز گذارد و بعد از ان دست را بر دامن داشت و گفت  
 اللهم ان موسی بن عمران سألک و سألک و هو نبی فقال رب اشرح لی صدق  
 و لیبرک لی امری و احلل عقدی من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیر من اهلی  
 هر و انی اشهد به از ربی و اشهد به فی امری فاستجب دعاءه و انا صلیت علیه  
 سألک و ادعول و اقول رب اشرح لی صدری و لیبرک لی امری و احلل عقدی  
 من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیر من اهلی علی ابن ابیطالب انی اشهد  
 به ان امری و احمله خلیفتی یعنی بار خدا را بدرستیکه موسی بن عمران پیغمبر تو از تو سلست نمود و دعا

۹۵  
 کرد و گفت خدا یا کنده گردان سینه مرا و آسان کن کار مرا و زایل کن عقده مرا از زبان  
 من تا بیا به قول او بگردان از برای من و زیری از اهل من که او را رون است برادر من شریک  
 کن او را در امر من پس سحاب گردانیدی دعای او را و نمک محمد پیغمبر تو از تو مسئلت می نمایم  
 و از تو میجویم و میگویم ای پروردگار من کنده گردان سینه مرا و آسان کن بر من کار مرا و  
 بگردان از برای من و زیری از اهل من که او علی بن ابیطالب است برادر من و او را خلیفه  
 من گردان بعد از من روایت کرده از ابن عباس که گفت در اندم شنیدم که مذکوره گفت  
 یا احمد قدایت ما سالت یعنی رسید به آنچه خواستی و این دویه در کتاب مناقب از عبد بن عباس  
 روایت کرده که در آمد علی در خانه رسول و عایشه نزد آنحضرت بود نشست امیر المومنین در  
 میان آنحضرت و عایشه آنگاه عایشه گفت یا علی تو در اجایی نشستن پیران من پس حضرت رسول  
 دست بر پشت عایشه زد و گفت لا تؤذینی فی انی فانه احد المومنین و سید المسلمین  
 و قاعد الغر المحجلین يوم القيمة یقع علی الصراط فیدخل اولیاءه الجنة و یدخل  
 اعداءه فی النار یعنی مرغان مراد رنجاندن برادر من پس بدستیکه دست امیر المومنین  
 و امام المتقین و قاعد الغر المحجلین روز قیامت بر صراط خواهد نشست و در خواهد آورد دوستان خود را  
 بهشت و دشمنان خود را در آتش و مکر روایت کرده با سند از انس بن مالک که او گفت سید  
 از رسول خدا پرسید که یا رسول الله بعد از تو از که اخذ احکام دین کنیم و مسائل حلال و حرام از  
 نزد که فراگیریم و بر قول کدام یک از اصحاب اعتماد نماییم حضرت رسول جواب داد تا آنکه سلمان  
 به مرتبه بنی سوال کرد بعد از آن آنحضرت گفت یا سلمان ان خلیفتم و وصی و وزیر  
 و خن من اخلفه بعدای علی بن ابیطالب یودی عینی دینی و پیغمبر موعدهای یعنی اسی سلمان  
 بدستیکه وصی من و خلیفه من و برادر من و بهتر کسی که بعد از خود میگذارم علی بن ابیطالب  
 است که احکام دین را از من میرساند بامت و و عده ام بجای می آرد و مکر روایت کرده که برابر  
 عرض شد دلالت علی پس حضرت امیر گفت اللهم اجعل من ذریعتی یعنی بار خدایا بگردان او را  
 از اعدا من و مکر در اینها یا ایها الذین امنوا استجیبوا للو و الرسول اذا دعاکم لما یحییکم

که پیش اینست که ایک نیکه ایمان آورده اید اجابت کند دعوت خدا و رسول را چون بخواند رسول  
او شمارا برای چیزی که رتبه میگردد اند شمارا و ایت کرده باین مضمون که مراد از آن چیز  
ولایت علی بن ابیطالب است یعنی اجابت کند چون بخواند شمارا رسول خدا به ولایت علی بن  
ابطالب و دیگر روایت کرده از زید بن صوحان که گفت شنیدم از خلیفه بن الحاکم که رسول خدا  
میگفت علی امیر الدین و قاتل الفجری منصور من نصره و محمد ذل من خذله الا و ان  
الحق معه و دیگر روایت کرده در آیه و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدى که مراد از  
هندی ولایت علی بن ابیطالب است و ظاهر معنی آیه این است که مخالفت رسول خدا را کردند بعد از آنکه  
روشن شد از برای ایشان طریق هدایت و دیگر روایت کرده از جابر بن عبد الله انصار  
و امام جعفر صادق که نازل شد آیه و لبثا الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم قدما صدق  
عند ربهم در ولایت و امامت علی بن ابیطالب و معنی ظاهر آیه اینست که نصارت ده انگشت را  
که ایمان آوردند و بجای آوردند افعال خوب را که از برای ایشان قدم صدق است نزد پروردگار  
ایشان و دیگر روایت کرده از بریده که گفت امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان  
نسلم علی علی بن ابیطالب الموصین حاصل معنی آنکه رسول خدا ما را امر کرد که سلام کنیم بر علی بن ابیطالب  
که السلام علیک یا امیر المؤمنین و دیگر روایت کرده از انس بن مالک که گفت رسول خدا صلعم فرمود  
ان خلیک و وزیرک و خلیفتی و خیر من اتک بعدی یقضی دینی و ینجزی عوایدی  
علی بن ابیطالب یعنی بدستیک و دست من و وزیر من و خلیفه من و بهترین کسیکه میگذاردم بعد از خود  
که حکم میکند در دین من و بجای آرد و عده مرا علی بن ابیطالب است و دیگر روایت کرده باسناده از  
نقیه بن عامر چنی که او گفت من رسول خدا را گفتم که بعضی از مردم میگویند بهترین این امت بعد از تو  
ابوبکر است و بعضی میگویند عمارت پس کیست بهترین امت که اگر ترا حادثه در پیش آید ما او را متابعت  
کنیم و با او اتذنا غایم رسول خدا فرمود اتبعوا من اختاره الله تعالی بالامانة من بعدی  
و من استقل له اسمان السماء و من زوج له الله ابنتی من عذرة و من وکل له ملکة  
تقاتلون مع عذرة و من هو خلی امتی یعنی متابعت کنند آنکس را که خدا متابعتی اختیار کرد



۹۴  
 اور ابابامت بعد از من دانک یک خداستغای اشتقاق کرده از برای او اسمی از اسم و نمود و ان  
 کسی را که خداستغای دختر مرابنی با و داده از نزد خود دانسی با که سوکل کرده خداستغای با و کن  
 را که قتال کنند با دشمنان او و آنسی که بهترین این امت است عقیده بن عامر گفت من گفتم گشت که بن  
 صفات موصوفت ای رسول خدا و بود علی بن ابیطالب و **اخطا خوانم** روایت کرده از علی بن  
 بن مسعود که گفت رسول خدا انانی ملک فقال یا محمد اسئل من ارسلنا من قبلک من ارسلنا علیاً  
 بعثنا قال علی ولایتک و ولایت علی ابن ابیطالب یعنی آدم بوی من یکی پس گفت یا محمد سوال  
 کن از آنکس که فرستادیم پیش از تو از رسل که بجهی مسجوت شده اند آنگاه ملک گفت برو لایه تو و ولایت  
 علی بن ابی طالب دیگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت رسول خدا لما خلق الله تعادیم  
 و نفخ فیہ من روحه عطس آدم فقال الحمد لله فاحی الله تعالی حمدنی عبدک و عری  
 و جلد کنی لولا عبدان اریدان اخلقهما فی دار الدینا ما خلقتک قال الهی فیکونان  
 منی قال نعم یا آدم ارفع راسک و انظر فی فم راسه فاذا مکث علی العرش لا اله الا  
 الله محمد بنی الرحمة و علی مقیم الحجۃ من عرش حق علی بن کی و طاب و من انک خفک لعن  
 و خاب حاصل منی ان چون خلق کرد خداستغای آدم را و دید در روح او اعطیه آدم و گفت  
 الحمد لله پس وحی فرستاد خداستغای بحضرت آدم که حمد کرد مرا بنده من بعثت جلال خودم شتم که اگر  
 بودند ان دو بنده که من میخواهم ایجادشان کنم در داریا خلق نمیکردم ترا پس گفت آدم خداوند را  
 امیدوارم که این دو بنده تو از رسل من باشند خطاب آید که آری ای آدم سر بالا کن و بر بن آدم سپهر  
 بالا کرد و دید که نوشته شده بود بر عرش لا اله الا الله محمد بنی الرحمة و علی مقیم الحجۃ تا  
 یعنی علی بر پا دارنده حجت خداست هر که بشناسد حق علی را پس پاکست و طیب و هر که انکار کند حق علی را  
 ملعون است و زیانکار دیگر روایت کرده از امام حسین علیه السلام و او از پدرش که گفت رسول خدا فرمود  
 نزل جبرئیل صبحیة یوم فرحاً مستبشراً ثقلت حبیبی جبرئیل مالی اراک فوجاً مستبشراً  
 فقال یا محمد و کیف لا اکون فرحاً و قد فزت علی بها اکرم الله اخالت و وصیت  
 و امام امتک علی بن ابیطالب و هم اکرم اخی و امام امتی قال یا هی الله سبحان الله تعالی

بعباد قد البارحة ملكه و حلة عرسته و قال ملائكتي انظروا الى حجتني في ارضي  
بعد بني محمد كيف قد عرشد في القاب تواضعاً لعظمتي اشهدكم انه امام  
خليقي و مولى بنيتي يعني نازل شد جبرئيل در صبح روزي فرخناك خوش حال پس بگفتم اي محبوب  
من جبرئيل چيست ترا كه بسيارت خوشحال مي بگفتم يا محمد چون خوشحال باشم و حال كنم رو دش شد  
چشم من با نچه قطره خدای تعالی به برادر تو و وصی تو و پسر تو ای امت تو علی بن ابیطالب پس گفتم  
بچه چیز اكر ام كرد برادر مراد امام امت مرا گفتم مبادت كرد خدای تعالی بعبادت شب گذشته او  
لما كنه را و حالان عرش را و گفتم اي فرشته های من نظر كنيد بخت من در زمین بعد از پیغمبر من محمد  
كه چگونه برخاک مانده است روی خود را بواسطه تواضع از برای بزرگی و عظمت من شاید میازم  
شمار اكر دوست امام و صاحب اختیار مخلوقات من **دیگر** روایت کرده از رسول خدا كه گفت یا  
علی انت سید المسلمین و امام المتقین و قاید الغی المجملین **دیگر** روایت کرده است  
از علی بن ابیطالب كه گفت رسول خدا فرمود لما اسري الى السماء ثم من السماء الى سدة  
المنتهی و قفت بين يدي ربي عز وجل فقال لي يا محمد قلت لبيك و سعديك يا  
ربي قال قد بلوت خلقي فأيهم رايت اطوع لك قال يا ربي علياً قال صدقت يا  
محمد فويل اتخذت لنفسك خليفة يودعي عنك و يعلم عبادي من كتابي  
ما لا يعلمون قال قلت اخذ لي فان خيبتني قال قد اخذت لك علياً فاتخذ  
لنفسك خليفة و وصياً و مخلصه علي و حلی امير المؤمنين حقاً لم ينلها احد  
قبله و ليست لاحد بعده يا محمد علي راية الهدى و امام من اطاعني و تورا و لي  
و هي الكلمة التي الرمتها المتقین من احبه فقد احبني و من ابغضه فقد  
ابغضني حاصل معنی آنكه چون شب مراجع مرا باسمان بردند و بعد از اسمان بصدرة المنتهی  
الینام زد و رب خود خطاب آید كه یا محمد بگفتم لبيك و سعديك اي پروردگار من گفت تحقیق ترا  
از مودی مخلوقات مرا پس کدام يك را از مخلوقات من فرمان بردار ترا فقی نسبت بخود بگفتم اي  
پروردگار من علی را گفتم است گفتم آیا گرفته تو از برای خود خلیفه كه برساند از تو احكام دین تو بامت

وعلیم و بندگان مرا از کتابی آنچه میداند کفتم تو اختیار کن از برای من پس بر رستیک برگزید  
تو برگزیده من است انگاه خطاب آمد که تحقیق من برگزیدم از برای تو علی را پس بگیر او را از برکت  
تو و تخلیقه و وصی و عطا کردم باو علم و حکم خود را و دوست امیر المومنین که تحقیق نرسیده است  
با من مرتبه از خلافت احدیک پیش از تو و نخواهد بود کسی را بعد از او ای محمد علی علم هدایت است و مقتدا  
آن گناخت که اطاعت من کنند در روشنی بخش و دستان من است و او آنکه که لازم ساختن من او را  
بر مقتیان بر که دوست دارد او را تحقیق دوست داشته مرا و هر که دشمن داشته است او را تحقیق  
که دشمن داشته مرا و در آخرین حدیث روایت کرده که خدا تعالی خطاب کرد بر رسول خود و فرمود  
لولا علی لم یعرف خلی و لا اولیائی و لا اولیاء مسلمین یعنی اگر علی نبی بود شناخته نمیشدند لشکر من و نه  
دستان من و نه دوستان پیغمبر من دیگر روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت یا رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم روزی میرفتم در راههای مدینه پس گذشتم به بخلی از تخیلهای مدینه پس او را  
کرد بخلی بخلی که اینست بنی مصطفی و علی مرتضی بعد از آن گذشتم از اینجا پس او را کرد بخلی ثانی  
ثالث که این است موی و برادرش مار و پس بعد از آن گذشتم از آن پس او را کرد رابع بنحس که این  
محمد سید المرسلین و این است علی سید الوصیین پس متهم و حضرت پیغمبر گفت یا علی انما نسبی مثل الملائكة  
صیغی لا اله الا الله صام بفضلی و فضلک یعنی ای علی نام نهاده شده بخلی مدینه بصیغاتی از برای آنکه بخلی  
باو از بلند گو ای داده است بفضل من و تو دیگر روایت کرده ابن عباس که گفت رسول خدا بود  
در خانه خود که امیر المومنین علی بصباح النحر آنحضرت آمد و آنحضرت دوست پیدا داشت که کسی سقت  
کنند بر علی و آمدن پیش آنحضرت و داخل شد در خانه پس دید که آنحضرت بصحن خانه است و سرباز  
در کنار ابن الکلبی است پس گفت السلام علیک چگونه صباح کرد رسول خدا پس عیه گفت بخیر ای  
برادر رسول الله پس علی گفت خیر و ما در آن خدا تعالی از جانب اهل بیت پس عیه بعلی گفت  
برستی که من دوست میدارم ترا ای علی و بر رستیک که تراست پیش من در چهارمین نام آن در چهار بار  
تو تو امیر مومنانی و پیشوای انانی که ممتاز اند نور ایمان و سعادت از اقران خود و تو سید و مطاع  
اولاد آدمی روز قیامت سوای بنسب و سرسپهر لای خود نیست تو خواهد بود روز قیامت روانه می شوی

مبنیاً خاطر و شیعه نو پیغمبر خدا و لشکر پیغمبر در حالتی که شادمان باشند پس به تحقیق از شکارانه  
 انسانی که دوستی تو دارند و زیانکار اند این یک ترا واکذاشته اند پس باید که بدستی تیر دوست  
 دارند ترا و دشمنان ترا شفاعت محمد رکن بخواند رسد نزد یک من برای صفة اندر گشت  
 و حیه سر مبارک رسول خدا را و گرفت در کنار <sup>پشت</sup> هی ماضی القیه یعنی چه خبر بود این سخن  
 آئسته پس علی گفت آنچه گذشته بود پس گفت آنحضرت یا علی کمین دحیه و لکن کان جبرئیل  
 سماک باسمک الله فهو الذی اتقی محبتک فی صدق و الکافی فی یعنی ای علی چه بود و لکن  
 بود جبرئیل که خواند ترا بنامیکه خوانده است ترا خدا بان نام پس خدا ان خدایت که انداخته است محبت  
 ترا در سینه های مومنان و انداخته است ترس ترا در سینه های کافران و مگر روایت کرده اند  
 ام سلمه که گفت در روزی که نوبت من بود که با حضرت رسول باشم دیدم آنحضرت را که انداخته بود  
 انگشتان خود را در انگشتان علی در حالتیکه داده بود دست خود را بر دوش علی پس گفت  
 آنحضرت ای ام سلمه بیرون روزه خانه و خالی ساز از برای ای پس بیرون رفتم و ایشان بر دوش  
 را از میگفتند و من می شنیدم کلام را انانی شنیدم که چه میگویند تا اینکه با خود گفتم که روزی بصف رسید  
 پیش آدم و گفتم السلام علیکم در آیم آنحضرت گفت برگرد و بجای خود و بعد از آن با هم باز گفتن  
 شدند تا قیام شد ظهر پس با خود گفتم روزم رفت و علی باز داشت آنحضرت را از من آگاه پیش رفتم  
 و گفتم السلام علیکم در آیم آنحضرت گفت در میان من رفتم بجان خود تا اینکه گفتم با خود که وقت زوال شد  
 اسحال بیرون روم بمصلی پس پیش آدم و ایستادم و گفتم السلام علیکم در آیم پس بی گفت در آن  
 داخل شدم و علی گذاشته بود دست خود را بر زانوهای رسول خدا و هر دو سر در گوش هم برده  
 بودند و با هم را می گفتند چون داخل شدم و بیرون رفت علی بنی با من قطف و مهربانی کرد و بعد  
 از آن گفت یا ام سلمه لا تلومینی فان جبرئیل اتانی من الله تعالی ان اوصی به علیاً  
 من بعدک و کنت ابن جبرئیل و علی جبرئیل عن یمینی و علی عن شمالی فاصبر فی جبرئیل  
 ان امر علیاً ما کان بعدک الی یوم القیمه فاصبر فی و لا تلومینی ان الله عز و جل اختار  
 نبی و صیاً فان نبی هذه الامه و علی و صی فی عاتقی و اهل بیتی و امتی من بعدی

ای صفا و ر الوصیاتی و ر هفتاد و یک

یعنی ام سلمه طاعت کل مراریر که جبریل آمده بود از جانب خدا تعالی برای امریکه من وصیت کنم بان  
 امر علی را و بودم من میانه جبریل و علی جبریل در طرف راست من بود و علی در طرف چپ و امر  
 کرد مرا جبریل که خبر هم علی را بآنچه خواهند نمود از من تا روز قیامت پس معذور و امر او طاعت  
 کن بدستیکه خدای عزوجل اختیار کرده است از هر امتی پیغمبر را و برگزیده است از برای پیغمبری  
 جانشینی و من بنی این امتم و علی وصی من و جانشین من در عمرت من و اهل بیت و اکثرت و مگر روایت  
 کرده از امام بن العابدین و او از پدرش امام حسین که رسول خدا علی را گفت یا ابا الحسن کلم الشکر  
 فانها تکلمک یعنی سخن گو با شمس پس بدستیکه او نیز سخن با تو خواهد کرد آگاه گفت علی شمس را  
 السلام علیک ایها العبد المطیع لله تعالی پس گفت شمس و علی السلام یا امیر المؤمنین  
 و امام المقتنین و قائد الغر المحجلین یا علی انت و شیعتک فی الجنة دیگر روایت کرده از جابر  
 که گفت رسول خدا ان الله تعالی لما خلق السموات و الارض دعا من فاجبته فغرض علیهم  
 بنوئی و ولایة علی ابن ابیطالب فقبلنا ما ثم خلق الخلق و فوض الینا امر الدین  
 پس بعد من سعد بن ابی و الشقی من شقی بنی امینی بدستیکه چون خدایتعالی خلق کرد آسمانها و زمینها  
 را خواند آنها را و اجابت کرد آنها دعوت حق را پس ظاهر کرد بر آنها نبوت مرا و ولایت علی بن ابیطالب  
 را پس قبول کردند آنها بعد از ان موجود ساخت خلافت را و تقویض کرد با امر دین را پس بعد از ان  
 است که سعد تمسک نمود با طاعت ما و بدستیکه انکس است که بدستیکه شود لبیب رحیم از فرمان ما  
 و مگر روایت کرده از امام حسین و او از از پدرش که گفت رسول خدا اتانی جبریل و قد  
 نزلنا بیه و اذانیها مکتوب لا اله الا الله محمد الرسول الله و علی الاخر مکتوب  
 لا اله الا الله علی الوصی یعنی آمد بوی من جبریل در حالیکه و اگر ده بود و بال خود را نام  
 دیدم که در نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و بدیدی نوشته بود لا اله  
 الا الله علی الوصی و مگر روایت کرده از امام حسین که گفت شنیدم از خود رسول خدا که میفرمود  
 من احب ان یحیی حیوتی و مموت میتی و یدخل الجنة التي وعدنی ربی فلیستول علی ابن ابیطالب  
 و ذریته الطاهرين ائمة الهدی و مصابیح الدجی من بعدک فانما لن یخیر جوکم من باقی

البضالة یعنی هر که خواسته باشد که حیات باید مثل حیات من و بپیرد مثل مردن من و داخل شود  
 اینچنان بهشتی را که وعده کرده است پروردگار من پس باید که اقرار کند بعلی ابن ابیطالب و اولاد  
 او که ظاهر اند و میثاقان هر ایت اند و چراغهای تاریکی و کفر و ضلالت اند بعد از دین پس بدستیکه ایشان  
 برگزیدند و غیره و شمار از درمهایت بدو ضلالت دیگر روایت کرده از ابن بریده و او از پدرش  
 که رسول خدا گفت لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصی و وارثی و دیگر روایت کرده از سلمان  
 فارسی که رسول خدا امر کرد بعلی بن ابیطالب که یا علی تختم بالیهن تکن من المقصود یعنی برت  
 راست خاتم کن که از مقر بن خوابی شد گفت علی یا رسول الله کیست مقربان آنحضرت گفت جبرئیل  
 و میکائیل علی گفت یا رسول الله بختی که بزم گفت بالعقیق الاجم فان جبل اقول لله بالوحدانية  
 ولی بالنبوة و لك بالوصية و لذلك بالامامة و الخلیف بالجمعة و لشيعه و لدله بالحق و  
 یعنی بعقیق سرخ بواسطه آنکه کوه عقیق کوهی است که اقرار کرد از برای خدا بوحیدانیت و از برای من  
 بر نبوت و از برای تو بوحیدیت و از برای فرزندان تو بامامت و از برای دوستان تو بخت و از برای  
 شیعه فرزندان تو بفرودس و دیگر روایت کرده از نجم طبرانی بسناد از عبد الله بن عیسی الجعفی  
 که گفت رسول خدا بدستیکه که خدای عز و جل وحی فرستاد بمن در حق علی سب چیز را در شب محراب  
 انه سید المومنین و امام المتقین و قائد العسا المجاهدين و دیگر روایت کرده در حدیث  
 ترویج فاطمه بسناد از علی بن ابیطالب و او از رسول خدا که گفت مرا جبرئیل یا محمد ان الله  
 عز و جل اطاع علی الاثر من الاطاعة فاختارک من خلقه و انبعثک لرسالته  
 ثم اطاع الی الاثر من الاطاعة فاختارک منها اخا و ذی اوصا بها و ختانا  
 حاصلش آنکه بدستیکه خدای عز و جل نظر کرد بر زمین نظر کردنی و برگزید ترا از جملة مخلوقاتش و  
 گردانید ترا برای رسالت بعد از ان باردوم نظر کرد بر زمین نظر کردنی را اختیار کرد از برای  
 تو اهل زمین برادر و پدر و صاحبی و دامادی و دیگر روایت کرده از انس که گفت رسول خدا یا  
 انس اسکتی و منوعی پس برخواست آنحضرت و در رکعت نذر گذارد آنگاه گفت یا انس اول  
 من یدخل علیک من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و امیر المومنین

۱۴۰  
و خاتم الوصیین و قاید الضمائم یعنی اول سیکه وارد میشود بر تو در بیجا اوست امام متقیان  
و سید و مطاع مسلمانان و سر کرده مومنان و پیشوای آنان که ممتاز باشند ب نور سعادت و ایمان  
از قرآن خود و اوست خاتم اوصیای بلا واسطه یعنی همچنین که بعد از من بنشیند دیگر نخواهد بود  
از و نیز وصی بنشیند خواهد بود انس گفت من گفتم خدا یا بگوید ان ایسکس را مردی از انصار و پنهان  
داشتم خواهمش خود را نگاه آید علی پس برخاست حضرت رسول و متوجه شد شبوی او و او را  
در برگرفت بعد از آن از روی او بر روی خود می مالید و از روی خود بر روی او گیس گفت  
یا رسول الله تحقیق آنچه امروز از تو می بینم که با من میکنی هرگز با من نکرده بودی آنحضرت فرمود  
و ما یمنعنی و انت توذی عینی دینی و شمعهم صوتی و بین لهم ما اختلفوا فیه من بعد  
یعنی چه باز میدارد مرا ازین قسم لطفه با تو و حال آنکه تو میرسانی از من احکام دین مرا و تو می توانی  
بامت من سخن مرا و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در این اختلاف خواهند کرد و بعد از  
من دیگر روایت کرده از انس بن مالک که رسول خدا گفت ان الله رب العلمین عهدا  
عهدا فی علی بن ابیطالب فقال لا یتايت الهک و منار الا یمان و امام اولیائی و تو  
جیم من اطاعنی علی بن ابیطالب امینی عهدا فی القیامة و صاحب بایستی فی  
القیمة و بید علی مفاتیح خزائن رحمة ربی و دیگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت  
رسول خدا فرمود اتانی ملک فقال یا محمد سئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما  
بعثنا قال علی و لایتک و ولایت علی بن ابیطالب و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلات  
روایت کرده از امام جعفر صادق که رسول خدا گفت مر علی را و لایه انی خاتم الانبیاء لکنک  
شریک فی النبوة فانک وصی بنی و وارثه بل انت سید الاوصیاء و امام الاققیاء  
و حاصلش آنکه اگر این نبود که من خاتم انبیاء بودم بر آینه تو شریک من بودی در نبوت و اگر چه بنی  
نسبتی با وصی بنی و وارث اوئی بلکه بهتر اوصیا مقلد ای تقیانی و ابن حجر روایت کرده از یحیی که  
ظاهرا شد علی بن ابیطالب از دو پرسش گفت رسول خدا هذا سید العرب رسول الله گفت ایما تو  
نمی سید عرب آنحضرت گفت اناسید العلمین و هو سید العرب و دیگر روایت کرده از

حاکم و او از جابر که رسول خدا گفت علی امام البراء و قاتل الفجور منصور من نصره و مخذول  
 من خذله و در کتاب سینه التعبدین روایت شده از ابو زر غفاری که رسول خدا گفت علی  
 و وزیران الله لا یقبل الفریضة الا بحب علی بن ابیطالب و این شهر و در کتاب  
 فردوس الاخبار روایت کرده از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 انا و علی حجة الله علی عباده یعنی من و علی حجة تقدیم بری داد و دیگر روایت کرده از حذیفه بن  
 الیمان که حضرت رسول گفت لو یعلم الناس متی سی علی یا مبد المؤمنین ما انکروا فضلہ سی  
 بذلك و آدم بین الروح و الجسد یعنی اگر می دانستند مردم که چه وقت علی نام نهادند بامیر  
 المؤمنین منکر نمی شدند فضل او را که سیم شد باین اسم در وقتی که بود آدم باین روح و جسد بعد از آن  
 فرسو و حین اخذ الله تم من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم و اشهدهم علی انفسهم قال  
 الله تعالی الست بریکم قالوا بلی قال الله تعالی انا ربکم و محمد بنیکم و علی امیرکم و قال  
 الملكة بلی یعنی در حینکه فرارقت خدایتعالی از بنی آدم از صلب آنها ذریه آنها و گواه ساختن  
 را بر نفسهای ایشان گفت ایانیتیم من پروردگار شما گفتند آری و ملائکه نیز گفتند آری پس گفت خدایتعالی  
 من پروردگار شما ام و محمد است بنی شما و علیست امیر شما و دیگر روایت کرده در آیه و قفوه انهم  
 مسئولون از ابوسعید خدری که رسول خدا گفت که قفوه انهم مسئولون عن ولائته علی  
 و و احادیثی نیز گفته که روایت شده است در قول خدایتعالی و قفوه انهم مسئولون  
 که مراد این است که ایشان مسئولند از ولایت علی و اهل بیت و این حجر در صواعق محرقه نیز  
 روایت کرده از دلمی واحد آنچه مذکور شد و حافظ ابو نعیم در کنز که استخراج کرده از کتاب  
 استیعاب ابن عبد البر شرح اهل سنت روایت کرده در قول خدایتعالی و اسئل من ارسلنا  
 قبلك من رسلنا که در بنی که رسول خدا را استخراج روید از جمیع که خدایتعالی او را انبیا را در  
 یکجا نگاه خطاب آید که ساهو و محمد علی ما نشتیم یعنی برس ای محمد که برای چه مبعوث شدی گفتند  
 بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقربینوتک و ولائته علی بن ابی طالب  
 و تفسیر حنفی در تفسیر اراک در تفسیر آیه بخوبی روایت کرده از امیر المؤمنین که گفت سوال کردم از



رسول خدا که مالکی یعنی چه چیز است حق آنحضرت گفت اسلام والصلوات والولاية اذا انتهت  
الملك یعنی حق اسلام است و قرآن و ولایت و قیامت و برسد و محمد بن یوسف کاتبی شافعی در کتاب کفایت  
الطالب از ابوالحسن غفاری و ابوسعید خدری و سلمان فارسی روایت کرده که گفت رسول خدا مشکون  
یعنی کفته فاذا کان ذلک فاقذوا علی ابن ابیطالب و آلنموه فان له اول من یرانی و اول  
من یصلحنی یوم القيمة و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق هذک الاکلة یفوق بین الحق  
والباطل و هو یعسوب المومنین و امام المتقین یعنی زود باشد که بعد از من فتنه حادث شود پس  
در قیامت آن فتنه پدید آید اقامه کنید علی ابن ابیطالب و همواره در ملازمت او باشید برستیکه او اول  
کسی است که مرا خواهد دید و اول کسی است که با من میماند خواهد کرد و روز قیامت و دوست صدیق  
اکبر و فاروق این است فرق میکند میان حق و باطل و دوستی کرده مومنان و شیعیان متقین  
و صاحب کتاب کتب الشریع المصطفی روایت کرده که حضرت رسول خدا علی در عنوان طفولیت تسمیه  
خود گذشت و میگفت هذا اخي و ولی و ناصر و صفي و دشمن و کف و صهر و وصي  
و نوح کرمی و امینی علی و صیتی و خلیفتی و گفته مهد او را در وقت خواب می جنباند  
و همیشه او را بر دوش میگرفت و کوهها و دریا می که را طوایف میکرد و حافظ محمد بن موسی  
شیرازی که از معین این است در تفسیر تفسیر مستخرج است از دوازده تفسیر اهل سنت  
روایت کرده در این غم میثاقون از شدی و او از رسول خدا که گفت ان و لایة علی یقتل و ان  
عنفا فی قیوم یعنی برستیکه مردم سوال کرده خواهند شد از ولایت علی ابن ابیطالب در قبر بعد  
از آن گفته که پس باقی بنمایند مرده در مشرق و مغرب و بحر و برگرانکه منکر و کثیر سوال میکنند که  
تو و کیست پسر تو و کیست امام تو و صاحب کتاب وسیلة المتعبین عمر بن خنفر روایت کرده  
از ابو ذر غفاری که رسول خدا فرمود علی اخي و صهر و خلیفتی و عصمتک ان الله لا  
یقبل فريضة الا بحسب علی ابن ابیطالب یعنی علیت برادر من و داماد من و خلیفه من و باروی  
من برستیکه در اینجا قبول نمی کند فريضة را الا بدستی علی بن ابیطالب و این الی احمد که از جمله  
مشاهیر علمای معتبرین است در جلد اول شرح نهج البلاغة گفته که نزد دانشمندان نیست در نزد علی و نه

رسول است و نسبت داده است بعد از کسی را که خلاف این اعتقاد دارد و از جمعی گفته از صبی  
و حصار حرمه و صفین ذکر کرده اشعار متضمن وصی بودن آنحضرت را از جمله خرمیه بن ابی  
ذو الشهبان و ابن قریل بن وراقه و اخی و عمر و ابن ابیج و زحر بن قیس و جریر بن عبد الله  
بجلی و عبد الله بن ابی سفیان بن الحرث بن عبد المطلب و عبد الرحمن بن جلیل و سعد بن قیس  
عبدانی و زیاد بن ابی انصاری و محمد بن عدی کنزی و عثمان بن عجلان الفزاری و عبد الله بن  
ذویب اسلمی و غیره بن الحرث بن عبد المطلب و ابو الهیثم بن ابی النہان و عبد الله بن عباس  
بعد از آن گفته که اشعار متضمن این لفظ بسیار است و لیکن بعضی از آنها را که گفته شده  
درین دو حزب یعنی جل و صفین ذکر کردم و اما غیر این اشعار پس بدستیک از شهر بیرون آید  
و اگر خوف طالت نبود هر آینه ذکر میکردیم از آنها آنقدر که پر میکرد اوراق بسیاری را تا اینجا  
بود و معنوی کلام ابن ابی الحدید و از اشعار که روایت کرده از عبد الله بن ابی سفیان یک  
مصرعش این است **ع** و **ع** المصطفی و ابن عمر و از عبد الرحمن بن جلیل است **ع** علیا  
وصی المصطفی و ابن عمر و از ابو الهیثم بن ابی است **ع** ان الوصی امامنا و ولینا و اخط  
خوارزم در مناقب از عبد الله بن ابی رافع روایت کرده که در مدح آنحضرت گفته شعر علی دیه  
بیب الجید و صی البی من العالمین **ع** پوشیده نیست که عاقل منصف را ازین احادیث جرم ویر  
بهم میرسد که علی ابن ابیطالب بفرموده رسول خدا امام و مقتدای خلافت است بلا واسطه و ظاهر است  
که بصفیقین و مسلمین ایشان که در مقام بسبب عناد باطل است و اضمحلال علوم و تن در زادن بالمره  
میگویند این قسم احادیث از معتبرات شیعه است و جمع دیگر را چنان منع شده از یکجمله بپوشند  
ازین همه اخبار که همراهِ ایشان در کتب خود روایت کرده اند چنین گفته اند که او وصی  
رسول خدا بود اما امام بلا واسطه خود زیرا که مراد از وصی و صی در علم است و بر هر ذی شعور ظاهر  
است که اگر باین نوع کلمات بچستی که قابل جواب نیست آنکه وصی شخص غیر ازین معنی ندارد که در کتب  
امور او باشد و این پس **ع** هرگاه پنجمه خدا آنحضرت را وصی کرده باشد باید که بعد از رسول خدا امام  
دین و هدایت است و مخط شریعت همه با و تعلق داشته باشد نه بدگرایی با آنکه حدیث مذکور مستقیم بر خلاف

و امثال آنها نیزست و همه مال است بر آنکه امیر مومنان و امام متقنان بعد از رسول خدا ص و سبطه  
 آنحضرت است و بر تقدیر یک مراد و صبی علم باشد نیز مدعی ثابت است نزد اهل انصاف بخواسته آنکه  
 و صبی در علم حضرت رسول خدا او باشد پس او عالم به احکام دین و عارف بقوانین شریعت و حفظ ملت رسول  
 باشد نه غیر او پس با وجود او دیگری مستحق خلافت نباشد تازه تر آنکه این ابی الحدید بعد از آنکه اعراف  
 برو صبی بودن گفته که و صبی بودن فوق مرتبه خلیفه بودن است و معجزه اقبال است بلکه آنحضرت  
 بعد از آنکه جاهل که بدتهای بدید سجدت کرد و آنکه امام و خلیفه است فتوای بعد من الضلال  
**اصل هشتم** در ذکر احادیثی که تصریح شده در آنها با امامت ائمه اثنا عشر و بودن آئمه  
 سبب بقای عالم و این اصل متضمن بر دو تبصره است **تبصره اول** در ذکر روایت صحیحی که  
 در ثلث آخر روایت شده با سند از جعفر بن سمره که گفت شنیدم از رسول خدا ص که میگفت مکنون  
 بعدی اثنا عشر امیرا یعنی بی باشد بعد از من دوازده امیر و صاحب اختیار آگاه آنحضرت گفت  
 که من از آن شنیدم پس گفت پدرم که فرمود کلهم من قلیش و دیگر روایت کرده از ابن عیینه که  
 گفت رسول خدا ص لا ینزل امر الناس ما ضیا ما و لیکم اثنا عشر رجلا یعنی همیشه امر مردم گذران  
 خواهد بود و ما دام که امیر و مقتدای ایشان باشند دوازده مرد آگاه میگردد بکل که مخفی باشد بر من پس  
 سوال کردم از پدر خود که چه گفت رسول خدا ص پدرم گفت کلهم من قلیش و در صحیح مسلم نیز  
 روایت شده از جابر بن سمره که گفت با پدرم خدمت رسول خدا ص رفتم پس شنیدم از آنحضرت که گفت  
 ان هذا الامر لا یقضى حتى یقضی فیها اثنا عشر خلیفه یعنی بدینست که این کار منقضی نمیشود  
 تا اینکه بگذرد در ایشان دوازده خلیفه جابر بن سمره روایت کرده که بعد از آن مستکلم شد آنحضرت بکلام  
 که نه شنیدم پس سوال کردم از پدرم که رسول خدا ص چه گفت پدرم گفت فرمود کلهم من قلیش و دیگر  
 روایت کرده مثل جابر از طریق بن عیینه بی تفاوت و دیگر روایت کرده از طریق سماک بن حرب  
 که گفت رسول خدا ص لا ینزل الامر الا علی اثنا عشر رجلا یعنی همیشه امر  
 اسلام عزیز و قوی خواهد بود تا بگذرد دوازده خلیفه آگاه آنحضرت گفت سخنی که نفقه او را آرد  
 پس پرسید از کسیکه شنیده بود و آنرا آنسر گفت که رسول خدا ص فرمود کلهم من قلیش و دیگر

روایت کرده از سعد بن ابی وقاص که گفت رسول خدا ﷺ لایزال الدین فاما حتی يقوم الساعة  
و علمهم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش يعني همیشه بر پا خواهند تا قيام ساعت يعني روز قیامت  
ایشان ایست خواهند بود و از ده خلیفه که همه از قریش باشند و دیگر روایت کرده از عامر بن سعد  
مثل همین روایت و در جمع بن الصحاح است روایت شده که رسول خدا ﷺ گفت لایزال الاسلام  
عزیزا لی اثنا عشر خليفة كلهم من قريش و در صحیح ابی داود و نیز روایت شده آنکه  
رسول خدا ﷺ گفت لایزال الدین طاهرا حتی يقوم الساعة و يكون عليهم اثنا عشر  
خليفة كلهم من قريش و در جمع بن الصحیحین نیز همین مضمون روایت شده از طرق متعدد  
و موید این احادیث صحیح است روایت احمد بن حنبل و اخطب خوارزمی که رسول خدا ﷺ فرمود انجوم امان  
لاهل السماء فاذا ذهبت ذهبوا و اهليتي امان لاهل الارض فاذا ذهب اهلها  
ذهب اهل الارض و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری روایت شده با سند از عبد الله بن عمر که  
رسول خدا ﷺ گفت لایزال هذا الاسلام في قريش ما بقي من الناس اثنان يعني همیشه این امر در  
قريش خواهد بود تا دوام که مانده باشد از مردم دو کس و در جمع بن الصحیحین حمیدي نیز همین مضمون  
روایت شده در حدیث صد و شصت و نه از مسند عبد الله بن عمر و سدی که از شایخ علامه  
چهار مرتب است و مقدم مغیرین است روایت کرده باین مضمون که چون ساره زوجه ابراهیم  
الطاهر که است نمون از بودن با جبرادر اسمعیل خدا تعالی وحی فرستاد بابر ابراهیم علیه السلام  
که اسمعیل را با مادرش بر و فرود آر ایشان را بخانه من که در تهامه واقعست یعنی مکه  
برستی که من منتشر خواهم ساخت ذریه اسماعیل او ایشان را تفصیل خواهیم ساخت از ذریه او و  
بزرگ غالب بر همه دینها و ملتها باد و از ده بزرگ و خواهم گردانید ذریه او را بعد دستار دای  
آسمان و در تورات نیز قریب باین روایت مذکور است مجلس آنکه گویای ابراهیم با اسماعیل که  
زود باشند که مبعوث گردانم و بخلاق بفرستم از ذریه تو باد ماد باد و از ده رئیس دنیوی  
بزرگ اخطا خواهم روایت کرده از سلیمان راعی که گفت بشندم از رسول خدا ﷺ که می گفت  
ليلة اسبى الى السماء قال لی الجليل امن الرسول بما انزل اليه من ربه حتى نبى

در حدیث صد و شصت و نه از مسند عبد الله بن عمر و سدی که از شایخ علامه

مرا با سحان بردند گفت بمن خدای بزرگوار که ایمان آورد و گردید پیغمبر با سنج نازل شد باو از جانب  
 پروردگار و فقط المومنون پس من گفتم مومنان نیز گردیدند با سنج نازل شد قال قلت  
 یا محمد من خلقت فی امتك قلت خیرها قال علی ابن ابیطالب قلت نعم گفت راست  
 گفتی ای محمد که اعلیایه کردی و راست گفتم بهترین امت گفت علی بن ابیطالب گفتم آری ای پروردگار  
 من قال یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلعت فیها فاخترت منها فاشققت لك من اسمائی فله  
 اذکی فی موضع الاذکرت معی فانما الموحی و انت محمد ثم اطلعت ثانیة فاخترت منها  
 علیا فاشققت له اسما من اسمائی فانما الا علی و هو علی گفت ای محمد من نظر کردم در زمین  
 نظر کردم فی من اختیار کردم و برگزیدم از اهل زمین ترا و پیرون آوردم از اسماء خودم اسمی را از راست  
 تو پس مذکور میشوم من در جایی مگر اینکه تو نیز مذکور میشوی باین منم محمود و تو شی محمد بعد از آن نظر کردم  
 در زمین بار دیگر پس اختیار کردم علی را و پیرون آوردم از اسماء خود اسمی را از برای او منم اعلی  
 و اوست علی یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من  
 ولده من توری و عرضت و لا یتکم علی اهل السموات و الارض من قبلها کان عندکم من  
 المومنین و من جمدها کان عندی من الکافرین ای محمد بدستیکم من ترا و علی را و فاطمة  
 و حسن و حسین را و انامی را که پسران اوید آفریدم از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر  
 اهل اساق زمین هر کس قبول کرد و گردید و ولایت شما را بر بود و نزد من از مومنین و هر کس انکار  
 کرد از انخواهر بود نزد من از کافرین یا محمد لو ان عبدا من عبیک عبد لی حتی یقطع او  
 یصیر کالش البال ثم انی جاهد ابوالایتکم ما غفرت له حتی یقتل بولایتکم ای محمد  
 اگر بنده از بندگان من بپشت کند مرا تا آنکه در عبادت من و حسن از بدن مفارقت کند یا بگوید  
 از عبادت ریاضت مثل پوست خشک در هم کشیده شده انگاه بسوی من آید در حالتی که من است  
 ولایت شما را نخواهم آمرزید تا آنکه بگذرد ولایت شما یا محمد تحت آن ترا هم قلت نعم یا رب فقال  
 اللقت عن یمین العرش فالتفت فاذا بعلی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی بن الحسین  
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی ابن جعفر و علی بن محمد و محمد بن علی و علی

بن محمد و الحسن بن محمد و المهدي في صفصاح من نون قيام يصيرون و هو في  
 وسطهم كانه كوكب دس یعنی ای محمد دست میداری که برین ایشان را گفتم آری ای پروردگار  
 من پس گفت متوجه شو و بین جان راست عرش چون متوجه شدیم دیدم که علی و فاطمه و حسن و  
 حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی  
 و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی در نوری مثل آب ننگ افتاده اند و نماز میکنند و مهدی در میان  
 ایشان مثل کوكب درخشان فقال یا محمد هو علاء النجج و هو الثامن عشر من عترة علي و جلا  
 الله الحجة الواجبة لا وليا شي و المنتقم من اعدائكم پس گفت ای محمد ایشانند جهتهای من  
 مهدیت از میان اهل بیت تو باز یافت کنند و خونها و جفایا که نسبت با اهل بیت تو بطور آورده و ذبح  
 و جلال خود قسم که اوست حجت لازم از برای دوستان من و انتقام گرفته از دشمنان من  
**و عا و الدین** شفره خفی نیز بهین معنون روایت کرده است و مگر اخطب روایت  
 کرده از امیر المومنین علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت انا و ارحم و انت یا علی الساقی و الحسن  
 الواید و الحسين الاکابر و علی بن الحسین الفارسط و محمد بن علی الناسی  
 و جعفر بن محمد السایق و موسی بن جعفر محضی الجبین و المنفضین و قامع  
 المناقضین و علی بن موسی مزین المومنین و محمد بن علی منزل اهل  
 الجنة فی درجاتهم و علی بن محمد خطیب شیعتم و من و جهم الحواریین  
 و الحسن بن علی سماح اهل الجنة یستضيون به و الهادي شفیعهم یوم القيمة  
 حیث لا یأذن الله الا لمن یشاء و یرضی یعنی من و ارحم شما ام بر سر حوض کوثر و نوب  
 ای علی ساقی و حسن نشاندنده حوض و جایگاه نعیش مجبان و شیعیان و حسین امر کننده و فرمانده  
 و علی بن حسین پیر آینده بر سر حوض برای تهیه اسباب و محمد بن علی خبر کننده و جعفر بن محمد مژ  
 رو و موسی بن جعفر شمار کننده دوستان و دشمنان و برادران و منافقان و علی بن محمد  
 بزیست دهنده مومنان و محمد بن علی جای دهنده اهل جنت هر کس را و مرتبه خود و علی بن محمد خطبه  
 گوینده شیعیان و ترویج کننده حور العین از برای ایشان و حسن بن علی چراغ اهل جنت است که نور

توروشی خواند حجت و نادى شیعیه شیعیان است در روز قیامت در جایکه رحمت میزند  
خداستالی از برای شفاعت مگر کسی را که بخواهد و راضی باشد و دیگر روایت کرده از سلمان که در  
ششم بر بنی در هنگامی که امام حسین بن علی بر آن مبارک آن حضرت بود و آن حضرت می پوشید  
دو چشم و دو لب او را و میگفت انت سید ابن سید ابوالسادة انت انت امام ابن امام  
ابوالاحمة انت انت حجة ابن حجة ابو حجة تسعة من صلیک تا سعم قائمهم  
یعنی تو سرگروه و بزرگ پسر سرگروه و بزرگی و پدر بزرگان و پسر ابانی و تویی تویی که امام ابن  
امامی و پدر امامانی تویی تویی حجة ابن حجة تو پدر نه حجة و امامی و بنم این است و قریب این است  
است حدیثی که قبل ازین از صاحب کشف مذکور شد که رسول خدا فرمود فاطمة مهجة قلبی  
و ابناها عمرة فوادی و بعلمها نورا نصرا و الائمة من ولده امناء ربی و جبل بمدق  
مدینه و بین خلقه من اعتصم بهم بنی و من تخلف عنهم هوی فایح بر آنکه  
علمای اهل بیت رحمت امد در کتب خود بطریق تواتر از صحابه پیغمبر مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری  
و حدیف بن الیمان و عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله  
ابی سعید خدری و ابویوب انصاری و حدیف بن اسید غفاری و غیر اینها روایت کرده اند  
از هر یک از ائمه اثنا عشر که با اتفاق پاک اند از آلائش کذب و سایر معاصی نیز روایت کرده اند  
با ساند صحیح متواتره و همه آن روایات مشتمل است بر یک رسول خدا فرمود که ائمه هدی علی بن  
ابیطالب و امام حسن و امام حسین و نه دیگر از نسل امام حسین است هر یک بعد از دیگری چنانکه مذکور  
شد اسمای ایشان در روایات اخبط و هم آن امامان که از اولاد امام حسین اند مهدی  
است و در هر یک از روایات اسم هر یک از ایشان نیز مذکور است لیکن چون در تالیف  
مختصر غرض اثبات حق است از روایات اهل خلاف لهذا با اشاره اکتفا نمود و **مختصر دوم**  
بدان اسعدک الله که هر کس از روی راستی فکر و تأمل کند یقین میداند که احادیث مذکور  
منطبق نیست مگر بر طریق اهل حق و فرقه تابعیه که تابعان اهل رسالت و شیعیان ائمه اثنا عشرند و بعد  
فرقه دیگر راست نمی آید زیرا که امامان پیغمبر خدا فرموده باشند که تا قیامت دین بان بر پا خواهد بود

مستحق جمیع کمالات علمی و عملی و مودید من عند الله باشند و اینچنین بزرگان نیستند مگر معصومین و  
 کمال اهل بیت که همه بر فضایل و کمالات و خارق عادات و اخبار بمعصیت ایشان شهادت داده اند  
 و علمای مخالفین اقرار بصلح این حاکم دارند و معجزات از راه ضوایب و افتاده اند و از نهایت خیر  
 و بهشت جمعی میگویند این و وارثه خلیفه که رسول خدا ص را داده است خلفای اربعه اند و بهشت خلیفه  
 دیگر بعد از آنها که از انجمله کی معاویه است که در عصر خود ام الفضا و امت بود و جمیع قبایح انصاف  
 داشت و اهل بیته را که خدا تعالی دوستی ایشان را اجر رسالت پیغمبر آخر الزمان قرار داده و بر همه کس  
 صلوة بر ایشان را واجب گردانیده در تنها بقدر موده آن ناکارایی از زم در بلاد ما بر میبارد و حضور  
 خاص عام بسیار و در چنانچه ظاهر است بر صاحب خبرت و بعد از این نیز از روایات بنو ایه  
 ایشان دانسته خواهند شد و دیگری یزید سمگاری دین ملعون ازلی و ابد و دشمن دیگر طایفه که بعد از  
 یزید قتلاده حکومت در گردن داشتند و همیشه در عین مستی و جنایت در مسجد شامی میکردند و در  
 ترویج خون ناحق ریختن و زنا و اعلام و قمار و سایر فحش می نمودند گاهی مصحف را فشانند  
 تیر می ساختند و زمانی چون حجاج کافر ناپاکی را بر مسلمانان می گماشتند چه فتنه که ازین طایفه  
 ستم پیشه بظهور نیاید در واقع اگر ظلمت گمراهی چشم و دل کسی را تیره نکرده باشد با وجود این همه  
 و اخبار مذمبی را اختیار می توان کرد که موجب اعتراف با امت این قسم کذاب بدست است مانند لغو  
 با مدین ترغای الشیطان و جمعی دیگر میگویند ان دوازده امیر ابوبکر است و عمر و عثمان و علی  
 و حسن بن علی و عبدالمدین زبیر و عمر بن عبدالعزیز و پنج دیگر از خلفای بنی عباس و مخفی نیست که  
 عبدالمدین زبیر در افعال ناشایسته و صفات ذمیه هیچ بابی کم از یزید و معاویه نداشت و نسبت  
 بحضرت امیر المومنین و اولاد که ام آنحضرت نهایت عداوت می در زید چنانکه ظاهر است بر تقسیم  
 سیر و خست و حدیث خود از پدر من المستر ابن ابی الحکیم در شرح الحج البلاغه چنین  
 گفته که عبدالمدین زبیر دشمن بود با هر شخصی علی و همیشه ناسر ایگفت با آنحضرت و بعد از ان گفته که  
 روایت کرده عمر بن زبیر و ابن کلبی و اقدی و غیر ایشان از راویان اخبار که در امامی که عبدالمدین  
 بن زبیر مدعی خلافت بود چهل جمع در حلقه و نماز جماعت صلوة بر پیغمبر نداشت و میگفت بر غم آنرا بایست



او صلوات بر او میفرستیم و بعد از این گفته به وایت محمد ابن حبیب و ابو عبیده عبد الله بن مسعود  
بر سبیل تحقیر که پیغمبر را اهل بیت بدی است بر نعم انها صلوات بر او میفرستیم انضاف باید داد که  
خود در باب اهل بیت ثنوت فضایل بشمار و وایت کرده اند و اعتراف کرده اند که دشمن آل پیغمبر  
ملعون است و در جمیع کتب صحاح ایشان از رسول خدا امر گویند که دشمن علی منافق است و  
سب علی سب مننت و از ار علی از ار مننت و از ار من از ار خداست و از ار خدا کفر است و خود  
بهمه اینها مقرر و معترف اند و معذرا بامت اینچنین کا و ان منافق قایل می شوند و واقف اخبار  
و اطوار سلف مستور نیست که هیچک از خلفای بنی عباس را انما صلاح نبود که قابلیت حکمی و داری  
داشته باشد چه جای امامت و جانشینی رسول خدا و تصرف در جمیع اشخاص و اموال مسلمانان بلکه  
بیشتر بخرم و فساد و لیس جری و زنا و لواط و خون ریختن و غصب اموال مسلمین و انشال این شیطان  
داشتند و نیز خویی عمر ابن عبد العزیز نیست به نهایت بدی دیگران است نه آنکه در نفس الامر اشتقاق  
خلاف رسول خدا و امارت مسلمانان داشت حاشا که با وجود الی رسول آل فرعون است اول  
بتصرف باشند و بر صاحب فطرت ظاهر است که با وجود التزام امامت این قسم بطیله باز اصل بحث برجا  
از برای آنکه از صریح روایات کتب صحاح که مذکور شد چنین فهمیده میشود که همیشه دین بر باست باقی  
و بر ایشان امیر خواهد بود در هر عصری یکی از دو از دوه خلیفه پس باید که در هر عصر یکی از آن دوه  
بوده باشد معنی حدیث راست آمد و ان ایتمه که ایشان میگویند نه تنهاست که عصر از وجود ایشان  
خالی است و این خلاف مضمون قول پیغمبر است سخافت غریب زیاده ازین نمی باشد که بالشرام  
این نوع لا طایلات و صرف عمر در تادیل احادیث و آیات باز مفاسد مترتبه بر جای ماند و بعضی  
از متعصبین جاهل بحث کرده اند که این احادیث بنده پیغمبر الله اثنا عشر تنه را است نمی آید از برای  
آنکه از ان امان بنیر از علی بن ابیطالب و امام حسن امیر و صاحب یاست گیری نبود و نفی شده است  
و خلافت پیغمبر موقوف نیست باقتدار و شوکت و رجوع خلایق بلکه همچنانکه ثنوت بفرستادن خدای  
وامر او متحقق میشود خواه امت اطاعت او کند و خواه نکند چنانکه ظاهر است در فوج و امثال او  
الله انسانی که امت با اینا نگردد نه خلافت نیز بفرموده خدا و نص رسول و وصی رسول متحقق می شود و خواه

خواه مردم بطبع و مسما و سوزند خواه شوند قل جاء الحق و بطلان الباطل کات  
ذموا قالوا و حمیدی در جمع بن الصیحین روایت کرده از رسول خدا که گفت من مات  
و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس نبرد و امام زمان خود را نشاند مثل کفار  
مردم باشند و این حدیث متفق علیه فریقین است و علمای ایشان این حدیث را صحیح میدانند و حال  
آنکه دلالت صریح دارد بر حقیقت مذمتیه اهل بیت که محال می دانند خالی بودن زمان از وجود امام  
مقصود واجب البلاغت و بر ارباب نجات ظاهر است که مراد معرفت اهل بیت معصومین پیغمبر  
آخر الزمان است چنانکه حضرت امیر در بعضی از خطب پنج البلاغت فرموده من مات منکم علی  
قواشه و هو علی معرفة حق ربیه و حق رسولک و اهل بیتک شهیداً عظمی  
آنکه هر کس از شما بر فراش خود بمیرد در حالیکه معرفت حق برود و کار خود و رسول او و اهلیت  
رسول او بوده باشد شهید مرده است و علمای ایشان در بیان معنی این حدیث سخنان  
غریب گفته اند جمعی گفته اند که مراد از امام زمان پادشاه عصر است و بنابرین لازم  
می آید که هر کس در زمان یزید و سایر ملوک نبی امیه و بنی عباس و همچنین در زمان پادشاهان قهار  
خویشوار مثل چنگیز خان و غیره مرده باشد و آنها را نشناخته باشد کافر مرده باشد و بعضی دیگر  
گفته اند که مراد از امام زمان قرآن است یا بعضی از قرآن و این نیز بعصوه است زیرا که قرآن  
در جمیع ازمنه یکی است پس در حدیث نبوی اضافه کردن امام زمان آنست که گفتن امام زمان بجا  
خواهد بود و قطع نظر ازین مقصده بطریقه ابو حنیفه که امام اعظم ایشان است درست نمی شود  
زیرا که او واجب نمیداند تعلیم و یاد گرفتن قرآن را نه کلاماً نه بعضاً اگر همه بواسطه غایب باشد بلکه  
میگوید در کار سجای قرآن واجب نباشد و استشجاب موجب کفر باشد و نیز هر منصف  
خبر میداند که ازین لفظ که نمیزد علم است از برای خلیفه و اولی بقصر این قسم معنی بعیده اراده  
کردن محض مکاره است و لهذا ملا سعد الدین در شرح عقاید در مقامیکه این حدیث را در بیان  
آورده از برای واجب بودن نصب امام انصاف داده که کذب غیر امامیه کار مشکلی میشود و بنابر  
مقتضای این حدیث امامی از دو که ما آنجا دعوت و انشاء گفته که بعد از خلفای عباسیه کار مشکلی

این حدیث از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

می شود و بر خود پیوسته که خلقی و سی عباس امام او و سایر خلایق باشند و شناختن آنها باعث کفر  
باشد سبحان الله در مقام اظهار دانائی و فضل مرتبه که طعنه بر علمائی امامیه زنی و بزرگان را  
بجمل نسبت دهد و در مقامی مثل زیر می رود و می را که خودش اعتراف بملعون بودن او دارد  
و امام واجب المعرفة داند و بر خود لازم آورد که اگر امام زین العابدین یا امام مجتهد باقر یا امام جعفر  
صادق علیهم السلام یا غیر اینها از ائمه معصومین در زمان این نوع بی دینان بروندی معرفت آن  
علمه معذب باشند **الحیاء بالله از علامه والی** سخن خوش طبعانه کنایه آمیز در اقوال مذکور  
است بارها نسبت مقام ایرادی نماید مشهور است که از ایشان پرسیدند که امام زمان کیست  
در جواب گفتند اگر از شیعه پرسند میگویند مهدی ابن امام حسن است و اگر از اهل سنت و جماعت  
سوال کنند میگویند سلطان یعقوب ابن حسن بیک ترخان و احمد الموفق المعین **مجموع** باید دانست  
که جمیع فرق اسلام اقرار دارند بطهور مهدی لیکن عقیده فرقه ناصیه اثنا عشریه بمقتضای احادیث  
صحیحیه متواتره از رسول خدا و از ائمه معصومین آنست که بعد از امام حسن عسکری امام یحیی و دو  
مطلق فرزند خلف آنحضرت مهدی است و اوست صاحب عصر و زمان و قایم آل محمد و تا ظهور  
دن بود او قایم است و اهل خلاف چنین از مضمون احادیث پوشیده از راه انکار گاهی آنرا  
بدلت طول عمر آنحضرت استبعاد میکنند و گاهی میگویند بر وجود امام غایب فائز تدریج نمیشود و بر  
ارباب فطرت مستقیم ظاهر است که امثال این استبدادات ناشی نمیشود و گرا از عناد یا از نقصان عقل  
و تفکر اگر نه چه استبعاد دارد که خداستعالی بقدرت کامل خود عمر خاتم اوصیای پیغمبر آخر الزمان را  
زیاده از عمرهای متعارف قرار دهد و او را تا قیام ساعت زنده دارد **شیخ کامل** بهاء الله  
محمد عالی قدس الله سره در اربعین حکایت کرده از سید جلیل رضی الله عنین ابن طاووس قدس الله سره  
سره الغر که در بعضی از کتب خود حکایت کرده به این مضمون که روزی او را با فضلاب  
تبعه صحبت اتفاق افتاد و سخن در میان ایشان کشیدند که مهدی و آنچه امامیه دعوی میکند از حیوة  
آنحضرت و طول مدت عمرش پس تشیع کردن فاضل یکسکه مصدق و وجود مهدی و معتقد طول  
عمر آنحضرت بود انکار بلوغ نمود و آنرا سید طالب شراه گفته که پس من گفتم تو میدانی که اگر حاضر شود امر

مردی و دعوی کند که من مشی براب میکنم بر ائمه جمع میشوند از برای دیدن این تمام اهل مدلس چون  
 مشی کند بر آب و معاینه به بنید از او تعجبی گذارند و بعد از آن باید روز دوم شخصی دیگر بیاید  
 که من مشی براب میکنم و مشاهده کنند همان جا است از امر آئینه تعجب نشان کمتر خواهد بود از اول پس  
 چون باید روز سیوم شخصی دیگر و دعوی مشی براب کند بسیار باشد که نظار گیان و دو شخص اول حاضر  
 نشوند از برای دیدن مگر تقلبی و چون مشی گردد تعجب نشان با کله ز اهل خواهد شد پس چون باید شخص دیگر و  
 و بگوید من نیز مثل آنها مشی براب میکنم و جمع شوند از برای تماشا آن یک مشاهده نخستین اول کرده اند  
 و تعجب کنند از آن زیاده از تعجب از اول و دوم و سیوم بر آئینه تعجب خواهند کرد و عقلا از  
 نقص عقل و اجتماع و مخاطب خواهند ساخت انهم را با آنچه کرده آنها باشند پس بهین طریق است  
 حال مهدی علیه السلام او اسطه آنکه شمار وایت کرده آید که او ریس زنده است در آسمان تا حال و نیز  
 روایت کرده آید که حضرت زنده است تا حال و همچنین روایت کرده آید که عیسی علیه السلام زنده است  
 در آسمان و خواهد آمد بر زمین زنده ظهور مهدی پس چرا شما تعجب نمیکند از ایشان و تعجب میکنید از  
 آنکه مردی از دریت بجهت آخر الزمان مشابه یکی از آنها باشد و انکار میکنید آنکه یکی از جمله آیات پیغمبر  
 آخر الزمان این باشد که عمر شخصی از قدتش بیشتر باشد از عمرهای متعارف این زمان تا اینجا بود و حضور  
 سلام سید بر وایت شیخ و اسحق با وجود آنکه الهامی بر همه کس ظاهر است که اصلا استبعاد ندارد  
 و همچنین هیچ استبعاد ندارد که حق تعالی بمقتضای مصلحت مدتی آنحضرت را مأمور بعبودیت گرداند  
 محقق است که فیض نفوس کامله چون فیض افتاب در وقت استیلا و شدر در ابر موقوف حضور  
 و رویت نیست و لهذا جمیع ارباب توحید از مرشد غایب خود استعانت میطلبند و از ایشان مستغنی  
 میگردند هر چند در میان بقدر التشریف بوده باشد تا آنکه ظاهر است از تتبع انبیا و اولیا و همچنین  
 کما فی خلق بار و احایا و اولیا متوسل میشوند و هر یک در خود استحقاق ایشان کایا بطلب  
 و مورد فیوضات میکردند هر چند آن کلامان بعالم آخرت انتقال کرده باشند پس چرا شما  
 که بر وجود قائم آل خیر المرسلین نیز در ایم غیبت قواید عظمی مترت شود و محبان خالص العقید  
 از فیض آنحضرت بمراتب ارجمند وایت و اصل گردند و نیز قوایف اسلام قائل اند بر وجود و

آسمان و زمین و تاثیرات ایشان در موجودات و معتقدان با همه کس کاتبان اعمال همراهند  
 و نیز اقمار و ارباب تاثیر سلطان و جنودش و نفوس و اضمحلال آنها بدون ریت و معتقدان و موجود  
 جن و تصرفات آنها و مردگان همه قایلند بوجود اقطاب و ابدال غایب در اقطار ارض پس چرا نشاید  
 که از آل پنجم آخر الزمان که افضل مخلوقات و عالم بطیفیل او موجود گشته شخصی باشد که فیضش  
 در حضور و غیبت بر دو بابت برسد و احدی آنها **اصول** در ذکر برخی از فضایل متقدم است  
 و تنبیه با فضیلت انحضرت مشتمل بر گفتار **لمعه اول** بدان است که باتفاق مفسرین  
 و ارباب اخبار بر دو فرق در تفسیر طایفه از نصاری که در آنجا رسیده اند و گفته اند که حال عیسی  
 و گفتار او چگونه بوده و مخلوق اوست و حال آنکه بی بدیهه رسیده است مثل عیسی که مثل  
 آدم خلقة من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربان فلاحک من الهمات من  
 فمن حاکم فیه من بعد ما جاء له من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم  
 و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبهنا فنجعل لعنة الله علی الکذابين  
 یعنی برستیکه مثل عیسی نزد خدا چون مثل آدم است خدای تعالی خلق کرد آدم را از خاک بعد از آن گفت  
 بشو پس بشو این خبر حق از جانب پروردگار است پس مباحث از سبک کنندگان پس هر که خصومت و جدل  
 نماید یا تو در باب عیسی از دشمنان آنکه او بنده و مخلوق خداست پس بگو یا نیکو یا نیکو یا نیکو یا نیکو  
 خود را و شما پس از خود را و از زبان خود را و شما از زبان خود را و شما از زبان خود را و شما از زبان خود را  
 خود را و بعد از آن میباید که بگویم یعنی نضره و دعا کنیم تا عقوبت و خیران نصیب مدعی باطل نشود پس بگویم  
 لعنت خدا بر او در و غلو میان پس نصاری از روز که آیه نازل شد مهلت خواستند و باتفاق همه  
 فرق اسلام روز دیگر رو نمودند بقصد مبارزه بیرون آمد با علی بن ابیطالب و فاطمه و امام حسن و امام  
 حسین علیه السلام و چون نصاری از عالم خود مصلحت دیدند او با ایشان گفت ای جماعت نصاری  
 من بزرگانی را می بینم که اگر درخواست کنند خدا تعالی بدعای ایشان کوه را از جای ایل گردانند مبارزه  
 نمیند که هلاک می شوید و یک نصرا فی در روی زمین نخواهد ماند تا روز قیامت این است مجملی از آنچه  
 نقلی و مقاتل و کلی و صاحب کتاب و غیر ایشان از مفسرین و محدثین روایت کرده اند و در صحیح مسلم

در فضایل علی بن ابیطالب روایت شده از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که چون نازل  
شد آییه میباید خواند رسولی ام علی و فاطمه و حسن و حسین علیها السلام را و گفت اللهم هو عکرم اهلته  
و بر منصف خیر صغری نیت که این آییه و الهست بر منزله عظیم از برای علی بن ابیطالب که بحکم را از  
است بوده و ناطق باینکه با وجود صاحب این فضیلت خلافت پیغمبر است آخر الزمان بدو گزیده میسر  
و مجوز نیت که صاحب این منزلت تابع دیگر کسی باشد از رسول خدا خواهد مراد از انفسنا موافق قول  
مفسرین تحقیقین هر دو فرقه و این ابن مخاضی از شعبی و انطیب خوارزم از ابن عباس و ابن  
حجر در صواعق از در قطنی علی بن ابیطالب باشد و پس و خواه مراد رسول خدا و علی بن ابیطالب  
باشد چنانکه بعضی از مستعصبین از پیش خود تکلف کرده شخص اطلب کنند نفس خود ساخته اند اما بنابر  
اول از برای آنکه تا کسی از رکنه کلمات نفسانی و افعال اختیاری و قرب الیه نهایت مست  
بر رسول خدا نه داشته باشد و او را امتیاز نام از سایر اصحاب نباشد خدا تعالی او را نفس رسول  
خود میخواند و این در نهایت وضوح است و اما بنابر ثانی بواسطه آنکه علی بن ابیطالب در فضیلت  
و کمالات از قرب زمانی از دیگران امتیاز نام نداشت و او را بار رسول خدا از راه مناسبت دانسته  
نهایت اتحاد بود خدا تعالی از میان اصحاب اقوام رسول مخصوص او را بار رسول خود و شریک  
نمیگردانید در انفسنا و این نیز بسیار ظاهر است و آنکه از روی تعصب و جدل گفته که مراد از انفسنا  
مرد است و بنا بر آنکه عرب در مباحث خویش خود را جامع میگردانند حضرت رسول و این بن ابیطالب  
و در سخنش از نهایت رکاکت اصلا صورت ندارد چه بنابرین تقدیر انفسنا این چهار کس مناسب بود  
بلکه باینکه که آنحضرت عقیل و جعفر و عباس و از ولج و سایر اقربایی خود را بخواند و نیز انفسنا  
در این مقام بر رجان محض تعسف است چنانکه ظاهر است نزد عقل سلیم و قطع نظر ازین بر عقل  
مستور نیت که شریک گردانیدن رسول خدا آنحضرت را در دعای خود دلالت صریح دارد و بر سبکه  
قرب منزلت ایشان نسبت بجناب الیه نیز از دیگرانست در واقع کدام فضیلت ازین عظیم تر است  
که رسول خدا در استجابت دعا و امانت راعیان خویش گردانده **احمد حبل** روایت  
کرده و میسند خود که گفت رسول خدا می گفت انا و علی نوأیین یدئی الله عنا و جعل قبل

ان يخلق آدم بأربعة عشا الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور خزين فجعلنا  
 وحناء علي يعني من وعلی نوری بودیم نزد خدا پیش از مخلوق شدن آدم چهارده هزار سال پس چون  
 خلق کرد خدا تعالی آدم را قسمت کرد نور را بر دو جزو پس جزوی از آن نور من شدم و جزوی علی  
**واخطب ازم** در مناقبات ایت کرده باشند از رسول خدا که گفت انا وعلی نور ابین یدی  
 الله عز وجل قبل ان یخلق آدم بأربعة عشا الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلك ذلك  
 النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره صلب عبد المطلب  
 ثم اخرجیه من صلب عبد المطلب فقسم قسمین قسمی فی صلب عبد الله وقسمی فی صلب  
 ابي طالب فعلی منی وانا منه لجمه لحي ودمه دمی من احبه فبی احبه ومن ابغضه  
 فبیغضه <sup>الغشاه</sup> صلیب من وعلی نوری بودیم نزد خدا پیش از مخلوق شدن آدم چهارده هزار سال پس  
 چون خلق کرد خدا تعالی آدم را جای داد آن نور را در صلب او پس همنه خدا تعالی نقل میکرد آن  
 نور را از صلبی بصلبی تا آنکه قرار داد آن را در صلب عبد المطلب بعد از آن بیرون آورد او را در صلب  
 عبد المطلب و منقسم گردانید از ابرو قسم قسمی در صلب عبدالله و قسمی در صلب ابوطالب پس علی از من است  
 و من از علی ام گوشت او گوشت من است و خون او خون من است هر که او را دوست دارد بدوستی  
 من او را دوست دارد و بدوستی من او را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بدشمنی من او را  
 دشمنی است **و از ابن عباس** قریب بهین مضمون روایت شده **لمعه دوم** احمد بن  
 روایت کرده باشند حدیث موافقات را بطریق متعدده و در بعضی از آنها مذکور است که چون  
 بفرموده رسول خدا در میان اصحاب عقد موافقات منعقد شد آنحضرت علی را با دیگر اصحاب  
 برادر ساخت و چون علی از سبب ان پرسید رسول خدا گفت والذی بعثنی بالحق ما اخبرک  
 الا لفظی یعنی قسم یک که مرا راستی بخلق فرستاد که با خرنید انتم ترا اگر برای خودم انجام  
 فرمود فانک منی بمنزله هاروت من موسی **و از ابن عباس** روایت اخبر و **و از**  
**و در بعضی** چنین مذکور است که رسول خدا فرمود انما ترککم لفظی انت اخي وانا  
 اخوک یعنی و اگر راستم ترا اگر از برای خودم توئی برادر من و منم برادر تو **و در جمیع**

**الصالح الشهد** در مناقب امیر المومنین و در سنن ابی داود و صحیح ترمذی است

شده که چون رسول خدا ص عقد موافقات بست در میان اصحاب علی از روی انده از رسول خدا ص سبب  
برادرزاده کردن خودش را رسید پس رسول خدا ص گفت انت اخي فی الدنيا والاخره **و ابن مغازلی**  
نیز روایت کرده است که چون روز موافقة رسول خدا ص علی را با کسی برادر ساخت و علی از سبب  
ان رسید آنحضرت گفت انما اخوتك لنفسی الا لیس لك ان تكون اخا بنیک یعنی باخیزند از منم

شمارا اگر از برای خودم آیا خوشحال بنمایز ترا آنکه برادر منی خود باشی بعد ازین روایت کرده  
که پس گرفت دست علی را و بر مینمود و گفت ان هذا منی وانا منه الا انه منی بمانی که ها  
من موسی الا من کنت مولا که هذا علی مولا و بعد ازین روایت کرده که پس رسول خدا ص  
را دید و گفت بنح لک یا ابا الحسن اصبت مولا سی و مولا علی مسلم **و از طرق**

دیگر نیز روایت کرده که رسول خدا ص فرمود انت اخي فی الدنيا والاخره **و ابن مغازلی** در کتاب  
مناقب روایت کرده از رسول خدا ص میگفت مکاتب علی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات  
والارض بالفی عام محمد رسول الله علی اخو یعنی نوشته شده است در بهشت من از خلق

کردن خدا تعالی اسمها و زمین باید و هزار سال که محمد بنی خداست و علی برادر اوست  
**و احمد حنبل** روایت کرده از جابر بن عبد الله که رسول خدا ص گفت رایت علی باب الجنة مکاتب  
لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو **و از طرق** خوارزم روایت کرده از جابر که گفت

بودیم نزد رسول خدا ص که پیرا شد علی بن ابیطالب پس رسول خدا ص گفت قد اکرم اخي یعنی به تحقیق که آبروز  
شما برادر من بعد از ان رسولی کعبه کرد و گفت والذي نفسی بیده ان هذا اوشیعه

هم الفانین و ان یوم القيمة حاصلش آنکه قسم بخدای که جان من در مضیقه قدرت اوست که این سر  
یعنی علی و شیعه این در روز قیامت فایز و واصلند رحمت الهی و نعمت جاوید بعد از ان فرمود  
انه اولکم ایمانا معی و اولکم بعهد الله و اوفیهمکم بامر الله و اعدا لکم فی الرعیة  
واقیمکم بالنسوة واعظمکم عند الله منزلة یعنی بدینست که علی منزه است در ایمان  
با من و وفاکنده تر است از شما بعهد خدا و یار جای تراست از شما قیام بامر امر و عادلتر

در مناقب امیر المومنین



از شما در قسمت بسویه کردن و بزرگتر است از شما نزد خداست و در افروخته منزلت بعد از ان  
 این مسعود گفت اخفرت فرمودت فله ان الذين امنوا وعملوا الصالحات اولئك هم  
 خلیل اللہ یعنی نامزد شد در حق او آیه مذکور ظاهر معنی آیه آنکه بدستیکه آنسانیکه ایمان آورده  
 اند و کارهای خوب کرده اند ایشانند بهترین خلق و **حافظ انو نعم** در حقیقه الاولیاء است  
 کرده اند رسول خدا را که گفت اخصمک یا علی بالسنوة فلیتوة بعد و تخضم الناس قبیح لا  
 یجهد فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا بالله و اوفاهم بعهد الله و اقربهم  
 بالله و اقربهم بالسوية و عدلهم فی الرعية و ابصمهم بالقضیة و اعظمهم  
 عند الله منزلة حاصلش آنکه عالم بر تو ای علی پیغمبر زبر که نبوتی نیست بعد از من و عالم  
 تو زماں بهفت فضیلت که مکر نیست از احدی از قریش تو پیشتری از ایشان در ایمان سخا  
 و وفا کنده تری از ایشان بعهد خدا و یار جای تری از ایشان در قیام با امر الله و بهتر  
 از ایشان در قسمت بسویه و عادلتر از ایشان و بنیاد تری از ایشان در قضایا و احکام  
 و بزرگتری از ایشان نزد خدا در افروخته منزلت **تفسیر** بر اهل انصاف پوشیده نیست  
 که تا کسی متصف با این صفات نباشد و در مراتب کمالات و قرب منزلت ربانی از همه در پیش نباشد  
 رسول خدا را و از میان جمیع اصحاب و اقارب از برای برادری خود اختیار نمیکند زیرا که  
 دوستی رسول خدا را از روی خواستن و هوای نفس نیست بلکه از جیت مناسب ذاتی و ارتباط صفاتی  
 و قرب منزلت بجناب الهی است و هرگاه کسی در ذات و صفت بر رسول خدا امین باشد و اقرب  
 باشد از دیگران و بشهادت رسول خدا از همه افزون باشد یقین است که با وجود او دیگری  
 و صی پیغمبر خدا نمی تواند بود **معجم بیوم** روایت کرده **احمد حنبل** در کتاب فضائل  
 بسند از زید بن ارقم که گفت جمعی را از اصحاب رسول خدا در ایامی شایع در مسجد رسول بود پس را  
 رسول گفت صد و اصدده الالباب الالباب علی یعنی صد و سارید این در را را غیر در که  
 از خانه علیت پس جمعی درین باب سخن کردند پس برخواست رسول خدا و بعد از حمد و ثنا گفت  
 اما بعد فانی امت بسده الالباب الالباب غیاب علی فقال فیه قالکم والله ما سدد

شیا و لا فحشه و لکن امت بشتی فالتقه حاصلش آنکه امام بعد از حمد و ثنای الهی بدستی که من امر کردم  
 مسجد و کردن این در را غیر در علی پس منکلم شد در بناب گویند شما بخدا قسم که مسجد و دیگر دم من خیر  
 را و نکشدم چیزی را لیکن ما موثر شدیم با مرئی پس متابعت کردم آنرا و در صحیح ترمذی  
 روایت کرده از ابن عباس که گفت امر کرد رسول خدا عید ابواب شارع در مسجد ابواب علی  
**و این بخاری** روایت کرده از خدیجه بن اسید غفاری حدیثی شریفه اینکه رسول خدا امر  
 پیغام فرستاد بموسی ابوبکر و عثمان تا مسجد و دیگرانند ابواب شارع در مسجد را و فرمود تا در  
 خود باشد و چون بر رسول خدا رسید که جمعی درین باب سخنان میگویند آنحضرت بمن حاضرت و بعد از  
 خطبه فرمود و الله ما اخرجهم و لا اسکنه ان الله عن جبریل اوحی الی موسی و اخیه ان  
 تبعوا الحق مکما یحبون و اجعلوا بقیةکم قبله و اقموا الصلوة و امر موسی ان لا  
 یسکن مسجده و لا ینکح فیہ و لا یدخله الا هو و من و ذریة و ان علیا منی بمنزلة  
 هارون من موسی حاصلش آنکه بخدا قسم که بیرون نکردم ایشان را از مسجد و ساکن نساختم علی را  
 بدستیکه خدای عز و جل بموسی و برادرش و بی فرستاد که بنا کنید از برای قوم خود و بصر خانها و دیگران  
 خانهای خود را قبله و بگزارید نماز و امر کرد بموسی تا ساکن نسازد و در مسجدش و نگذارد که کجای کنند در آن  
 و اقل شود مگر بیرون و ذریه او بدستیکه علی بمنزله هارون است از موسی و دیگر روایت کرده  
 از برادر ابن حازم موافق روایتی که از احمد بن حنبل تحریف یافت و حافظ ابو ذر که با اسفند  
 در کتاب مناقب عباس روایت کرده از عبداللہ بن عباس که رسول خدا علی بن ابیطالب گفت  
 ان موسی سئل الله ان یطهر مسجده و لا یمربہ جنب و لا یسکنه الا هو و هذا  
 و انی سئلت الله ان یطهر مسجده و یحله لک و لذتک یعنی بدستی که موسی  
 طلب کرد از خدا اینطای تا پاک سازد مسجد او را و نگردد در جنبی و ساکن نکند و در آن مسجد  
 کسی را غیر خودش و هارون و بدستیکه من طلب کرده ام از خدای تعالی تا پاک سازد مسجد مرا  
 و حلال گرداند آنرا از برای تو و ذریه تو بعد از آن روایت کرده و شریفه آنکه بعد از امر کردن بعد  
 ابواب ابی بکر و عمر و عباس و گفتگوی مردم در آن باب رسول خدا بر پالت منبر رفت و گفت

ما اناسد دت ابو ابكر ولا انا فقت باب علي ولكن الله سدد ابو ابكر وفتح باب علي  
 يعني من مسدود كردم در نای شمارا و كنشادم در علي را و ليكن خدا تعالی مسدود كرد و در نای شمارا  
 و كشود در علي را و در مصباح روايت شده از ابو سعید خدری كه رسوليخدا گفت يا علي  
 لا يحل لاحد ان يجنب هذا المسجد غيري وغيلة يعني اي علي حلال نيست از براي احد  
 كه جنب شود درين مسجد غير از من و تو روايت كرده احمد حنبل و مسلم كه رسوليخدا گفت يا علي  
 را و در غزاي طائف و راز گفت با و بطول انجا ميراز گفتن اسخفت تا كنه كرده داشتند و  
 از صحابه انرا پس گفت قايلي از ايشان تحقيق كه دراز كرد و راز را امر و زبا بن عم خود پس رسيد  
 اين سخن بر رسوليخدا پس جمع كرد از نشان گروهی را بعد از ان گفت ان تا يلا فاك لقد  
 اطال اليوم بخوي اين جمله اما اني ما انتجيت و لكن الله انتجيه يعني بدرستي كه گويند  
 گفت دراز كرد و امر و زبا بن عمش اگاه باشند بدانند بدرستي كه من راز نگفتم و ليكن خدا  
 راز گفت با و اين مجازي در مناقب روايت كرده از جابر بن عبد الله مثل روايت احمد حنبل و  
 مناقب اخلاص از من و در صحيح ترمذي و در مصباح نيز روايت شده از رسوليخدا كه در ان روز  
 گفت ما انتجيت و لكن الله انتجاه تيسر مخفي نيست بر صاحبان بصيرت دلالت كردن اين  
 احاديث بر نهايت امتياز و قرب منزلت علي بن ابي طالب نسبت بسجدا و رسول و بحشيتي كه عقل هر  
 عاقل منصف را خرم بهم ميرسد كه با وجود اسخفت ديگر چه سرا و از مرتبه خلافت و ولايت نيست  
 لمع چهارم احمد حنبل روايت كرده از عبد الله بن بريده و او از پدرش كه گفت رسول  
 خيبر رايت را ابو بكر برداشت و بجانب كفار رفت و فتح ناكرده برگشت و در ديگر عمر رايت را بردا  
 و بگي رفت و او نيز فتح نكرده بازگشت و در ان روز بمردم از او مشقت بسيار رسيد پس  
 رسوليخدا گفت اني دافع اليا غدا الي رجل يحب الله و رسوله و يحب الله و رسوله  
 لا يجمع حتى يفتقم له يعني بدرستي كه من خواهم داد علم را فردا بمردي كه دوست مي دارد او را خدا  
 و رسول و دوست مي دارد او خدا و رسول را چه نخواهد گشت تا كنه فتح شود از براي او بعد از ان  
 روايت كرده كه مردم در ان شب بيدار بودند و نكوري ساختن با خود كه آيا فردا از رسوليخدا

که علم خواهد داد و چون مردم صبح کردند نزد رسول خدا رفتند و هر کس را امیدان بود که با او خواهد داد  
 انگاه طلب کرد و رسول خدا علی را در حالتی که از چشم داشت و آب دهن مبارک در چشم آنحضرت  
 انداخت و لوار با و داد و فتح نصیب نگار اسلام شد و دیگر روایت کرده از سعید بن مسیب که رسول خدا  
 در آن روز گفت لا عظیم الی ایدرجلا یفتح الله علی یدایه یحبه الله و رسول دیگر  
 الله و رسول تا آخر که گرفت رایت را و فتح شد و بطریق دیگر نیز روایت کرده و در  
 روایتش از ابوهریره مذکور است که عمر گفت دوست من از شما را اگر از روز و در بعضی از روایات  
 احمد بن یسیر نیز مذکور است یعنی نیت گزیده و در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز روایت شده  
 باسناد از سهل بن سعد که رسول خدا در روز خیر گفت لا عظیم الی ایدرجلا یفتح الله  
 علی یدایه یحبه الله و رسول و محبه الله و رسول بعد از این روایت کرده اند موافق این  
 اول احمد تا آنکه آب دهن مبارک در چشم علی انداخت تا به شد پس رایت را با و داد و بعد از این  
 زیادیت دیگر نیز مذکور است و از طرق دیگر که بعضی نظریه بعضی دیگر از راه زیاده و نقصان امتیاز  
 دارد نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند و در جمع بین الصحاح الستة از صحیح ترمذی نیز روایت  
 شده باسناد از سهل بن سعد مثل روایت مذکور از بخاری و مسلم و دیگر روایت کرده از سلم بن  
 اکوع مشتمله امور مذکوره با حکایت قتل مرثیه نیز در تفسیر تیره و هدیکم صراط المستقیم روایت  
 کرده مشتمله بر روایت اول احمد با زیادتی مثل قتل مرثیه و غیره و در آن مذکور است که بعد از  
 رجعت عمر و فتح نکردن اصحاب عمر را بجهنم نسبت میدادند و عمر اصحاب را و این منغالی  
 نیز روایت کرده باسناد از رسول خدا بعد از رجعت ابو بکر و عمر گفت لا عظیم الی ایدرجلا  
 یحبه الله و رسول که این فایده یعنی سینه نده ناگه نزنده است و بعد از این روایت کرده شد  
 چشم علی باب دهن مبارک آنحضرت و رایت بعلی دادن و فتح کردن و در دلائل النبوة  
 ز تاج طبری و حلیه حافظ ابو نعیم نیز مثل روایت ابن مغازی روایت کرده و از طرق  
 دیگر نیز ابن مغازی روایت کرده امر خیر را و در بعضی از آنها لیس نیز مذکور است  
 و این حجر در صواعق گفته که روایت کرده طبرانی از ابن عمر و ابی لیلی و عمر بن حصین

یحیی و سید و عمر



الا انك نبت بغيري بعد از من اي علي تو دين و ملت مرا بخلق خواهی رسايند و قال خواهی کرد موانی  
 دين و ملت من و تویی نزدیكتر مردمان بمن و بد رستی که تو بر لب حوض کوثر خلیفه من خواهی بود  
 و منع خواهی کرد منافقان را از آن و ثواب دل کسی که وارد خواهی شد بر من در لب حوض کوثر و تو  
 اول کسی که داخل می شوی در جنت از امت من و بد رستی که شیشه تو بر میخیزد بای نور باشند درخت  
 بعد ازین از تمة این حدیث روایت کرده که رسول خدا فرمود حباب حبشی و سلمة سلمی و  
 سرك هم و علا نیتك علانیتی و سریره صدرك کسیه صدرك و انت باب علی و انت  
 ولدك و لدی و لحمك لحمی و دمهك دمی و ان الحق معك و الحق علی تسالك  
 و فی قلبك و بین عینك و الا یمان مخالط لحك و دمهك كماخالط لحمی و دمی ان  
 الله عز و جل امرنی ان البشك انك و علقك فی الجنة و عدوك فی النار كما لا یرد  
 علی الحق من مبغض لك و لا یغیب عنه محب لك حاصل آنکه جنگ با تو جنگ با من است و  
 صلح با تو صلح با من است و سر تو سر من است و علانیه تو علانیه من است و ان فی الضمیر تو ان فی الضمیر من است  
 و تو باب علم و دانش منی و بد رستی که فرزند تو فرزند من است و گوشت تو گوشت من است و خون  
 تو خون من است بد رستی که حق با حق بر زبان گفت و در دل گفت و در من چشم است و ایمان  
 من و جنت با گوشت و خون تو بمنی که مخلوق است با گوشت و خون من بد رستی که خدای عز و جل امر کرده  
 است مرا تا بشارت دهم ترا اینکه تو و عترت تو در جنت خواهند بود و عدو تو در نار خواهد بود و در  
 نخواهد شد بر حوض کوثر دشمن تو و غایب نخواهد شد از و دست تو و **احمد عیسی** در من است  
 کرده که رسول خدا در حق علی بن ابرطال گفت و الذي نفسي بيده لا لولا ان تقول طوائف  
 من امتي فيك ما قالت النصارى في ابن مريم لعلت اليوم فيك مقالا لقلنا ثم بعد من  
 المسلمين الا احذ الغراب من تحت قدمك لا يركبك حائلش انك قسم بان کسی که جان من  
 در قبضه قدرت اوست که اگر نمی گفتند که وی چند از امت من در حق تو انچه مگویند نصاری در حق  
 عیسی بر آنکه میگفتند امر و زورشان تو سخنی چند که نمیکند شی بر جاده مهلبان مگر آنکه بر میداشند  
 خاک زیر قدمهای ترا از برای تین و تبرک و **احمد عیسی** در من است و در کتاب فردوس

**و ابن معاذ بن اسحاق و اخطب** در مناقب روایت کرده که رسول خدا ص در حینکه توفیق  
 نزد آنحضرت آمدند فرمود و لستین اولی بعثت الله علیکم رجلا منی یا گفت مثل نقی فلیتصیب  
 اعناقکم و لیسن ذنابکم و لیأخذن اموالکم حاصلش آنکه سلمان شویید و الاخوانم فرستاد  
 بسوی شما مردیکه از من است یا مثل من است پس خواهد زد گردن شما را و با سیری خواهد بردگان شما را  
 و خواهد گرفت اموال شما بعد از من روایت کرده اند که عمر گفت بجز اقسامی که نخواستم امارت را مگر  
 از فرز بس بگذریدم سینه خود را که شاید بگوید این است انگاه گرفت دست علی را و گفت این است  
**و در مسند احمد بن حنبل و مجمع بین الصحاح** گفته روایت شده که قریش جمع شدند نزد رسول خدا ص  
 و گفتند یا محمد قوم ما بتو ملحق شده اند آنها را ما باز فرست پس بخشم شد رسول خدا ص بعد از آن گفت  
 لستین یا معشره قریش اولی بعثت الله علیکم رجلا منکم املحکم الله قلبه للایمان یضرب  
 رقابکم علی الدین حاصلش آنکه در گذرید ای قریش و الاخوانم فرستاد بشما خداستایه مرد را از شما  
 که امتحان کرده است دل او را از برای ایمان تا بنزد گردن شما را بر سر دین و ملت بعد از من گفته که  
 رسیدند یا رسول الله انکس ابوبکر است گفت نه گفتند عمر است گفتند و لکن خا صفا النعل  
 المحجی یعنی علی بن ابیطالب که در آن وقت دو ال نعلین آنحضرت می دوخت و ثبلی روایت کرده  
 در تفسیرش بسند که چون رسول خدا ص اراده هجرت از مکه نمود علی بن ابیطالب را در که از برای  
 و حایای خود در دلاشتهای که نزد رسول خدا ص بود گذاشت و امر کرد علی را و ریشی که بغاز رفت در  
 حالیکه احاطه کرده بودند مشیر کن خانه رسول را تا بر فراش آنحضرت بنواید بعد از من گفته که پس  
 علی چنین کرد پس وحی کرد خدا تعالی بجهیل و میکائیل که من در میان شما عقد اخوت بستم و گردانیدم  
 عمر یکی از شما را در از تر از عمر دیگر که اکنون کدام یک از شما ایثار میکند حیات خود را بر برادر  
 خود پس اختیار کردند هر دو حیات خود را و میگوید بل حیات مگذرند انگاه خداستایه و وحی نازل  
 فرستاد که چرا شما مثل علی ابن ابیطالب نباشید که من در میان محمد و او عقد موافات بستم و او بر  
 جای محمد خوابید و میخوابد جان خود را فدای او نماید اکنون یہ وید نزد علی ابن ابیطالب و او از زمین  
 نگاه دارید پس برو فرد آمدند و جبرئیل علیه السلام آنحضرت نشست و میکائیل بر جانبی او و انگاه

جبریل گفت پنج من مثلک یا بن ابطالب یا هیه الله ینک الملکة حاصلش آنکه مبارکباد و ترا  
 ای علی بن ابطالب کیت مثل تو خدا استغالی بسبب جو انم روی و اخلاص تو با ما که مبرات میکند پس  
 در حالتی که رسول خدا متوجه مدینه بود و فرستاد خدا استغالی در شان علی بن ابطالب و من الناس  
 من لیس فی نفسه ابتغاء صفات الله یعنی از مردمان کسی هست که میفهمد و متذلل نفس خود را از برای  
 طلب صفات و خوشنودی خداستغالی و **احمد بن محمد در سند و اخطاب** در صفات نیز روایت کرده  
 اند از ابن عباس حدیثی در فضایل علی بن ابطالب مشتمل آنکه ابن عباس گفت فروخت علی نفس  
 خود را و پوشید لباس رسول خدا را بر جای آنحضرت خوابیده مشرکین پیدا شدند که رسول خدا را  
 پس آمد ابو بکر در حالتیکه علی خوابیده بود و چون پیداشت که نبی است گفت یا نبی اند علی بگو این گفت  
 بدرستی که رسول خدا را بجای پر میمون رفت پس ابو بکر رفت بجانب بر میمون و دریافت بی ترا  
 طلبید چون محبت خدا و رسول کسی از راه خوبی ذات و صفات و شایستگی اعمال آنکس است و جان  
 خود را فدای رضای خدا کردن کاشف از فطرت اخلاص و ایمان بخدا و رسول است پس تا بیاید که در هر  
 بنی در حق کسی خبر دهد که خدا و رسول او را دوست میدارند و صاحبان اخلاص و فتوت باشند  
 مستحق خلافت و امامت است یا دیگران و از روی انصاف باید دید که اینچنین اخلاص و فتوت که ملائکه  
 از عهده ان نمیتوانند آنچه جای شکر در کدام یک از اصحاب غیر علی بن ابطالب موجود بود و تا توانا  
 بر آنحضرت پیشی گرفت الحق صاحب این مروت و اخلاص و قرب الهی لایق مرتبه ولایت است نه آنکه  
 در جمیع عا کر حضور دوست و دشمن رسول خدا را و اگر داشته خود پیچ نامردان عالم عا کر قرار را  
 فور عظیم دانند **لعمریه** روایت شده در جامع ترمذی و جمع بین الصحاح و سنن البیاض  
 و مناقب اخطاب و مناقب ابن مغازی و مصابیح از انس ابن مالک که گفت بود نزد رسول  
 مرغ سنجیده پس رسول خدا گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک یا کل معی یعنی خداوند ای موی من  
 کیسه محبوب ترین خلق هست نزد تو نا بخورد با من این مرغ را و **احمد بن محمد** در سند روایت کرده  
 باستناد از سفینه قلام رسول خدا که گفت آورده شد برای رسول خدا دو مرغ پس گفت رسول خدا  
 اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی رسولک پس آمد علی بن ابطالب و تناول نمود مرغ را با



رسول خدا و این حدیث را جمهور محدثین بر دو فرقه بطریق متعده روایت کرده اند و بعضی  
 در روایات ابن مغازی و الخطیب الشافعی مستوفیست که چون رسول خدا این دعا فرمود علی  
 بن ابی طالب آمد و ازین دخول بلبید و چون من امیدوار بودم که شاید مردی از انصار یا بن  
 قضیلت متنازع گردد و او را کفتم شغلی هست پس باز گشت علی و بیدرنگ مراجعت نمود و باز او را برگردانیدم  
 و در مرتبه سیوم نیز من خواستم مثل بار اول دو دو م او را برگردانم پس شنید رسول خدا مکالمه  
 را پس خواند او را و آنحضرت گفت یا علی چه بود ترا که دیر آمدی آنحضرت گفت دو بار پیش ازین بار  
 و الش من را باز گردانید بعد ازین الش گفته که رسول خدا مرا گفت که ترا چه برین داشت من گفتم  
 که محبت تو هم معنی انصار را برین داشت و مردی در صحیحش روایت کرده از رسول خدا  
 که در وقتیکه علی را بجای فرستاده بود میگفت اللهم لا تمسني حتى تريني عليا يعني خذايما بين  
 مراة انك بناي من علي را و در مسند احمد حنبل و كتاب فضائل و مناقب الخط خوارزم  
 روایت شده از رسول خدا که گفت ان السعيد كل السعيد الحق السعيد من احب عليا في  
 حياته و بعد موته حاصلش آنکه بدستیکه سعيد کامل و سعيد حقیقی آنست که دوست دارد و علی را  
 هم در زمان حیات و هم بعد از موتش و در صحیح مسلم و صحیح ابی داود و مجمع الزکی  
 و مشکوٰۃ روایت شده از علی بن ابیطالب که گفت و الذي فلق الحجاب و عرا الشمة لعهد النبي  
 الامي الي ان لا يحسن الامون ولا يغيضه الا منافق حاصلش آنکه قسم بانگسی که شکافته است  
 دانه را و خلق کرده است انسان را که عهد کرده و قرار داده با من بنی که دوست ندارد مرا اگر مومن  
 و دشمن ندارد مرا اگر منافق و این عهد البر در کتاب استيعاب بن مضمون آورده که در آن  
 کرده اند طایفه از صحابه که رسول خدا را علی مرا گفت لا يحبك الا مومن ولا يغيضك الا  
 منافق و علی میگفت و الله انه لعهد النبي الامي الي انه لا يحسن الامون ولا يغيضه  
 الا منافق و احمد حنبل در سند روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت عهد النبي الي  
 انه لا يحبك الا مومن ولا يغيضك الا منافق و مکرر روایت کرده از امیر که بنویسند  
 علی بن ابیطالب را گفت لا يغيضك مومن ولا يحبك منافق و در صحیح بخاری

نیز از ام سلمه بهمن مضمون روایت شده و در صحیح ابی داود و جمع بین الصحاح است  
 و صحیح ترمذی از ابو سعید خدری روایت شده که میگفت پیش از ختم منافقان را بدشمن داشتن آن  
 علی را **و این** در صواعق روایت کرده از طبرانی از ام سلمه که رسول خدا گفت من احب علما  
 نقاد اجنبی و من ابغض علیا فقد ابغضت و من ابغضت فقد ابغض الله یعنی هر که دوست  
 دارد علی را این تحقیق که دوست داشته مرا و هر که دشمن دارد علی را این تحقیق که دشمن داشته مرا و هر که دشمن  
 دارد مرا پس به تحقیق که دشمن داشت خدا را **و احمد حنبل** در مسند روایت کرده از ام سلمه که رسول  
 گفت من سب علیا فقد سبته یعنی هر که علی را ناسزا گفت پس به تحقیق که مرا ناسزا گفته است **و این**  
 حجر در صواعق از حاکم نیز روایت کرده و همچنین اخطب خوارزم در مناقب پیغمبر در صواعق روایت  
 شده از نزار از سعید بن ابی وقاص که رسول خدا گفت من اذی علیا فقد اذیانی یعنی هر که برخاند  
 علی را این تحقیق رنجانیده است مرا **و دیگر** روایت کرده از طبرانی و حاکم از ابن مسعود که رسول خدا  
 گفت الظلمة علی عبادة **و اخطب** در مناقب نیز بهمن مضمون روایت کرده **و احمد**  
**حنبل** در مسند روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا گفت من احبک فقد احبته و حبیب  
 حبیب الله و عدوک عدو الله و اولی من اغضبت یعدو و مکر از عدو  
 که رسول خدا علی را گفت طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب  
 فیک یعنی خوشا کی که دوست دارد تو را و راست گوید در حق تو و وای بر آنکه دشمن دارد تو را  
 و دروغ گوید در حق تو **و تفسیر** بر صاحب البیان پوشیده نیست که هر که احب خلائی باشد نزد خدا و هر  
 مومن باشد و عداوت او عداوت با خدا و رسول باشد و سبش سب رسول خدا باشد و صبی  
 و خلیفه رسول خدا می تواند شدند دیگر به عجب دارم از آنکه این حدیث متواتر المعنی در جمیع کتب  
 معتبره ایشان مذکور است و معجزه اش مثل معاویه ملعون را که انواع دشمنی از او تکتب با امیر المومنین  
 و سایر اهل بیت رسید از خلفا میدانند و او را حضرت خال المومنین می نامند و میگویند در اینجا  
 کرده مثلث نفوذ با بدمن بده الاعتقادات خذلیم اندر فی الدنیا و الآخرة **و مع**  
**احمد حنبل** روایت کرده در فضایل که رسول خدا گفت انما مدینه العلم و علی بابها

**و در روایت دیگرش** واقع شده **انادار الحکمة و علی بابها و در کتاب** این منازلی و خطب  
 خوارزم روایت شده از ابن عباس که رسول خدا گفت **انامدینة العلم و علی بابها** فمن اراد العلم  
 فلیات الباب **و در کتاب** مصابیح نیز همین مضمون روایت شده **ابن منازلی** روایت کرده از  
 جابر بن عبد الله انصار و علی ابن ابیطالب که رسول خدا گفت **انامدینة العلم و علی بابها** فمن اراد  
 العلم فلیات الباب **و ابن حجر** در صواعق روایت کرده از بنیاز و طبرانی در اوسط از جابر بن  
 عبد الله که رسول خدا گفت **انامدینة العلم و علی بابها و حاکم** روایت کرده از علی بن ابیطالب  
 که رسول خدا گفت **انامدینة العلم و علی بابها** فمن اراد العلم فلیات الباب **و در کتاب**  
 روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت **انادار الحکمة و علی بابها** از غزوات یثرب  
 انکه ابن حجر در صواعق بواسطه فضیلت خلقی گفته در برابر این حدیث متواتر روایت کرده از  
 ویلی که رسول خدا گفت **انامدینة العلم و ابوبکر اسامها و عثمان سقیها** و عثمان سقیها  
 و علی بابها و از بس غلظت جاوید سدره بصیرتش گشته ملاحظه کرده که شهر اسقف نجی بن  
 و رسول خدا هرگز مکلم باین چنین سخنان نمی کرد و ادنی شقیه را اگر گویند طایف شهر سقی  
 دارد البته حل بر سخریه خواهد کرد و این مرد بجهل دانکه حدیث مذکور دال است بر فضیلت خلق  
 گفته خرم نموده که عثمان سقی شهر علم است **احمد حلیل و یحیی** در صحیحش روایت  
 کرده اند از رسول خدا که گفت من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عرفه  
 و الی ابراهیم فی حمله و الی موسی فی فطنة و الی عیسی فی مناداه فلینظر الی علی  
 ابن ابیطالب یعنی هر کس خواهد بیند آدم را در علمش و نوح را در عرفش و ابراهیم را در حملش و موسی  
 را در فطنتش و عیسی را در زهدش پس باید که نظر کند بعلی ابن ابیطالب **و در کتاب** یحیی  
 واقع شده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عرفه و الی ابراهیم فی حمله  
 و الی موسی فی مناداه و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب **و الخطب**  
 خوارزم در مناقب **و یحیی** در صحاح روایت کرده اند از ابی الحکم که رسول خدا گفت  
 من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عرفه و الی عیسی بن ذکریا فی مناداه

والی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابیطالب و ابن معاذ بن  
 سنان روایت کرده است که از آنس من مالک که رسوخند گفت من اراد ان ینظر الی علم آدم  
 و فقه نوح فلینظر الی علی بن ابیطالب و **تعلیمی** و جمعی دیگر از مفسرین روایت کرده اند  
 که مراد از من عنده علم الکتاب در آیه قل کفی بالله شهیدا اینست و بدینکه و من عنده علم الکتاب  
 علی بن ابیطالب است ظاهر معنی آیه آنکه گوی محمد ص است میان من و شما خدا تعالی و آنکه نزد او است  
 و **تجهو مفسرین مثل تعلیمی و احدی و غیر ایشان حافظ ابو نعیم حاکم**  
 روایت کرده اند که مراد از اذن و اعینه علی بن ابیطالب است و قاضی عضد در مناقب ائمه  
 کرده و گفته که بر روایت اکثر مفسرین این آیه در شان علی بن ابیطالب است و این آیه در سوره الحاقه بعد  
 از ذکر احوال قوم نوح و اقصیت و حاصل ظاهرش با رعایت ما قبل این است که حالیکه بر قوم نوح اجرا  
 کردیم از گرفتاری کافران و سیکاری مومنان برای آنست که خلق را تنبه شود و نگاهد از دان پند  
 را گوش نگاهد از نده و یاد گیرند **فقیه** عاقل بصیر پوشیده نیست که لایق مرتبه ولایت کسی است که باب  
 مدینه علم خیر المرسلین و متصف بصفات جلیله انبیای بزرگوار باشند و دیگری چون کسی از عهدده حصر  
 فضایل علمی ابن ابیطالب بر نمیتواند بخاک روایت کرده اخطب خوارزم از رسوخند که گفت لولا  
 ان الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الالاس کتاب ما احصوا فضایل علی بن  
 ابیطالب لهذا این حدیث مشهور مانده که علما مقتدا ایشان مثل ابن معاذ بن و ابن مردویه و اخطب خوارزم  
 نیز روایت کرده اند اختصار می نماید و ولایت کرده اند از عامر بن و انه که گفت حاضر بودم و خود شنیدم  
 که علی بن ابیطالب در روز شوری با صاحب شوری میگفت اکنون من بر شما حجتی تمام میکنم که عوف عجم  
 قادر بر تعذر او نباشند بعد از آن فرمود انشدکم بالله ایها النضر جیعا فیکم احدا و احد الله  
 قبلی قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احدا له اخر مثل بعض الطیار فی الجنة مع  
 الملكة قالوا اللهم لا قال انشدکم بالله هل فیکم احدا له عم مثل عی حمزة اسد الله و  
 اسد الرسول سید الشهداء عتی قالوا اللهم لا قال انشدکم بالله هل فیکم له  
 نروجه مثل نروجه فاطمة بنت محمد صلعم سیدتنا نساء اهل الجنة عتی قالوا اللهم

قال انشدكم بالله هل فيكم احد له سبطان مثل سبطي الحسن والحسين سيدي شباب  
 اهل الجنة غيبي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد ناجي رسول الله  
 صلعم عشر مرات قد مر بين يدي بخواه صدقة قبلي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله  
 هل فيكم احد قال له رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه الا وال من والي  
 وعاد من عاداه ليلعلم الشاه الغائب غيبي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد  
 قال له رسول الله اللهم اتني باحب الناس اليك والي واشد هم لك حبا والي حبا لكل شيء  
 من هذا الطين فاناه واحل معه غيبي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد  
 قال له رسول الله لا عطين الراية <sup>رسوله</sup> عدا <sup>يحيى الله ويحيى الله</sup> ابراهيم حتى يفرجه على يده اذ يرجع غيبي منهظ غيبي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل  
 فيكم احد قال له رسول الله فيه لينة وليعة لشهين ولا يعثن اليكم رجلا نفسه كنفس  
 وطاعته كطاعتي ومعصيته كمعصيته ليقلكم بالسيوف غيبي قالوا اللهم لا قال فانشدكم  
 بالله هل فيكم احد قال رسول الله كذب من زعم انه يحبني ويغض هذا غيبي قالوا اللهم  
 قال فانشدكم بالله هل فيكم احد سلم عليه في ساعة واحدة ثلثة آلاف من الملكة  
 منهم جن يلى ومكائيل واسرافيل حيث جئت بالماء الى رسول الله من القلب غيبي  
 قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد نودي به من السماء لا سيف الا  
 ذو الفقار ولا فتى الا على غيبي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد  
 قال له جبرئيل هذه هي المواساة فقال رسول الله انه مني وانا منه وقال جبرئيل  
 وانا منكم غيبي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد يقا تل الناكثين و  
 القاسطين والمارقين على لسان النبي غيبي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل  
 فيكم احد قال له رسول الله صلعم اني قاتلت على نينيل القمار وققات على تاويل القمار  
 غيبي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد رذت عليه النفس حتى  
 صلي العصفى وقها غيبي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد امرا

رسول الله ان ياخذ براءة من ابى بكر فقال له ابو بكر يا رسول الله نزل في شئ  
فقال انه لا يودي عني الا على غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم  
احد قال له رسول الله لا يجيبك الا مومن ولا يغيضك الا كما في غيري قالوا  
اللهم لا قال فانشدكم بالله اتعلمون انه امر سيد ابو بكر وفتح بابي فقلتم في ذلك  
فقال رسول الله انا ما سددت ابى بكر ولا انا ففتح بابيه بل الله سدد ابو بكر  
وفتح بابيه غيري قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله اتعلمون انه ناجاني يوم الطائف  
دون الناس فاطال ذلك فقلتم ناجاه دوننا فقال ما انا انتجيت به بل الله انتجاه غيري  
قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله قال الحق مع علي و  
علي مع الحق يدور الحق مع علي كيف ما دار قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله  
اتعلمون ان رسول الله قال اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعقبي اهل بيتي  
ان تصلوا ما انتم متكلمون به ولو لم يفت قاضي يردا على الحق قالوا نعم قال فانشدكم  
بالله هل فيكم احد وثق رسول الله من المشركين بنفسه واضطجع في مضجعه  
غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد بارز عمرو بن عبدود  
العامر حيث دعاكم الى البزاز غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم  
احد انزل الله فيه اية التطهير حيث قال انما يريد الله ليزهق عنكم الرجز  
اهل البيت ويطهرهم تطويلا غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم  
احد قال له رسول الله انت سيد العرب غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم  
بالله هل فيكم احد قال له رسول الله ما سئلت الله شيئا الا اسئلك مثله غيري  
قالوا اللهم لا چون اكثر فضايلى كدر حديث مذکور است پیشه هر يك در مقام خود مذکور است لهذا به  
سبیل تفصیل متعرض ترجمه شده اشاره به بعضی از امور غیر ظاهر میانه قوله فانشدكم بالله یعنی قسم  
میدهم بخدا را بخدا قوله بین يكجمله صدقه مجمل این امر بر وایت جمهور مفسرین هر دو فرقه اند  
چون اغنیای صحابه بار سوخته اسرار بسیار میگفتند و آنحضرت را از کثرت جلوس و سخن بسیار است

خوش نمی آمد و حیایان می شد که پیش از طلوع می شد که ایشان را مانع شود و لهذا نازل شد آیه یا ایها  
الذین امنوا اذنا جیم الرسول فقد موافقین یکدیگر بخوبی یک صدقه حاصل ظاهر شد آنکه آن  
کسی که ایمان آورده اید چون مناجات کنید و زاز گوید بار رسول الله باید که پیش از از گفتن  
صدقه بدهید پس همه اصحاب ترک مجالست و مناجات بار رسول کردند بعضی از راه فقر و جمعی از  
راه خست و بخل و حضرت امیر در آنوقت یکمین بار طلاداشت آن را بده در هم بفرخت و بده و نفع  
هر بار در همی بصدقه میداد و بار سوم بخدا می داد از میگفت و ما حکم این آیه باقی بود بغیر از امیر المؤمنین  
کسی بار سوم بخدا از میگفت تا آنکه برای سر زدنش اصحاب آیه الشفقتم ان تقد موا این یک  
بخوبی یک صدقه نازل شد و حکم آیه بخوبی منوخ گشت و حاصل ظاهر آیه آنکه آیا ترسیدید که پیش از  
مناجات بار سوم بخدا صدقه بدهید و لهذا حضرت امیر فرموده که در قرآن آیه هست که بغیر از من  
بچکس بان عمل کرده است و بنی دلیعه بعین مظهر بر وزن سفینه قبیل الیت از قبایل من و قبیل  
بقاف بر وزن فیصل یعنی چاه و محفل خبر قلب بر وایت اخطب خوارزم آنکه در شب بر رسول خدا  
با صاحب گفت که کیست از برای ما آب پیار و پس برخاست علی بن ابیطالب و مسک را بر دست  
بسر چایی عمیق آمد و مشک را بر آب کرد پس خدا استعالی و حی فرستاد و بحر نیل و میکائیل  
و اسرافیل که بیاری مجروح و لشکر او بر وید و ایشان با ملائکه دیگر فرود آمدند و در آن اثنا بر سر  
چاه بر علی بن ابیطالب گذشتند و بر آن حضرت همه ایشان سلام کردند و بر وایت فریقین و شک  
احد در وقتی که اصحاب کریم بودند و حضرت امیر بر رسول خدا ایستاده بود و از هر طرف که  
نوحه از مشرکان قصد رسول خدا میکردند بضر و ذوالفقار ایشان متفرق می ساخت چنان  
نازل شد و میخواند لافق الاعلی لاسیفا لا ذوالفقار بعد از آن گفت بار رسول الله تعجب میکنند ملائکه  
از جاف نشانی علی از برای تو و چون مواساة بال یعنی از مال خود همراهی یکدیگر کردن متعارفست چنان  
گفت هاته هی المواساة یعنی اینست مواساة که کسی بجان همراهی کند و آنکه از مال خود دیگر  
را بهره مند سازد و بر وایت متواتر بر دو فرقه رسول خدا یعنی ابن ابیطالب فرمود و تو مقاتله  
خوای کرد با ناکشین و مار قین و قاسطین و مراد از ناکشین سپاه جمل است که بر کردگی عالیه

و علی وزیر با حضرت امیر مومنان جنگ کردند و چون ایستان عهد و بیعت امام مکی را بستند رسول خدا  
 این اسم را بر آنها جاری ساخت و مراد از قاسطین معاویه اصحاب اوست که از حق عدول کردند و  
 با آنحضرت که خلیفه و وصی رسول خدا بود قتال کردند و قاسط بمعنی عدول کننده از حق است چنانچه خدا تعالی  
 فرموده و اما القاسطون نکالوا بهم خطا و اد از عارقتن خوارج هنوز آنست که رسول خدا در حق آنها فرمود  
 یرقن من الدین كما یرق السم من الیمیه یعنی بیرون میچند از دین همچو کتری از کمان می  
 چهد و حکایت روشنی در کتب ذیقین مذکور است و موافق بعضی از روایات ابن مغازی این است که  
 وحی نازل شد بر رسول خدا در حالیکه سر مبارکش در کنر علی بود پس علی این ابطال بود اسطه آنکه سر  
 رسول خدا در کنر داشت نماز عصر نمزد تا آنکه غروب کرد و آفتاب پس رسول خدا گفت اللهم انک ان  
 علی علی طاعتک و طاعة رسولک فارد و علیه الشمس یعنی خداوند اگر علی طاعت تو و  
 طاعة رسول تو بوده است پس باز گردان از برای او آفتاب از مغرب طالع شد تا علی ابن ابیطالب  
 نماز عصر کرد و بعد از آن غروب کرد **مقدم** در تبیه بر افضلیت امیر المومنین بر سر صاحب  
 فطرت مستقیم پوشیده نیست که کسیکه از جانب خدا و رسول باین همه فضایل که مذکور شد ممتاز باشد  
 اکمل و افضل جمیع اصحاب است و اعظم است در اجر و اقرب در ثن و نزد خدا اتم و اکابرش  
 محض مبارک است و نیز هر که از حالات آنحضرت فی السجده اطلاعی باشد به یقین میداند که بعد از  
 رسول خدا در هیچ کمالی از کمالات احدی را لاف همسر با آنحضرت نمیرسد اولاً در علم بر ارباب  
 تحقیق ظاهر است که آنحضرت علم ناس بود لهذا اصحاب در جمیع مسائل مشکله با آنحضرت رجوع میکردند  
 و کلمات و خطب آنحضرت استفاده حکمت نظری و عملی کرده اند و میکنند و فقها و مفسرین  
 جمیع فرق اسلام با امام جعفر صادق <sup>علیه السلام</sup> پیروی می نمودند باین عباس و این بر دو از آنحضرت تعلیم گرفته  
 اند اما این عباس خود بلا واسطه شکر آنحضرت بود اما امام جعفر صادق <sup>علیه السلام</sup> زیرا که او از  
 پدرش امام محمد باقر <sup>علیه السلام</sup> استفاده نموده و او از پدرش امام زین العابدین و او از پدرش  
 امام حسین و او از آنحضرت تعلیم گرفته بلا واسطه و هر کس تامل در خطب پنج البلاغه کند میداند که جمیع  
 سایل حقه طبیعی و الهی در آنها مندرجست با نهایت وضوح و جمیع مکملین از مقرر و انشاء و منتهی می



در تعلیم بعد از بن محمد بن حنیفه و او با شخصت ارستاد یافته با واسطه علم خود را نیز اولاً آنحضرت  
 بابو الاسود تعلیم فرمود با اتفاق و علم مضاحت نیز از آنحضرت آفریده و بعد از جمیع ضحای خطب آنحضرت  
 را حقوق کلام مخلوق و دون کلام خالق گفته اند و کمال صوفیه نیز حرقه خود را با شخصت میرسانند و آنحضرت  
 علوم غریبه نیز همه خود را با شخصت منسوب میسازند و از فیض کتاب جعفر و جامع که بر آیات استوارند  
 علمای اهل بیت از آنحضرت است و مشتمل است بر علم اولین و آخرین بهره منگشته اند و جمیع که نزد اهل  
 خلاف معتبر اند نیز برین اعتقاد نموده اند **میر سید شریف** در شرح موافقت در بحث تعلق  
 علم و اجده معلومین چنین گفته بدستیکه جعفر و جامعه دو کتابند از علی بن ابیطالب و تحقیق که ذکر شده  
 در آن دو کتاب بطریق علم حروف و حروفی که حادث میشود تا انقضای عالم و زمانی که منقرضند  
 و از اولاد او میداند آن دو کتاب را و حکم میکنند از روی آن دو کتاب و در کتابت قبول عهدیکه  
 علی بن موسی ارضا با منون نوشته مذکور است که نوشتن از حقوق با آنچه را پدر آن نوشتن آخته  
 پس من قبول کنم که دم عهد ترا لیکن جعفر و جامع دلالت میکند بر آنکه این عهد تمام نخواهد شد و بعد ازین  
 گفته که مغایره را فیضی از علم حروف است و منسوب میسازند در آن علم خود را با طاعت و من دیدم در  
 شام نظمیکه در آن بسبیل رفر اشاره شده بود با حوال ملک مصر و شنیدم که آن عظم مستحرمات از آن  
 دو کتاب تا اینجا بود و مضمون کلام میر سید شریف و **ملا سعد الدین** در شرح مقاصد  
 در بحث امامت نیز گفته که امام علی بن موسی رضا در آخر آنچه در منیت عهدنامه با منون نوشته بود این  
 بود که جعفر و جامعه دلالت میکند بر ضد عهد که تو کرده بعد ازین گفته که الحال آن عهدنامه موجود  
 است در مشهد رضوی مدخر اسان و بر متنی ظاهر است که اخبار مبغیبات آنحضرت از حد و حصر  
 متجاوز است مثل خبر دادنش زوال ملک بنی امیه و ظهور دولت بنی عباس و آمدن سپاه  
 و دخول و زوال دولت بنی عباس و مثل خبر دادن از شهید شدن خود از این طعم و از شهید  
 شدن امام حسین در کربلا و از سنان بن انس قاتل آنحضرت و خبر دادن از کشتن خوارج از  
 نهر و خبر دادن بمصلوب شدن رشید هجری که از خاصان اصحاب آنحضرت بود بعد از ترکه  
 بر دو دست و بر دو پای او و خبر دادن از حجاج و انعامش و از کشته شدن کسب این زمانه

که از خواص آنحضرت بود بدست آن ناباک و خبر دادن از مصلوب شدن میثم غلام آنحضرت بمیثم  
 نمودن نخلی که او را بران برادر کشیدند و خبر دادن از کشته شدن قنبر و خبر دادن بمیثم را  
 بن عازب تا زمان کشته شدن امام حسین و یاری کردن برادر امام حسین را و غیر اینها از آنچه در کتب معتبره  
 بر دو فرقه روایت شده **و در کتب معتبره** بروایت متعدده واقع شده که آنحضرت بر  
 منبر میگفت سلوئی آن تفقد و نی یعنی پیر سید از من پیش از آنکه مرا یابد و بعد ازین میفرمودست  
 چیزی که شما از من پیر سید من از آنجا که هست ندانم **و در صحیح مسلم** روایت شده که آنحضرت  
 بر منبر فرمود پیر سید از کتاب خدا پرستی که نیست آیه از آیات قرآن که می دانم که در کجا مال  
 شده و پیر سید از فقها پس نیست فتنه گر آنکه می دانم پیشتر و آنرا می دانم اگر کسی را که در آن فتنه گشته شود  
**احمد بن حنبل** روایت کرده در مسند که بنو از اصحاب رسول محمد احدی که سلوئی گوید که علی بن  
 ابیطالب و دیگر روایت کرده در مسند از سعید بن مسیب که عمر بن الخطاب پناه میداد و تخته از مشکلی که  
 حل آنرا از علی بن ابیطالب نشیده بود و چراغین بنا شده و حال آنکه از او ان طفولیت تا او ان صلت  
 خیمه المرسلین با نهایت حفظ و دو کا و حدس صایب همواره در خدمت رسول محمد می بود و همیشه از آنحضرت  
 تربیت می یافت و آنحضرت نهایت سعی و اتمام در ارشادش بجای آوردند و بعد از وفاتش بمکه  
 رسیده بود که میفرمود لو کشف الغطاء ما ان ددت یقیناً حاصلش آنکه همچنان بر من حقیقت  
 امر روشن است که اگر پرده حجاب از میان برخیزد در ایمان من نیفراید و دیگر در زهد و چکس از اهل  
 خبرت مسکونست که غیر رسول محمد در ترک دنیا و گذشت از لذت آن مثل علی بن ابیطالب نبود  
 که همیشه بدینا خطاب میکرد و میگفت ترا سه طلاق داده ام و پیوسته سه انبان نان جورا که خوراکش  
 بود مهر میکرد که مباد احسین در آن روغن یا چیزی دیگر که فی الجمله لذت بخش داخل کنند و همیشه  
 تشنه بود و غلین از لیف می پوشید و خود لباس پاره شده خود را می دوخت و بند شمشیر خود را  
 از لیف میکرد **و دیگر** در عبادت با تفاق همه بغیر رسول محمد کسی از آنحضرت عابد تر نبود و استغفار  
 در عبادت بمرتبه بود که در عین نماز میکان از جسد مبارکش میکشیدند و خبردار نمی شد و از لباس  
 سجود بدن منورش مثل سینه شتر شده بود و همه کس او را پناهنده و عابد و مناجات را

از آنحضرت کس کرده اند و حاضرین در اخلاص این بود که فرموده و الله ما عبدك خوفا من ناك  
 ولا شوقا الي جنتك ولكن رايك امة للعبادة فعبدتك حاصلش آنکه بعبادت تو عبادت  
 نمودم ترا از ترس دوزخ و نه از خواهش بهشت و لیکن چون تراستی عبادت یافتیم عبادت کردم و در  
 در شجاعت با جمیع فرق اسلام از همه است اشیع بود و در تمام قطار و بلاد بر آنحضرت مثل منبر نشین  
 و در کثرت جهاد و قتل مشرکین بکس مثل آنحضرت نبود و هر کس از غزوات آنحضرت فی الجمله واقف  
 باشد می داند که این سخنان و عظمت ربانی است نه جسمانی در واقع کسیکه جبریل در شانش کافری  
 الا علی اسيف الا اذوالفقار نخواهد و رسول خدا در وصفش گوید لضربة علي يوم خندق  
 افضل من عبادة الثقلين کرا یا را که در شجاعت و فتوت با و برابری تواند کرد و لهذا در کتب مختار  
 روایت شده از عمر و حسن بصری که در حق آنحضرت گفته اند لولا اسيفه لما قدم على الاسلام  
 دیگر در سخاوت نزد همه کس مسلم است که آنحضرت اسخی از جمیع امت بود و در جان بخشی آن  
 داشت که در شانش نازل شد و من الناس من شري نفسه ابتغاء مرضات الله و فرست  
 نیش نیز بر عالمیان روشن است الحق کدام شرافت زیاده از این علم رسول خدا و زوج فاطمه  
 نیز اعلیها السلام بودن متصور است و همچنین در هر صفی از صفات کمال اعدای از امت با آنحضرت  
 برابری نمی تواند کرد و این بر ملاحظین احوال و اطوار سلف بسیار ظاهر است پس ظاهر شد که آنحضرت  
 افضل امت است و هر گاه افضل باشد خلیفه و جانشین رسول خدا آنحضرت خواهد بود زیرا که تقدیم  
 مفضول بر فاضل قبیح است فعلا **اصول دهم** در ذکر برخی از مطاعن داله بر سلطان امامت  
 خلفای نموده مشتمل بر چهار تذکره **تذکره اول** در مطاعن مشتمل که از آن جمله تخلف هر سه از  
 جلیش اسامه و باین این امر بر سبیل اجمال آنکه باتفاق ارباب سیر و فقیه حضرت رسول خدا در او  
 قریب بر جلت اسامه بن زید را امیر گردانید بر ابوبکر و عمر و عثمان و جمعی کثیر از مهاجر و انصار و حکم  
 فرمود تا سباحت فیلسطن بغیر از وند به سر داری اسامه و تا یکدیگر مبلغ نمود در بیرون رفتن ایشان  
 از مدینه و مطابق روایت رئیس متکلمین ایشان محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل در روایت میر سید  
 رستم از آمدی امام شیوای ایشان در شرح مواقف و غیره ایشان از علمای مورخین منسوب

لعن الله من تخلف عن مجلس اسامه يعني لعن كل واحد منكم تخلف عنه از شکر اسامه ایشان  
 بر سه بیماری آنحضرت را بهانه ساخته از مجلس اسامه تخلف نمودند که مبادا بعد از رفتن ایشان خلافت بمجلس  
 ابن ابیطالب قرار گیرد با آنکه بر همه ظاهر بود که آنحضرت بمقتضای آیه شریفه و ما یبطق عن الهوا ان  
 هو الا وحي یوحی هر چه میفرماید بوحی بانی است و همه کس با مورد باطاعت آن پس جمیع که امر رسول خدا را  
 نشنوند و معنی او عمل نکنند یقین است که صلاحت پیغمبر آخر الزمان ندارند و نیز ظاهر است که اگر رسول خدا را  
 بخلافت یکی از این سه راضی می بود در چنین وقتی ایشان را به بیرون رفتن از مدینه امر نمیفرمود  
 و آنها را تابع اسامه نمیکرد لیکن چون آنحضرت بر مانی الصمیمه ایشان اطلاع داشت آنها را به رفتن با اسامه  
 مامور ساخت و علی بن ابیطالب را نزد خود در مدینه نگاه داشت تا از باب شعور را متحقق شود که آنها قایل  
 خلافت نیستند و مگر کفر ایشان چه با اتفاق جمیع امت این بر سه بعد از در آنها که کافر بودند و بت می پرستیدند  
 شرف اسلام دریافته بودند و علی بن ابیطالب با اتفاق در طغی سعادت ایمان ممتاز گردید و نیز عقل سلیم  
 متحقق است که هر که سجد است کرده باشد قابلیت مرتبه رفیع خلافت رسول خدا را که نصف مرتبه نبوت  
 ندارد و آیه شریفه انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریعتی قال لا ینال عهد الظالمین  
 نیز برین دعوی بر مانت قاطع زیرا که بحضرت ابراهیم خبر داده که من گرداننده ام ترا از راه مردم  
 میشود و مقتدا و حکایت کرده از ابراهیم که از ذریه من نیز امام و پیشوا گردان و در جواب فرمود که نمی رسد  
 عهد من یعنی امامت بظالمان و مراد از ظلم ظالم در حین ظلم نیست چه ظاهر است که حضرت ابراهیم از برای  
 ذریت ظالم در زمان ظلم امامت را طلب نمیکند و نیز مراد منحصرا در آن ذریت که هر که متصف بصفه ظلم  
 شده باشد نیست و الا جواب مطابق سوال نخواهد بود پس مراد از آن با ذریه است که بالفعل صالح  
 و عادل باشد و در بعضی اوقات متصف بصفه ظلم شده باشد یا اعم از آن که اصلا متصف  
 بظلم نشده باشد و بنا برین جواب چنین میشود که امامت نیز سبب آن ذریه که متصف بظلم شده است  
 و در بعضی اوقات و هر که در بعضی اوقات کافر باشد ظالم نیز خواهد بود بمقتضای آیه و الا کافرو  
 هم الظالمون پس روشن شد که خلفائے که چندین سال کافر بودند متحق خلافت نیستند و اگر کسی گوید  
 مراد عهد نبوت است با آنکه معنی ظلم ظاهر آیه و قول اکابر مفسرین ایشان مثل صاحب کشاف و اشاعه

دوست بی فایده نیز همت زیر که هرگاه نبی جایز الظلم نباشد حلیفه نبی که نایب دوست و بعد از و در امت او  
 بهدایت خلافت و حفظ احکام دین مشغول است نیز باید که جایز الظلم نباشد چنانکه ظاهر است بر صاحب انصاف  
 و از مویات مثبت مقصود است آنچه خدا تعالی در سوره ابراهیم فرموده که ابراهیم در مناجات گفت  
 و اجنبی و بنی ان بعد الاصلانم رب انهن اضللن کثیرا آمن الناس فمن تبعننی فانله صنی  
 یعنی دور کردن مرا و فرزندان مرا از آنکه پرستیم بتان را ای پروردگار من بدستیکه بتان گمراه  
 کردند بتان را از مردم پس هر که پیروی من کند بدستیکه او از من است پس از اینجا ظاهر شد که از دین او  
 هر کس که بت پرستیده پیروی او نکرده و هرگاه پیروی او نکرده باشد از و نخواهد بود و هرگاه از و نباشد یقین  
 است که طلب امامت از برای او نکرده و نیز موید مطلوب است و آیت این مغازی از این مسود که سوگند  
 گفت انتهت الدعوة الی و الی علی لم یسجد احدنا فاط الصنم زیرا که حاصلش اینکه رسیدن و  
 علی عیثوایی و نهائی از برای آنکه بابت را هرگز سجده نکرده ایم پس اگر بت پرستی در بعضی اوقات منافات  
 نداشت با امامت رسول خدا این طور سخن نمیفرمود چنانکه ظاهر است **دیگر** ترک تحمیه و تکفیر و تقریه  
 رسول خدا کردن و همان لحظه بدون مشوره با اهل بیت رسول خدا و سایر اقربای آنحضرت در اتخاذ  
 سعی و تلاش نمودن زیرا که ظهور این امر از ایشان دلیلی است ظاهر بر عدم اخلاص و عقیده نهایت حرص  
 بر امارت و حکومت اگر نه چه معنی دارد که خیر المرسلین که بعضی کولال ما خلقت الا فلان است  
 بطغی و موجود گشته ایشان را از ذلک کفر و خواری جاهلیت بغیر اسلام فرار کردند و سالها در سب و  
 و هدایت ایشان متحمل زحمتهایی بی اندازه شود و همواره انواع شفقت و عنایت در باره شان بنمود  
 دارد و ایشان اصلا متوجه بغی و تکفیر خد مبارک آنحضرت نشوند بامر تقریه اشتغال نه نمایند و با  
 اهل بیت او که قرآن مجید از عصمت ایشان خبر داده مشورت نکنند با آنکه بر همه ظاهر بود که رسول خدا صحت  
 و اطاعت ایشان را اجر رسالت قرار داد و صلوة بر ایشان را جزو صلوة بر خویش گردانید و امت را  
 مکرر با طاعت ایشان مامور ساخت و فرمود که اگر اطاعت بایشان کنید هرگز فضاقت نخواهید افتاد  
 و خبر داد که ایشان با قرآن و قرآن بایشان است و نجات از اطاعت ایشان حاصل میشود و توسل  
 بایشان موجب رسالتی است و محبت ایشان باعث نجات است و همه را یقین بود که علی

بن ابیطالب در علم و زهد و شجاعت و رای و تدبیر و سایر کمالات از جمیع امت سر آمد بود و همواره  
از رسول خدا مفضل و پیشوا در حق او استماع می نمودند و مکرر شنیده بودند از آنحضرت که نسبت علی با من  
نسبت هر دو است بموسی و ایشان را خبر داده بود که علی با حق است و حق با علیست و میدانند که خدا  
در قرآن مجید اخوانی است و نفس رسول خدا گفته و رسول او را خطاب موی ممتاز گردانیده و او را  
برادر خویش خوانده و فرزندان او را فرزندان خویش دانسته و فاطمه زهرا را با او از زانی داشته و  
خبر داده که او دوست میدارد خدا و رسول را و خدا و رسول دوست میدارند و او را الحق اگر کسی بهر  
از انصاف و شعور مستقیم داشته باشد و خود را از تقلید و تعصب معرساند و یقین میداند که باعث  
برابر کتاب این قسم امور موجب ندارد بغير از حب ریاست و عداوت با اهل بیت و الا بمقتضای عرف و عادت  
و طور عقل و رعایت حقوق رسالت و یقین راه نجات و آئین وینداری و اجتناب از خطا و ضلال باستی  
که بعد از پرداخت امور لغزیت و بجهیز و تکفین رسول خدا با علی بن ابیطالب و سایر اهل بیت و اقارب  
آنحضرت مصلحت دیده بر تقدیر عدم نص خدا و رسول خدا بمشورت و صواب دید ایشان یقین خلیفه  
نمایند نه اینکه متوجه آیات و احادیث نشده و اصلاً بامر تقصیر نه پرداخته و از اهل بیت مصلحت ندیده  
از مردم برای خود و بیعت بگیرند و بعد از ان اهل بیت رسول خدا بگیرد و قهر و تکلیف بیعت نمایند عجیب  
که شیعه اهل بیت علما و ایشان را ملامت میکنند و میگویند چه معنی دارد سخن شما که امامت ابو بکر با جابر  
ثابت شده و خدا و رسول نص بر خلافت بیکس کرده اند و چرا رسول خدا با نهایت شفقت و رعایت  
نسبت بجال امت این چنین امر عظیم را مصلحت و اگر دارد ایشان از راه جدل میگویند امامت داخل در  
اصول دین نیست بلکه از فروع است و همچنین امری را اگر خدا و رسول خدا با اختیار امت و اگر  
محدود کرده و در امثال این مقام از راه تدبیر و عام فریبی آورده میگویند چون نهایت اتمام ثبوت  
امامت بود صحابه از در دینی که داشتند یقین امام را بر بجهیز و تکفین رسول و مشوره با اهل بیت او  
مقدم داشتند و بر هر ذی عقلی ظاهر است که در دین صحابه پیش از در دین پیغمبر و اهل بیت او نبود و  
صحابه را غم امت و فکرت پیش از ایشان نبود و همچنین نزد همه کس روشن است که اگر ایشان این  
مقدار صبر میکردند که بعد از کفن و دفن رسول خدا بمصلحت اهل بیت امر خلافت را انتظام دهند چه

مقدمه مرتب نمیشد و اصلا خلل در دین را پدید نیامد و چگونه چنین نباشد حال آنکه بعقیده همه ایشان در روز اول و دوم کار بیعت با تمام بر سرید و معجزانه بلاد اسلام را گشتی تاخت و تاراج کرد و نه کسی از مسلمانان بدست کفار اسیر شد و نه بر سر نه کسی سجون آورد و **بیکر** آنکه ابوبکر و عمر بواسطه اخذ بیعت از اهل بیت قصد سوختن خانه فاطمه را کردند **این خبر** به امام معتمد القول ایشان در خبر و رابع از کتاب عقد چنین گفته که امام علی و عباس پس نشستند در خانه فاطمه و ابوبکر عمر را گفت اگر اباکتبه از بیعت بر دور اگر پس عمر آتش افروخته تا خانه فاطمه را آتش فاطمه گفت یا این خطاب آمده که بسوزی خانه ما را عمر گفت آری و صاحب کتاب محاسن و انقباس **جواب** شرح موقوف ایشان در کتاب سقیه تیر قریب بهین مضمون روایت کرده **واقعی** که از اجله مشایخ قریب العهد ایشان است روایت کرده که عمر بن الخطاب با جمعی که در ایشان بود اسد بن احمید و سلمه بن اسلم آمد نزد علی و گفت بیرون آید و الا خواهم سوخت خانه را بر شما و **این خبر** که از معتمدین ایشان است در کتاب غرض نقل کرده که زید بن اسلم گفت من از آنکس می بودم که با عمر بن خطاب بهیمة بر در خانه فاطمه بود پس عمر بقاطمه گفت بیرون کن در خانه هست و الا خانه را با هر که در آنست خواهم سوخت و در خانه علی بود و فاطمه و حسین و جماعتی از اصحاب رسول خدا پس فاطمه گفت خانه را بر فرزندان من آتش خواهی زد و عمر گفت آری بخدا قسم مگر آنکه بیرون آیند و بیعت کنند تا اینجا بود مضمون روایت **این خبر** و مخبرین کثیر طبری شافعی صاحب تاریخ کبیر و تفسیر از مشایخ علمای ایشان در تاریخ خود ذکر کرده که عمر بن الخطاب بمنزل علی آمد و گفت که و اسد خواهم سوخت خانه را بر شما مگر آنکه بیرون آید بر ابعیت و **صاحب ملل و خلل** که از معتمدین علماست نیز روایت کرده از نظام معتزلی مشهور که عمر قصد سوختن خانه را کرد و طفلی بحسن نام از حضرت فاطمه زهرا سقط شد و بعلب المکه در آن روز از عمر بن الخطاب با حضرت رسید و **ابن ابی** که در شرح نهج البلاغه نقل کرده که در وقتیکه نزد او ستادم بقیعت کجی بن ابی زید بصری خواندم خبر آمدن زینب از مکه بخبر نه و در میان اسود و اورا به تیره و ساقط شدن حل از دو مباح کردن رسول خدا اخوان مبارکین اسود را ابوبکر نقیب گفت هرگاه رسول خدا مباح گرداند خون مبارکین اسود را از برای آنکه او زینب را ترسانید ماحل

این خبر از مشایخ علمای ایشان است روایت کرده و در تاریخ کبیر و تفسیر از مشایخ علمای ایشان در تاریخ خود ذکر کرده که عمر بن الخطاب بمنزل علی آمد و گفت که و اسد خواهم سوخت خانه را بر شما

از وساطت ظاهر حال این است که اگر رسول خدا زنده می بود هر آینه مباح میگردد این خون کسی را که طعمه  
 راز ساینده تا آنکه اسقاط محل نمود بعد ازین گفته که پس من گفتم با ابو جعفر نقیب که من از تو روایت کنم  
 آنچه جمعی میگویند که تر ساینده شد فاطمه و محسن از وساطت ابو جعفر گفت نه این را از من روایت  
 کن و نه تطلاتش را ای اهل انصاف و ارباب شعور به بینید که بواسطه حکومت خیره زده از این خطا  
 و این ابو جعفر نسبت بآل پیغمبر اخذ الزمان که ملائکه بنیاد می ایشان افتخار میکنند چه نوع ظلم و ستمی  
 بطهور آمده بروایت بزرگان و پیشوایان مخالفین و معجزات از نهایت رسوخ بر آئین ناشایسته بنی امیه و  
 شدت عقوبت و جهالت این چند ستمگران را خلیفه و امام می دانند و من بصدل الله فماله من هاد  
**دیگر** که نیت ایشان از سقانه کفار چنانکه در کتب ارباب سیر و دوفرنه مفسدان کور است که در جنگ  
 خنین بقوتی چهار کس نزد رسول ماند علی و عباس و ابوسفیان بن حارث و عبدالل بن مسعود و یقوت  
 ده کس علی و عباس و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث و ربیع بن ادش و پنج دیگر و باقی  
 مردم که از جمله ایشان خلفای ثلثه بودند عارفان بر خود پسندیده رسول خدا را در میان اعدا کین  
 گذاشتند و از جنگ روگردان شدند و همچنین در احد و خیبر چنانکه مخفی نیت بر و اتفاق ارباب  
 سیر و بر صاحب فطرت پوشیده نیت که تا اخلاص و اعتقاد نسبت برسول خدا ثابت است و رسوخ  
 در دین باقی است از هیچکس انقسم افعال شینه بطهور نمی آید در واقع صاحب قوتی که نسبت بکون  
 خودی فی السجده موالات و امیرش داشته باشد بر خود قرار نمیتواند داد که او را در هر سله گذاشته  
 خود راه سلامت پیش گیرد پس با وجود ارادت و عقیدت درست نسبت برسول خدا چگونه از کتاف  
 این چنین امر قبیحی توان نمود و از تعصبات رسوای بهره بضا و یک عفو دانند در سوره براه در  
 تفسیر آیه و یوم خنین اذ اجمعین که کشتارکم بواسطه اصلاح نامردی و گریز خلفای ثلثه نفعه در آن روز  
 بغیر از عباس و ابوسفیان بن حارث کسی نزد رسولی نماند و هیچ نیندیشیده از تکیب برسول خدا که با اتفاق  
 در حق امیه مومنان و سرور مردان فرموده که ابراهیم قنار بر هر که اندک مشوریه دارد ظاهر  
 است که در حق کسیکه خدا تعالی در قرآن مجید او را یاد کرده که نفس خود را فدا کرده از برای  
 خوشنودی خدا و جمیع خلائق از کافر و مسلمان و عجم و ترک و دیلم او را استیج ناس میدانند



و ملائکه از حلاوت او در عجب اند و جبرئیل در حق او گفته لا فتی الا علی لاسیف الا اذ و القطار  
 این قسم بیست و نیک گفتن بغیر از حاکم و جهات و عداوت موجب گیرند الله هم مع خلفاء  
 الفزارین ابی بکر و عمر و عثمان **مذکره دوم** در مطاعن مختصه با ابوبکر از انجمله آنکه منع  
 حق فاطمه زهر کرد و آل رسول را کاذب و فاین و جلیل دانست و بیان این قصه بر سبیل اجمال آنکه  
 بعد از فتح خیبر و نزول آیه وات ذی القعدة حقه که امر است بدادن حق ذی القعدة رسول خدا را  
 فدک را که دبی است از حجاز تلک حضرت فاطمه زهر آموه و در زمان حیات رسول در تصرف حضرت  
 فاطمه بود و بعد از رحلت آنحضرت ابوبکر حضرت فاطمه را از تصرف فدک مانع آمد پس آنحضرت  
 اظهار کرد که پیغمبر من نبشیده است ابوبکر سخی اورا نشیده از سید انسا عالمیان گواه طلبه مطابق  
 روایات مسکثره ابوبکر چهره صاحب کتاب سقیفه و فدک که همه اورا ثقة و مستحق و متوجه میدانند و در او  
 و اقدی و یا قوت جمعی شافعی صاحب کتاب معجم البلدان و بشرین و لید و ابن ابی الحدید و صاحب  
 تاریخ آل عباس و صاحب کتاب ملل نحل و عمر بن شیبه و اعتراف ابن حجر در صواعق بعد از آن فاطمه  
 امیر المؤمنین و ام ایمن را بگوایی طلبیده ایشان گواهی دادند انگاه ابوبکر گفت گواهی شوم در حق  
 زنت مسموح نیست چه محتمل است که برای جلب نفع خود گواهی دهد و ام ایمن نیز چون یک زن است  
 گواهی او اعتبار ندارد و باین وسیله فدک را از تصرف خیر النساء بیرون برده داخل بیت المال نمود  
 و بر وایت شیخ جلال الدین سیوطی شافعی در تاریخ خلفا ابوبکر اثر مخصوص خود ساخت و همچنین  
 عمر و چون غضب فدک بر عالمیان روشن بود لهذا از خلفای بنی امیه عمر بن عبد العزیز و از بنی عباس  
 ابوالعباس سفاح و مامون و غیره تا از اباد و لاد فاطمه تسلیم کردند **ابو هلال عسکری** در کتاب  
 اخبار الاوائل ذکر کرده که اول کسی که فدک را بفرقه فاطمه زد کرد عمر بن عبد العزیز بود و بعد از زمان  
 او از ایشان گرفته شد تا زمان سفاح اولی خلفای بنی عباس پس سفاح با ایشان باز داد و بعد از  
 سفاح از ایشان گرفته شد تا زمان مهدی بن منصور عباسی پس او نیز با ایشان باز داد و بعد از  
 مهدی از ایشان گرفته شد تا زمان همامون بعد از ان همامون با ایشان تسلیم کرد و **دشاه**  
**مقاصد** نیز در شرح کتاب مذکور گفته که در کتب تواریخ مذکور است که اولی عمر بن عبد العزیز

فک را با ولاد فاطمه باز داد و بعد از آن در سال دوصد و سبت از هجرت مامون بجا می نمود  
 تا فک را با ولاد فاطمه باز داد تا اینجا بود مضمون کلام شارح مقاصد و محلی از اینجا صاحب تاریخ  
 آل عباس درین باب ذکر کرده این است که بعد از آنکه جماعتی از اولاد حسن نزد مامون و قوی  
 فک کردند مامون جمع نمود و کس از علمای حجاز و عراق و غیر ایشان را و تا یک کرد که کتمان صواب  
 نمانده از متابعت حق و راستی سر نهی پس ایشان بروایت و اقادی و بشرین و لید و غیره نقل  
 کردند که بعد از فتح خیمه جبل ثبات ذالقیل بحقه نازل شد پس رسول خدا گفت کبیر  
 و چه چیز است حق او جبرئیل گفت فاطمه است که فک حق اوست پس رسول خدا فک را با حضرت  
 داد و در وقتیکه ابوبکر فاطمه را از نظر در فک مانع شد آنحضرت فرمودیدرم بمن داده است  
 و ابوبکر او را قبول نموده خواست تا درین باب چیزی نوشته فک را با حضرت باز درین خطاب  
 گفت از فاطمه بنیه طلب کن پس ابوبکر از آنحضرت بنیه طلبید و آنحضرت امیر المؤمنین و ام ایمن و  
 اسمانیت عیسی را گواهی آورد پس ابوبکر بر طبق این چیزی نوشت تا فاطمه حضرت در حق خود نماید  
 آنگاه عمر شیده نزد ابوبکر آمد و از ابوبکر صحیفه را گرفت و نوشته را محو ساخت و گفت فاطمه زنی است  
 و علی بن ابیطالب شوهر اوست غرضش جلب نفع است از برای خود و مجرد شهادت و وزن خود  
 اعتبار ندارد و ابوبکر نیز قول او را قبول نموده حضرت فاطمه را از آن اعلام نمود آنگاه حضرت فاطمه  
 قسم یاد کرد که ایشان گواهی بر استی داده اند و باین گفت شما شنیده اید از رسول خدا که گفت  
 اسمانیت عیسی و ام ایمن از اهل جنت ایشان اعتراف کردند که شنیده ایم و معتمد حق آنحضرت  
 را ندانند پس از ایشان آزرده شده قسم یاد کرد که سکایت هر دو را نزد رسول خدا نخواهم کرد و  
 چون بار شد وصیت کرد امیر المؤمنین را تا نگذارد که ابوبکر و عمر بر آنحضرت نماز کنند و روز دیگر  
 مامون نیز از کس از علما و فقها جمع کرد و بعد از مناظره بر استحقاق فاطمه اتفاق نمودند بعد از آن  
 مامون از ایشان فضایل علی ابن ابیطالب پرسید و ایشان برخی از فضایل آنحضرت ذکر کردند  
 چنانکه مذکور است در رساله مامون و همچنین از فضایل حضرت فاطمه پرسید و همه فضایل جلیل  
 روایت کردند و ام ایمن و اسماء رسید گفتند رسول خدا فرمود که این هر دو از اهل جنت اند

پس مامون گفت چگونه می کنید که علی باین فضایل و زهد و روح بغیر حق شهادت دهد یا آنکه با آنهمه علم نداند که شهادت حق در حق فاطمه اعتبار ندارد و همچنین کدام عاقل تجویز میکند که فاطمه با طهارت و عصمت و سیده نساء عالمیان بودن چنانکه شمار و آیت کردید طلب غیر حق خود کند و خواسته باشد که مال جمیع مسلمانان را بظلم منصرف شود و بعد از بسیار ازین قسم سخنان صواب مامون حکم کرد

تا فک را با ولاد فاطمه دادند و فرمود تا درین باب رساله نوشتند و امر کرد که در سویم حج انرا بر مردم بجا آورند و آن رساله را اصحاب تاریخ در تالیفات خود ذکر کرده اند **صاحب الکبدان**

بعد از آنکه گفته فک دبی است از حجاز واقع در دور و زه مدینه و از رسول خدا ابو ذر و فاطمه گفت رسول خدا آن را بمن داده و ابو بکر از و شاید طلبید ذکر کرده که عمر بن عبد الغفر فک را بورثه فاطمه باز داد و بعد از وی ابو العباس سفاح و بعد از وی مهدی بن منصور و بعد از ایشان مامون نیز در زمان خود بایشان باز داد و امر کرد تا از برای ایشان سجلی برداخته و بر مامون خوانند

پس و علی خراسانی درین باب گفت **صاحب وجه الزمان قد تفتحک** و مامون هاشما

فد کا تا اینجا بود مضمون کلام صاحب معجم الکبدان حاصل معنی شعر آنکه زانده از نشاط خندان شد به سبب رد مامون فک را به بنی هاشم و چون سیده نساء عالمیان دید که ایشان دیده و دانسته از زو جسد و عباد کذب آل معصوم حضرت نمود و حق ایشان را بعنف تصرف کردند لهذا بار فک را برای اتمام حجت بعنوان وراثت مسلم البتة مسلمان بود و دعوی نمود چنانکه روایت کرده اند

**بخاری و مسلم** در صحیحین خود که فرستاد فاطمه نزد ابو بکر و طلب کرد میراث رسول خدا از

آنچه داده بود رسول خدا در مدینه و فک و آنچه باقی مانده بود از خمس خیمه پس ابو بکر ابا نمود و گفت

برشیکه رسول خدا گفت لا نورا ما ترکناه صدقه حاصلش آنکه از ما پیغمبر ان میراث برده

نمی شود آنچه را باز گذاشته ایم صدقه است و بعد ازین چنین روایت کرده اند که پس فاطمه غضب

کرد بر ابی بکر و دوسر گزید و دیگر سکون نشد با و تا آنکه بعد از شش ماه رحلت نمود و چون فوت شد

علی بن ابیطالب آنحضرت را در شب مدفون ساخت و رحمت خدا و ابی بکر را در ترفین آنحضرت

ای اهل انصاف و صاحبان فطرت مستقیم نظر کنید که امام ایشان چگونه از عهده اجر رسالت

بیرون آمد و بچه نوع وصیت پنجم آخر الزمان را در حق عترت او بجا آورده و حرمت سلاله نبوت  
 را چه قسم نگاه داشت و اهل بیت مطهر از رجس را که قرآن بایشان و ایشان با قرآن اند و تمسک بایشان  
 موجب نجات است بچه ظلمی متهم ساخت در واقع که ام بی آثر نم عنود و امیدارد که قره العین رسول  
 که خدای از عصمتش نیر داده و در کتب صحاح فریقین رسول خدا سیده نسا اهل جنت و بقیعة خود  
 خوانده و آزار او از آن گذشته خواسته شد که حق جمیع مسلمین را بظلم تصرف نماید و مرتضی علی با آن  
 همه فضایل که در سونخاد باره او شهادت اند چنانکه بعضی از آنها مذکور شد در اصول سابق و آن  
 تقدس و کمال و علم و زهد و ورع و سخا و مجاہد و گذشت از لذات نفسانی و زخارف  
 دنیوی که نزد جمیع فرقان مسلم است برای نفع خود حضرت فاطمه را از امر ماصواب مانع نشود و باین  
 اعتقاد نموده گوئی با حق نیز بدین معنی با بدین قیاس اجمالی هر که ادنی شعوب باشد میداند  
 که ظهور این امر شنیع از ابوبکر بغیر از حد و عناد و وحشت ذاتی هیچ موجبی نداشته چنانکه در کتب علما  
 اهل بیت بطریق تواتر بصحت رسیده و آنچه را حضرت امیر در ترویج البلاغه در نامه که بعمان بن خنیف  
 که از قبل آنحضرت والی بصره بود مندرج ساخته مصدق مظلومست و آن اینست کانت فی الینام  
 فذلک من کل ما اطلتہ السماء مخسدا علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس  
 آخرین و نعم الحکم الله یعنی بود در دست فذک از اسیمه سایه انداخته بر آن آسمان یعنی در  
 تمام روی زمین ما را همین فذک بود پس حسد بر دند بر آن نفسهای جمعی یعنی ابوبکر و تابعش و در  
 گذشته از آن بخواهیم دی قومی دیگر یعنی آل رسول خدا را و خدای تعالی خوب حکمت و متعصبان  
 نبی اسیمه پرست بواسطه اصلاح فعلی بر ابی بکر گاهی تا در عصمت رسول خدا حرف میدارند تا بعلنی  
 و فاطمه چه رسد و شکی نیست که تجویز عدم عصمت در حق رسول آخر الزمان و کمال این چنین  
 خیانت و ظلمی در باره حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه را اگر محض است پس دستداران  
 ابی بکر در حقیقت خود را و او را بر دو تکفیر کرده اند و گاهی میگویند اگر چه ابی بکر میدانت که ایشان  
 راست گو و معصوم اند لیکن اسیمه کرده موافق شرع است و التزام کرده اند که اگر پیشتر نیز  
 دعوی کند از و بنیه باید خواست هر چند نزد قاضی یقین العصمت باشد و چشم پوشیده اند از آنکه

فایده مینه حصول طل است از برای حاکم و لهذا اقرار اقوی است از مینه پس در وقتیکه حاکم جرم بعد  
 قولی داشته باشد دیگر طلب مینه بمعنی است و خلافت بدین معنی عقل جمع عقلا است و لهذا در کتب  
 فریقین روایت شده که انوعابی بر سونجندام دعوی قیمت شتر می کرد و آنحضرت با عرابی فرمود که قیمت  
 شتر را بتو داده ام پس عرابی از آنحضرت مینه طلب کرد و آنگاه خریمین ثابت زد و الشهادتین را بخاک  
 و گواهی داد پس رسول خدا خریمه را گفت از کجی دانستی که من قیمت آن را داده ام خریمه گفت  
 اگر چه من حاضر نبودم لیکن گواهی دادم ازین جهت که تو رسول خدائی و با تو ایمان آوردم پس آنحضرت  
 خریمه را گفت شهادت ترا بمنزله دو شهادت گردانیدم و باین سبب لقب بذی الشهادتین بخت  
 پس ظاهر شد که این قسم جواب نیز نقص است بر حاکم ابوبکر و تابعانش و بر سر عاقل مصطفی و دشمنان  
 که آنچه در مرتبه دوم ابوبکر از رسول خدا روایت کرده کذب اقرار است اما اولاً از برای  
 آنکه اگر این سخن راست بود بایستی که رسول خدا از آن را بجای فاطمه و فرزندان ایشان بگوید  
 زیرا که در اثبات تعلق بایشان داشت و اختصاصی که ایشان را با آنحضرت بود دیگر را نبود با اتفاق  
 پس معنی دارد که رسول خدا با نهایت اشفاق و عطوفت که نسبت بایشان داشت و بمقتضای  
 آیه تشریف و الذر عشیتک الا قیلین مامور شده بود باز از آن قارب و همیشه در تعلیم و ارشاد است  
 خصوص علی بهیچ وجه منجر نسازد تا آنکه قره العینش حضرت فاطمه زهرا و دایه و ابن عم و برادرش  
 علی بن ابیطالب نزد یکان یکان متهم باندانی و ظلم شوند العیاذ بالله **بخاری** در صحیح خود  
 روایت کرده که امام حسن در ایام شیر خواری خدای صدقه در دامن انداخت پس حضرت رسول  
 او را از آن منع نموده فرمود الم تعلم ان الصدقة حرام علینا یعنی ای تو نمیدانی که صدقه  
 بر ما حرام است تا اینجا بود مضمون روایت بخاری و برین مناقشه دارد آورده اند که چون در  
 زمان امام حسن طفل غیر مکلف بود چه حضرت خنین فرموده **شیخ ابن حجر عسقلانی**  
 مقدم که از مشایخ علمای ایشان است در شرح بخاری در جواب ازین مناقشه منکرم بصلوات  
 شده گفته از برای آنکه امام حسن در آن وقت نیز مطالعه لوح محفوظ میکرد پس هرگاه آنحضرت امام حسن  
 را در شیر خواری مانع شود و بگوید تو نمیدانی که صدقه بر ما حرام است و دانایان ایشان اعتراف

گفت که آنحضرت در ایام رصاع مطالعه لوح محفوظ میکرد چگونگی مرتضی علی که باب دین علم است و همه  
 روایت کرده اند که او اقتضا و اعلم امت است و جمیع اصحاب مسائل از او استفادہ می نمودند و  
 رسول خدا در باره او در حدیث وارد در شان حسین فرمود که ابوهای خیر منها علم میراث نبوت  
 از انبیا داشته باشد در سوختن چو آنحضرت را و فاطمه را خبرند ازین معنی و انانیا بود  
 آنکه صریح معنی لغت کلام ربانی است چنانکه فرموده و وراثت سلیمان داود و نیز از ذکر کلمات  
 نموده که در حین طلب فرزند گفت انی حق الموالی من وراثتی فیه من لدنک و یلایشی  
 و میراث من ال یعقوب و اجمعه بر بی رضا یعنی ظاهرش آنکه من میراثم از بنی اعمام خود  
 که بعد از من خواهند بود پس عطا کن مرا فرزندی که میراث برد از من و از آل یعقوب و برگردان  
 ای پدر در دگر من او را راضی و صالح و خفی نیست که اگر آیه را بطاهر حل کنند و تکلف کرده بگویند  
 که مراد وراثت در علم و نبوت است معنی آیه پسندیده نخواهد بود بواسطه آنکه بنی اعمام ذکر یا  
 اگر استحقاق مرتبه داشته پس چرا او شواسته باشد که با ایشان برسد و اگر نداشته بقیض  
 حاصل بود که با ایشان نمیرسد پس ترسیدن از پیغمبر شدن بنی اعمام معقول نخواهد بود در واقع پیغمبر  
 چرا پسند از آنکه دیگری از ایشان او بعد از او پیغمبر شود و نیز هر گاه مراد وراثت در علم و نبوت  
 باشد و اجمعه بر بی رضا لغواست چنانکه ظاهر است نزد ذوق سلیم زیرا که رتبه پیغمبری که در  
 اول خواسته فوق این مرتبه است و لهذا در تفسیر نیشابوری شافعی مسطور است که روایت شده  
 از ابن عباس و حسن و ضحاک که مراد وراثت در مال است و ازینجاست که در بحیث از یکست  
 از باب میراث روایت نشده که اولاد انبیای سابق از ابای خود میراث نبرده اند و نیز هر دوی شعور  
 میداند که درین قسم آیات وراثت در علم مراد بود باینکه ظاهر باشد بر علی بن ابیطالب که  
 بعضی رسول خدا قرآن با او است و او با قرآن تابع و خوض کوشش و با اتفاق اعلم آیات قرآنست و  
 همچنین بر حضرت فاطمه علیها السلام و حال آنکه خلافت ظاهر بود و الادعوی وراثت مال رسول  
 نمیکردند و این دلیل است ظاهر بر آنکه مراد وراثت در مالیت و منقش مبارکه محض است  
 و انکس که از تعصب گفته اگر مراد وراثت در مال باشد لازم می آید که راستی باشد

چیزی پیش از ذکر یا از دنیا رفت سخنش از عدم متبع و تامل ناشی شده از برای آنکه در کتب علما  
معتبر ایشان مثل کشف و تاریخ طبری مذکور است که یحیی بعد از ذکر یا کشته شد و بعد از آنجا  
بر خودش نیز وارد است زیرا که از دعای ذکر یا که فرمود آنی خفت المولی من و برای ظاهر است  
که او فرزندی را طلب کرد که بعد از او میراث از او ببرد و گرنه من و برای یحیی خواهد بود پس برین تقدیر  
یحیی میراث پیغمبر را نیز بعد از ذکر یا نبرد پس دعا ذکر یا مستجاب گشته باشد و قطع فطر از جمع  
براسته بر هر که اونی تمیزی دارد ظاهر است که هیچ دوستی و دشمنی از او ساطع ناس بعد از فوت ایشان  
خود نسبت با ولاد و اقارب او این طور سر نمیکنند بلکه آنچه از دستش می آید از مهر بانی و رعایت  
نسبت با آنها بجای می آرد چنانکه مستور نسبت برار باب فتوت پس بر تقدیر محال که فدک از حضرت فاطمه  
نبود اگر ایشان بمقتضای مروت و عطوفت با سلام نبوت و رعایت حقوق پیغمبر آخر الزمان بقدر  
مقدور در استرضای سیدة النساء میگوشتند و از مسلمانان التماس میکردند تا قلیبی که از حضرت  
رسول مانده بذریع پیغمبر آخر الزمان و اگر از ند چه خلل در دین راه می یافت یقین حاصل است

که همه اهل اسلام باین رضامیدادند و از حصه خود بطوع و رغبت می گذشتند و این ابی  
**الحدید** روایت کرده در شرح نهج البلاغه که ابو العاص بن برقع شوهر زیب که بزعم  
اهل سنت دختر رسول خدا است از خدیجه در جنگ بدر امیر شد و چون اهل که فدای اسیران خود را  
فرستادند و زیب نیز فدای ابو العاص را فرستاد و آنچه زیب فرستاده بود قلابه بود که خدیجه مادر او  
در وقت زفاف ابو العاص با و داده بود پس چون رسول خدا ان را دید رقت بسیاری کرده از  
مسلمانان درخواست نمود تا ابو العاص را سر داده و آنچه زیب فرستاده بود با و باز فرستادند  
بعد از این ابن ابی الحدید گفته که خواندم این روایت را به ابی جعفر نقیب یحیی بن ابی رزید بصری  
پس نقیب گفت دیدی که ابو مکرم و عمر باین مقام رسیدند آیا تقاضا نمیکند شریع مکرّم و احسان  
خوشدل ساختن فاطمه را بشک بر تقدیر که فدک از فاطمه نود چه شد اگر ایشان از آن  
مسلمین برای او بطریق بهی میگردفتند آیا کمتر بود مرتبه فاطمه از مرتبه زینب و عالی آنکه فاطمه سید  
انسا و عالمان است تا انجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید اسحق بر که اندک انصافی داشته

و از اطوار بنی امیه خود را در رد و بدین سید اند که از حج مسلمان را نسخ العقیده این قسم  
 افعال قبیحه نسبت بآل رسول صادر نمیشود **مهر** اما ورنه آید روی اعتقاد حق زیر  
 حوزون و دین پیغمبر داشتن نعم المحکم الله والرعیکم محمد و المومنین علیهم الصلوة والسلام  
 گفته اند اگر فک حق حضرت فاطمه بود بایستی که حضرت امیر در ایام خلافت در انصرف خود آرد  
 حرف شان ناشی نشده مگر از قلت تدبر و قبح زیر که شیخ الحدیث محمد بن بابویه در اوایل کتاب  
 علی روایت کرده باشد از ابراهیم کرخی که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که  
 چه اگر گفت حضرت امیر المومنین فک را در ایام خلافت خود انصرفت در جواب فرمود بواسطه  
 اقتدار رسول خدام زیر که عقیل بن ابی طالب خانه انصرفت را در که فروخته بودی در خانه  
 انصرفت و چون که فتح شد گفتند یا رسول الله چرا رجوع بخانه خود نمیکنی انصرفت گفت  
 انا اهل البیت لا نستجمع شتای خذنا من اهل بیت رسالتیم باز نمیگیریم آنچه  
 را از ما بظلم گرفتند و **بکر** روایت کرده از علی بن فضال که گفت پرسیدم از حضرت امام  
 موسی کاظم ع که چه اگر گفت امیر المومنین در وقت خلافت خود فک را منصرف نشد انصرفت  
 فرمود لا انا اهل البیت لا یأخذ حقنا من ظلمنا الا هو یعنی از برای اهل بیت  
 رسالتیم نیکو و حقوق ما را از کسی که بظلم حق امی بر الا خدا تعالی و قطع نظر از این جواب صحیح  
 بر همه مخالفین محقق است که هرگاه <sup>امیر المومنین</sup> از آن بر طرف کردن آئین بدی از خلفای فاسد میگردد  
 مردم باطل پرست همه فریاد و غوغا میکردند چنانچه روایت شده در کتب و تحقیق که چون  
 در کوفه حضرت امیر مردم را از نماز تراویح در رمضان که از بدعت عمر است منع فرمود  
 همه بر در مسجد فریاد برآوردند که واه عمر آه پس حضرت امیر که دینار است طلاق داده بود از برای  
 کوتاه شدن زبان بدگویان از مثل فک در گذرد چه استبعاد خواهد داشت **در پیغمبر**  
**بخاری** و جمع بین الصحاح الستة در باب مناقب حضرت فاطمه روایت شده باشد  
 از رسول خدا که گفت فاطمه بضعة منی سیده لنا اهل الجنة یعنی فاطمه بهترین  
 زنان جنت است و در جمع بین الصحاح الستة نیز روایت شده در باب



منافقت حضرت فاطمه در صحیح ابی نوا و در رسول خدا ام بفاطمه گفت الا ترضین ان تکولی سیدة  
 نساء العالمین او سیدة نساء هذا الامة یعنی آیا راضی نمی یافاطمه که بوده است  
 بهترین زنان عالم و در صحیح مسلم روایت شده از عائشه که رسول خدا گفت یا فاطمة  
 الا ترضین ان تکولی سیدة نساء المؤمنین او نساء هذه الامة و تعلی  
 نیز روایت کرده در تفسیر این سخنهایم و غزالی در احیای علوم در باب فریم  
 سبیل و حب مال روایت کرده حدیثی از عمر ابن عبدین مشتمله آنکه خدا بفاطمه گفت اناک سیدة  
 نساء اهل الجنة و در صحیح مسلم و صحیح بخاری و جمع من الصحیح  
 و جمع من الصحاح استناد در روایت شده از رسول خدا که گفت فاطمة  
 بضعة منی من اعضبها فقد اغضبنی یعنی فاطمه پاره از من است هر که غضب کرد او را  
 پس به تحقیق که غضب کردم او را و در مشکات از متقی علیه بخاری و سلم و تجرید در علم  
 حافظ ابو نعیم روایت شده از رسول خدا که گفت فاطمة بضعة منی من یربیها یربی ما یربیها  
 و یؤدبها ما ؤدبها حاصلش آنکه تهمت بر و تهمت بر من است بر بخاندان او بر بخاندان من است پس ازین احوال  
 مذکوره متحقق گشت که بر بخاندان و غضب سیدة نساء عالمیان اوفیت و غضب رسول خدا است و آنچه از صحیح بخاری  
 و مسلم و غیره ما قبل ازین تحریر یافت دانسته شد که ایشان حضرت سیدة نساء را بغضب آوردند و بر بخاندان  
 تا آنکه در حیات خود بایشان مسلک نمشد و اذن نداد که بعد از رحلت بر آنحضرت نماز کنند و بر وایتی که از  
 مردویه در مناقب ذکر کرده آنحضرت چندان سکایت نداشتن کرد که هیچ شهنوده را شبته نمی ماند در نفاق  
 صریح ایشان و خدا بیتی عالی در قرآن مجید فرموده که الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله  
 فی الدنیا و الاخرة اکنون باید دید که از نمقدمات چه نتیجه حاصل است از برای آنکه حرمت سلاله نبوت  
 نداشته فاعتزوا باولی الابرار و دیگر مغرول گشتن از بردن سوره برات و خواندن بر این  
 حج احمد حبیل در مسند روایت کرده با سند از علی ابن ابیطالب باین مضمون که چون نازل  
 شده آیه از سوره بقره خواند رسول خدا ابو بکر را و او را بایات مذکوره بگو فرستاد تا بر اهل که بخواند  
 و بعد از آن خواند مرا و گفت در باب ابو بکر را و هر جا که باور رسید مگر آیات مکتوبه را از و و بهر اینها را

و بر اهل که بخوان پس رسیدیم با ابوبکر و اگر قسم از آیات را پس برگشت ابوبکر بسوی رسول خدا و از سبب  
 آن پرسید باین مصنفون که یا رسول الله آیا نازل شد در حق من چیزی که رسول خدا گفت: لیکن جبریل  
 آمد بسوی من و گفت: کن یوحی عنک الا انت او حمل منک حاصلش آنکه باید هرگز نرساند احد  
 از تو مگر خودت یا مرد از تو باشند و بیکر روایت کرده از انس بن مالک که رسول خدا فرستاد ابوبکر  
 را با برادره بسوی اهل که بعد از آن فرستاد و از و باز رسد و گفت: لا یدعی الی الا حمل من اهلیت  
 یعنی باید که خبر دانی اگر مرد از اهل بیت من پس فرستاد علی را و در صحیح ابی داود و صحیح  
 ترمذی و جمیع من الصحاح المستدرکة و تفسیر بر آن روایت شده با سند از ابن عباس  
 مشتمل بر آنکه رسول خدا فرستاد ابوبکر را و آمد که در موسم بخواند بر اهل که بعد از آن علی را از پی  
 او فرستاد و چون به ابوبکر رسید از رسول خدا نوشته بود و داد و در آن امر شده بود که علی بخواند این  
 کلمات را و مرقوم بود که فانه لا یبلغنی ان یبلغ عنی الا رجل من اهل بیتی یعنی من را در منزلت  
 که رساند از من مگر مرد از اهل بیت من و در صحیح ترمذی در جامع الاصول روایت کرده از  
 انس که رسول خدا فرستاد برادره را بانی بکر و بعد از آن او را طلبید و گفت: لا یبلغنی الا احدان یبلغ  
 هذا الا رجل من اهلی پس خواند علی را و با و داد و در صحیح بخاری نیز روایت  
 شده در ستم عورت که رسول خدا علی را از پی بکر فرستاد و امر کرد تا علی برادره را بخواند و  
 تعلیمی نیز در تفسیر سوره برادره روایت کرده با سند و مشتمل بر آنکه فرستاد رسول خدا ابی بکر را  
 با آیات سوره برادره تا بخواند بر اهل موسم و بعد از رفتن ابوبکر علی از پی او فرستاد و چون با و  
 رسید برادره را او فرود گرفت پس برگشت ابی بکر و از سبب رسید رسول خدا گفت: لا یبلغ عنی  
 عینی او در جل منی و اخطب خاله هم نیز روایت کرده مشتمل بر آنکه بعد از گزینش  
 ابوبکر و از سبب رسیدن رسول خدا گفت: امت ان لا یبلغها الا انا او حمل منی یعنی ما  
 شده ام با آنکه نباید برساند اگر من یا مردیکه از من باشد **تعلیمی** اکنون باید نمود که هرگاه خدا  
 و رسول را راضی نباشد که شخصی چندان قرآنی را در حیات رسول خدا بر طایفه از امت بخواند پس  
 بعد از رحلت رسول خدا جمیع امور دین و دنیا سی تمام خلافت را چگونه باید و میگرداند و چون را

می شوند که صاحب اختیار جمیع نفوس و حامی دین و حافظ قرآن و احکام نبوت و رهای کافه امت بوده  
باشد و آنچه مخالفین در جنس پوشی این امر گفته اند که باعث بر عزل ابوبکر رعایت عادت عرب و تقوا  
جاءه بود که در شکست و بخت عهد و پیمان اعتبار نمی کردند مگر بسختی انفس که صاحب عهد است یا کسیکه  
از خویشان او باشد محض تر و پیراسته بواسطه آنکه اگر چنین بود مناسب نبود که رسول خدا بگوید جبریل  
آمد و بمن خبر داد و من از جانب الله مامور شده ام و مناسب نبود که مخصوص خود ساخته بگوید باید  
که نه سازد از من تا آخر بلکه مناسب آن بود که بگوید بواسطه آنکه عرب از صاحب عهد و اقارب او بدگرایی  
اعتبار نمی کنند و این نهایت ظهور دارد بر صاحب فوق سلیم و نیز بر آنحضرت که در مکه نشو و نما یافته  
بود و بجهت تأیید ربانی مطالعه لوح محفوظ میکرد و همچنین امر ظاهر که مخفی نبود پس چرا ابوبکر را در اول  
سیف دستاد و نیز آنحضرت همواره با مرآه الهی بر خلاف عادت جاهلیت عمل می نمود و ارسال برات  
نیز بعد از آن بود که قریش نقض عهد رسول خدا کرده بحاجت نبوبکر برنی خراجه تاخت آور و نزد  
و در خصوص آیات برآه که ایشان را فرستاد امر شده بود و بقتل و گرفتن مشرکین بعد از ماههای  
حرام از آنچه مرتضی علی را بان مامور ساخت که در مکه بمردم بگوید منع مشرکان بود از دخول در  
کعبه و حج گذاردن ایشان پس دیگر چه ضرورت بود که آنحضرت متابعت عادت جاهلیت نماید  
و نیز ازین قرار باینست که آنحضرت عم خود را عباس که نزد قریش شیخی موقر بود با ایشان ساق  
امیزش داشت بفرستادن مرتضی علی که در حد اثن سن بود و بواسطه کشته شدن خویش و  
قبیل قریش بدین آنحضرت و فرط مقاتله اش با کفار و نهایت حمایتش در دین و ملت همه او را  
و دشمن میدانستند چنانکه ظاهر است پس ظاهر شد که این قسم سخنان بواسطه تعلیم حال ابوبکر  
و اخفای منزلت علی بن ابیطالب گفتن شاید بر نهاد و سفاقت و ایمان اهل خلافت و برابراب  
هدایت مستور نیست که غرض اصلی خدا و رسول و تقیه بود و عدم استحقاق ابوبکر مرتبه جلالت  
را چنانکه دانسته شد و الله المنور لقلوب الطالبین و مکر عارف نبود با حکام دین بجهت آنکه  
نشانت کلام را که عبارت از کسیکه نه بدرد داشته باشد و نه پیر چنانکه روایت شده در کتب  
فریقین که پرسیدند از او کلام را چون نمیدانست ساکت شد و بعد از زمانی گفت میگویم من در

از پیش خود اگر صواب گویم از خدا است و اگر خطا گویم از شیطان و ندانست میراث جده را چنانکه روایت  
 شده در کتب فریقین که بر سید از جده از میرانش او در جواب گفته نیا فهم از برای تو چیزی در  
 کتاب خدا و سنت رسول تا آنکه او را خبر کردند میخیزد و محمد بن مسلم که رسول خدا جده را سید داد  
**و دیگر** فخری پسلی را در کتب نبوت و حال آنکه رسول خدا با اتفاق علمای ایشان بنی از آن کرده و فرمود  
**لا یعذب بالنار الا رب النار** و بید دست چپ در درگاه آنکه با اتفاق دست راست را با  
 برید و دانایان ایشان در امثال این مقام میگویند ابو بکر مجتهد بود اگر بعضی مسایل را غلط کند  
 یا نداند چه میشود و هیچ تامل نمیکند بر فرضیکه مجتهد باشد آخر این چنین مجتهد است که این قسم مسایل ظاهره  
 سهله الحصول را نمیداند و هر گاه مجتهدی این قسم مسایل را نداند دیگر چگونه قابلیت خلافت بخیر  
 آخر الزمان دارد و حال آنکه بدیهه عقل متحقق است که امام باید عالم بمعارف ربانی و حقایق فقهیه  
 و حلال هر امر مشکل و دانی بر آیه از آیات ناسخ و منسوخ و حکم و تشابه و موقت و غیر موقت و  
 مجمل و مفصل بوده باشد تا حفظ احکام دین و ملت و رعایا امت تواند بود **و دیگر** در کتب فریقین روایت  
 شده که عمر در حق او گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة و فی الله شرها فن عاد الی مثلها فاقولوه  
 یعنی بود بیعت ابو بکر بی اندیشه ناشی از خطا گاه داشت خدا تعالی شر از افس هر کس رجوع کند بمثل  
 آن بیعت بکشد او را **و در روایت** جمع من الصیحین از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند عمر بن  
 خطاب باین عبارت واقع شده انما کانت بیعة ابی بکر فلتة و تمت اکلا و انها قد کانت کذلک  
 و لکن الله و فی شرها یعنی بود بیعت ابو بکر امری بی اصل ناشی از عدم تدبیر و اصابت را که با تمام  
 آگاه باشد و بداند که تحقیق چنین بود ولیکن خدا تعالی نگاه داشت شر از او در آخر این روایت  
 بعد از چند روز که عمر حکایت از روز مقیفه کرده باین مضمون گفته که هر که بیعت کند با دیگری بدون  
 مشورة مسلمین آن بیعت بیعت نیست و حق آن دو نفر کشتن است **و دیگر** آنکه خود اعتراف کرده و در حق  
 خود گواهی داد و گفت اقبلونی و لست بخید که و علی فیکه یعنی و اگر دیدم مرا زیر که من بهتر از شما  
 نیستم و حال آنکه علی در میان شماست موافق روایت ابن ابی السد مد و قاسم بن سلام صاحب کتاب اموال  
**و در روایت** ابن حجر از احمد بن حنبل چنین مذکور که ابو بکر گفت انما انا کثیر و لست بخیر

من احد گم و در امثال این مقام زمانی از اضطراب و رنج میزند و گاهی خاطر را باین قلی میزند  
 که او کسر نفس کرده و نمیداند که امام باید که در روس منابر بحالات خود را ظاهر سازد و بر امت تائید را  
 بشان او بهم رسد و بقول او عمل کنند آنکه مردم را از خود بی اعتقاد سازد و در واقع در منبر مسجد که  
 موضع ارشاد خلایق است این طور شکست نفسها چه معنی دارد **دیگر** آنکه در کتب فریقین روایت شد  
 موافق روایت عبدالحی رمضانی شیخ معتز ایشان در کتابش که مسماست بمعنی در امامت و موافق روایت  
 ابن حجر از احمد حنبل که ابو بکر گفت اذ ارا یتیمی استفت فاستفتی و اذ اذغت فقوی فی واعلمی  
 ان لی شیطانا یعتز بی فاذا رایتمو فی عصیت فاجتنبو یعنی چون ببینید مرا که براه راست میروم  
 متابعت کنید مرا و چون از راه بیرون روم و گمراه شوم براه باز آید مرا بدرستی که مرا شیطان نیست که  
 از راه بیرون میبرد پس چون ببینید که عصیان کنم از من احتراز کنید **و موافق** آنچه ملا علی  
 قزوینی در شرح تخرید ذکر کرده باین طریق گفته اند لی شیطانا یعنی فایده استفت اعینو  
 و ان عصیت اجتنبو و معانی همه روایت نزدیک بهم است **دیگر** از نقلش آنکه با اتفاق خالد بن  
 ولید را بواسطه زکوة به قبیله مالک بن نویره فرستاد و خالد با وجود اسلام ان قبیله طمع در زوجه مالک بن  
 نویره کرده و او را با قید اش قتل و غارت نمود و هم در ان شب بازوجه مالک زفاف کرد و عمر بنار بقیه  
 رابطش با مالک هر چند سعی کرد که ابو بکر در حق خالد قصاص شرعی بجا آرد ابو بکر قبول نکرد و عمر درین  
 با خالد گفت اگر من خلیفه شوم بر آئینه ترا خواهم کشت بسبب این امر که از تو صادر شد **دیگر** در صحیح بخاری  
 و صحیح مسلم روایت شده که در حین طلب فاطمه فک را بطریق میراث ابو بکر گفت لا ینال شیء من  
 صدقة رسول الله عن حالها الی کانت یعنی بخدا قسم که تغییر نمیدهم چیزی از صدقه رسول را  
 از حالتیکه داشت در زمان رسول و عمل خواهم کرد بخوای که رسول خدا عمل کرده است **و در جمع بن**  
**الصحیحین** روایت شده که ابو بکر قسمت میکرد و حسن و موافق قسمت پیغمبر **۱۱** آنکه نمیدانم ایشان رسول  
 را بخوای که رسول خدا باین میاد و از اینجا هر مشیه و کذب ابو بکر در قسم حدیث سابق و بر هر عاقلی پوشیده  
 نیست که هر گاه کسی در حق خود این قسم اعتراف نکند و در حد شرعی این نوع ظالمی تقصیر نماید قابلیت امامت  
 ندارد **و در کتب مستوفی** در مطاعن مختصه پیغمبر اگر چه الطوار ناشایسته و اوصاف ذمیمه او بشمار است لیکن

درین مقام بپذیری از اینها اختصار می نماید **س** مشتی باین نمونه خرواری از انجیل آمده با اتفاق چهار مجتهد  
 و مورخین هر دو فرقه رسولی خود در مرض موت اصحاب گفت بیا دیدار برای من اسباب کتابت نامه بنویسم  
 از برای شما نوشته که بعد از آن هرگز بضالت نیفتد و عبارات انحصرت موافق روایت صحیح بخاری است  
 و صحیح مسلم و جمع بین الصحیحین و مشکات این است هلموا الکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدایه یعنی باید  
 نامه بنویسم برای شما کتابی که بعد از آن هرگز بضالت نیفتد **و بر وایت یک** در شرح موافقت  
 بقراط است لکم کتابا لا تضلوا بعدا و واقع شده یعنی بیا دیدار من کاغذ نامه بنویسم برای  
 شما کتابی که بعد از آن بضالت نیفتد **و در وایت بطل و محل** اثوینی بدوات  
 و قراط واقع شده **و در وایت بن** ابی السجید از او ستادش ابو جعفر نقیب بدوات گفت  
 واقع شده یکین مقصود سیمه آنست که مذکور شد پس عمر بن خطاب مانع شده گفت رسولی ندانم میگویم  
 کتاب الله یعنی پس است شمار کتاب خدام امیت موافق روایت احمد حنبل و صحیح مسلم و مشکات و حمید  
 و غیر آنها زیرا که در بعضی از روایات کتب مذکور یحیی واقع شده و در بعضی حجر و در لغت عرب قتی  
 میخوانند از ندان گفتن بار خرد میده میگویند یحیی و یحیی خیا که در کتب لغت مثل صحاح و قاموس و امثال  
 آن مذکور است **و در وایت بخاری** واقع شده که عمر بن خطاب گفت قلنا غلب علیه الجمع و در سیر  
 مستولی شده حرفش اعتبار ندارد و مخفی نیست که این کلام نیز بغیر ازین معنی ندارد که آنرا رسولی ندانم میگویم  
 از روی بخود و غلبه مرض است پس ندان گفته باشند انگاه منافقین با عمر اتفاق نمودند تراجم  
 کشید تا آنکه رسولی ندان از روی اعراض ایشان را از پیش خود دور کرد اکنون ای طالبان دین تحقیق  
 باید داد که در زیر آسمان این چنین فعلی از کدام مسلمان اخلاص کش می آید حقا که هیچ فعلی از افعال  
 منافقین زمان نبوت از ابتدای بعثت تا حین رحلت باین قباح و شاعت نبوده که اقامت مسلمان را بر زبان  
 جاری میتوانند سخنی چنین نسبت بر رسولی که رحمت عالمیان و علت غای ایجاد است و هر چه میگوید  
 بمقتضای آن هوا که او حی یوحی از جانب خداست در واقع خاتم الانبیاء والمرسلین بدینا در تکمیل  
 دین مبین و ارشاد عباد الله از اراد و رحمت بی اندازه بکشد و همواره بواسطه ترویج و تیش خداست  
 ملائکه را بیدار و بفریاد دینی که تا قیام قیامت همه خلایق بآن عمل کنند از جانب الله خلقی برساند و آخر

نه یان گوید این نیست مگر نهایت کفر و نفاق و شدت عداوت و شقاق تمام الله فی الدنیا و الاخره  
 محبت که آن بی از زم غیظ القلب در اول خود را داننا تر از رسول خدا و امنوده گفت حسبکم کتاب الله  
 و نفیضه که کتاب که کتاب ان موجب هدایت امت نیست و الا با ایستی که این همه مذاهب مختلفه و فرق باطله  
 بهم نرسد و از اینجا است که قطب سبکی شافعی در بعضی از مکاتیب خود گفته راه بی را بنام نیتوان یافت و  
 گفتن که چون کتاب آمد و سنت رسول در میان است بر شد چه حاجت بان ماند که مریض گوید  
 چون کتب طبی هست چرا امر باطبار بوج باید کرد انتی و معتمد ادر سقیفه بنی ساعده به وجه رجوع بقرون  
 نشود و اصل نام کتاب آمد بر زبان نیامد و اگر این چنین امر عظمی که بواسطه ان ترک تجنیه و کفین  
 خدا کرد در کتاب نبود پس چون گفت حسبکم کتاب الله و اگر بود پس چرا بی اندیشه و مشورت با بزرگان  
 بیعت کرد تا آنکه در حق ان بیعت گفت ان بیعت ابی یکس کانت فلتة فقی الله شرها بر ذی شعور  
 می دانند که غرض ایشان بود مگر حرص بر امامه و مسدود بر آل رسول خدا اگر نه کدام سفیه بخویش میکند  
 که وصیت رسول خدا لغو باشد و رسول نه یان گوید و بحج کتاب اند ضلالت و اختلاف بهم نخواهد رسید  
 در واقع انما یفتنه و خونی و تراغ که بر سر امامت بطهور آمده و خواهد آمد بسیراج امری از  
 امور بطهور تیار و **و لهذا** روایت شده در کتب مذکوره مثل جمع بن الصیحین و مشکات و ملل و نخل  
 بان مضمون که ابن عباس می گریست و میگفت بدرستی که مصیبت و تمام مصیبت بان بود که مانع شدند  
 رسول خدا را از نوشتن کتابت و گفتند او را که نه یان میگوید تا اینجا بود و محلی از سخن ابن عباس  
 اسحق کدام مصیبت اعظم ازین می تواند بود و از اینجا است که صاحب ملل و نخل گفته که کشیده نشد شمشیر  
 بر حج قاعده دینی مثل کشیدن شمشیر بر قضیه امامت **ابن ابی الحدید** در شرحش در  
 کرده از ابن عباس حکایتی مشتمل بر آنکه ابن عباس گفت رفتم بجانہ عمر بن الخطاب در اول خلافت  
 و بعد از آنکه خبر علی ابن ابیطالب از من پرسید سوالی کرد و گفت اعتقادش این است که رسول خدا  
 امامت را بر من مقرر کرده من گفتم آری و من از پدرم نیز پرسیدم او گفت علی است میگوید پس  
 عمر بن خطاب گفت تحقیق که خواست رسول خدا تا در مرض موت تقریر بحج باسم علی کند پس من مانع  
 شدم از گذر آنکه قریش با و نمیکردند بعد ازین ابن ابی الحدید گفته که این روایت را از امامان

ذکر کرده صاحب تاریخ بغداد در کتابش **سلسله** شیطان بنی بواسطه اضلال خلایق و اغوای و ابواب  
 ملعون ازل و اید و مستحق عذاب الیم گشت و بمقتضای کلام حضرت رسول در حدیث مذکور یقین حاصل  
 است که اگر آنچه آنحضرت میخواست نوشته می شد هیچ از امت لصلوات نمی افتادند و این همه اختلاف  
 و خونریزی و فساد که یکی از آنها قتل فرزند رسول و تاریخ اسلام نبوت است از ابتدای رحلت آنحضرت  
 تا قیام قیامت بر سر امت و مذبح ظهور نبی و **مقتضای** و فرقه باطل بهم نمی رسید پس تامل باید کرد که حال  
 آنکس که منع از نوشتن آنحضرت کرد چه خواهد بود **خون** شهدای تمام در گردن اوست و **میکشند**  
 غنیمت که بنص خدا و رسول از آل و اقربای رسول **مقتضای** منع کرد و معجزه اعاشه دختر  
 ابی بکر و حفصه دختر خود را هر سال ده هزار درهم میداد **مقاصد** در جواب گفته  
 که اگر چه جنس از ذوی القربی بود یعنی نبی یا شتم و نبی عبد المطلب بنص و اجماع لیکن عمر اجتهاد کرد که بقطر  
 ایشان باید داد تا اینجا بود مضمون جواب **مقاصد** و این سخن از فرط سخاقت بکلام عقلانی مانده  
 واقع هرگاه بنص خدا و رسول و اجماع حق ذوی القربی باشد دیگر اجتهاد عمر برخلاف بنص و اجماع  
 چه شتم نامعقول است اجتهاد و عدت است از استنباط احکام از کلام خدا و رسول نه آنکه هر کس از  
 پیش خود رد بنص خدا و رسول کند و بگوید که من مجتهدم ازین قرار **عمر** و امثال او جمیع شرایع محمد  
 را تغییر دادند جائز خواهد بود یکبار اجتهاد کنند که ناز و اجتناب و بار دیگر اجتهاد کنند که زنا و شراب حلال  
 است و همچنین در عرض چند روز دین تازه بجهت خود خواهد آورد و لغو خواهد کرد **میکشند** که در نادانی احد  
 بدعت بی فطیله بود چنانکه با اتفاق فریقین امر کرد بر جمیع زن دیوانه وزن آبستن که در پیش او قرار  
 بزنند که پس حضرت امیر او را منع کرد و گفت بر دیوانه و طفل حد جاریست و زن آبستن اگر چه خود  
 مستحق رجم باشد اما طفلش **میکشند** گناه دارد پس عمر گفت **لولا علی لهلك** یعنی اگر علی نبود و عمر پاک  
 میشد لبیب فتوای خط و **میکشند** آنکه امر کرد بر جمیع زن آنکه شاه فرزند آورده باشد بتوهم آنکه فرزند  
 ششماه نمی باشد پس پیش از سوخته زنا کرده باشد و علی بن ابیطالب او را اعلام نمود که از قرآن ثابت  
 شده که لبشماه طفل متولد می تواند شد زیرا که خدا تعالی در کجا فرموده **والاولاد من حیض**  
 اولاد ههن حوالین کمالین یعنی مادران دو سال تمام شیر میدهند اولاد خود را و در کجا فرمود



و حمله و فصاله تلتون شهسوار و ازین قرار حل ششماه خواهد بود زیرا که بست و چهار ماه بازاری و سال  
 تمام شیر خوردن می افتد و ششماه دیگر بازاری حل پس عمر از قول خود برگردید و دیگر منع کرد از  
 مهر گرفتن بید و گفت هر کس مهر دخترش را بسیار بگیرد من او را داخل بیت المال خواهم کرد پس در  
 برخاست و گفت تو منع میکنی ما را از آنچه خدا تعالی در قرآن مجید حلال کرده اند از برای ما و خواند برو  
 ان اتیموا احدا من قضا را فدا نماند و امانه ششایس عمر گفت کل الناس افقه من عسما  
 حتی للمخدرات فی الجبال یعنی جمیع مردم فقیه تر اند از عمر حتی زنایکه در جلهایس می برند و با بیا  
 عمر در جواب این سخن میگوید او کسر نفس کرده و حج فکری کند که هرگاه تسلیم قول آن زن کرد این  
 مسئله پس آن زن از او فقیه تر بوده باشد زیرا که تسلیم آن قول اعتراف است بر بطلان قول خود  
 و لهذا در روایت ابن ابی الحدید واقع شده که عمر بعد از آن قول گفت تعجب کنید از امامیکه خطا کرد  
 و زنیکه صواب گفت پس قطع نظر از آنکه درین مقام کسر نفس خلیفه و خود را در نظر است جاہل و انموذ  
 اصلا صورت ندارد و تصدیق قول آن زن کردن عین اقرار با فضیلت و اعلیت آن زن از عمر  
 خواه کلام مذکور از او صادر شده باشد و خواه صادر نشده باشد و خواه کسر نفس کرده باشد و خواه  
 باشد و در جمیع این احوال او فنی که گفت پرسید از من عمر که در روایت  
 در غزاعید چه میخواند من بگفتم اقربت الساعه و القرآن و القدر در کتاب مذکور روایت  
 کرده که عمر بن خطاب از اباء و اقدیشی پرسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غزاعید الفیج  
 و عید رمضان چه میخواند و در جواب گفت فی و القرآن و اقربت الساعه الحق اما یکسایه بار و خوار  
 بوده باشد و با تحفرت نمازید رفته باشد و نداند که آنحضرت در غزاعید چه قرات میکرد و عجب امامیت  
 مناسب حال مستعصبین در اشالی این مقام آفت که بگویند عمر اجتهاد کرده بود و در نه انفس و دیگر  
 روایت شده در کتب معتبره اهل خلاف که عمر شش گمان فوق برور کسی و از راه دیوار سجنه آنکس در آمد  
 و چون آنکس را مخاطب ساخت او در جواب گفت اگر من یک نفس کرده ام از تو چهار نفس احوال بهتر آید یکی  
 آنکه بتجسس کردی و حال آنکه خدا تعالی از آن پنهان فرموده و گفته و که بتجسس او و دیگر از راه دیوار  
 آمده و خدا تعالی فرموده که بدون اذن داخل در خانه نشوید و گفته و که بتجسس او و دیگر از راه دیوار

بیوتکم حتی تستألفوا و دیگر آنکه سلام نکردی و خداستالی فرمود و تسلموا علی اهلها پس عمر از  
 کار خود شرمند و شد و بازگشت و متعصیان درین مقام گفته اند عمر اجتهاد کرد و عجب عالی است که این  
 نادان همیشه بر خلاف نص خدا و رسول خدا و اجتهاد میکند کاش بسبیل سهو نشان یکبار موافق  
 قول خدا و رسول خدا میسر اجتهاد میکرد و این روایت را علامه دوانی در شرح عقاید عضدی نیز  
 آورده **و این ابی الحدید** این روایت را در شرح پنج البلاغه بعد از آنکه گفته عمر  
 در بسیار از مواضع فتوای میداد و بعد از آن منع میکرد و برضد آن فتوی میداد و این روایت  
 را ذکر کرده لیکن در روایت او خطا در اذن طلبدن مذکور نیست **و دیگر** روایت کرده از ابن  
 الحدید در شرحش که عمر و بنی بجویانی از انصار گذشت در حالتیکه تشنه بودند پس از آن جوانی  
 از غسل پیش آورد و عمر خود نوش استماع نمود و گفت خدا تعالی فرموده اذ صبرتم طیباتکم فی  
 حیوئکم الدنیا پس آن جوان بهر گفت این آیه از راهی که از آن است نه مسلمانان و خوا  
 بر عمر با قبل آیه را و یوم یبعث الذین کفروا علی النار افرها تم طیباتکم  
 فی حیوئکم الدنیا پس عمر گفت کل الناس افقه من عمر و **و دیگر** روایت کرده از آنکه  
 امام بخاری و او از ابن عمر که گفت تعلیم گرفت عمر سوره بقره را در دوازده سال و بعد از آنکه  
 با تمام رسید شتری را بکنانه نخر که در میان اعدای شجور و دعوی جانشینی رسول خدا کردند چه  
 مناسب با هم دارد **و در جمیع این تصحیح** در مسند عمار بن یاسر روایت شده که مردی  
 از عمر رسید که هرگاه بنشوم و آب نیامم چه کنم عمر گفت باز کن پس عمار بن یاسر او را از غلطش  
 آگاه گردانید و گفت تیمم باید کرد و در واقع شخصیکه همیشه در سفر و حضر بار رسول خدا باشد و این چنین  
 عام الوقعی را از آنحضرت فراموش نموده باشد و انما یقرآن خواننده باشد که ای علم بخند و اما فقیهوا  
 را بنابر ارشاد باشد قابلیت کت در سیه که آتم زمین دار و با هم که دیگر چه رسد **و دیگر در جمیع**  
**بن ابی الحدید** روایت شده که ابو موسی اشعره سه مرتبه بر در خانه عمر آمده اذن دخول  
 طلبید و چون اذن نیافت بازگشت بعد از آنکه واقف شد ابو موسی را گفت چرا بی اذن نیاید  
 او گفت بواسطه آنکه از جانب رسول خدا باین طریق مامور شده ایم پس عمر گفت رانجه گفتی شاید

بسیار پس ابو موسی ابو سعید خدری را گویا آورد و آنگاه عمر گفت این امر بر من پوشیده بود و **و**  
 آنکه با تفاق بر باب سیر و احادیث مشک کرد و در موت رسول بخدا و گفت پیغمبر خمره است بلکه مثل  
 عیسی با سنان رفته است و هر که گوید او مرده است او را خواهم کشت تا آنکه ابوبکر از قرآن برآید آنکه  
 صیت و انهم میتون خواند پس عمر از قول خود برگشت و گفت کافی لم اسمع هذه الکلامه  
 گویا نشیده بودم این آیه را و آنکه میگویند عمر از روی اضطراب و وحشتی که از خبر فوت نبی عارض  
 او شده بود گفت نبی خمره است سخن شان ناموجه است زیرا که این وحشت و اضطراب با شرک تجسیم  
 و تکفین انحضرت و همان لحظه در تلاش بخت سعی که در جمع نمیشود چنانکه ظاهر است بر باب شعور و  
 تیر اگر چنین بود بایسته که علما ایشان در کتب خود این را داخل در اختلافات و اقعه بعد از نبی ذکر کنند  
 و حال آنکه آنی و صاحب ملل نخل و امثال ایشان این را نیز از جمله اختلافات ذکر کرده اند که بعد از نبی  
 بهم رسیده مثل اختلاف میان مباح و انصار در امامت و اختلاف در موضع دفن نبی و غیر اینها و **و**  
 آنکه عمر یقین در ایمان خود نداشت **عمر بن الخطاب** در احیاء العلوم و شیخ محمد الیقین در فتوحات  
 روایت کرده که عمر بن ابی بکر رسول خدا را بجزایفه بن یان گفته بود از حدیقه می رسید که من از  
 منافقینم یا نه در واقع کسیکه ایمان مشک داشته باشد بر مسند خلافت رسول خدا چگونه تواند نشست  
 بلکه او را یقین در نفاق خود بود لیکن این سوالات را از برای قرب عوام میگفت تا بگویند عمر داخل  
 اهل نفاق نیست و خبر از اصحاب سیده العقبة ندارد **ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه  
 روایت کرده که عمر گفت **والله ما ادری خلیفه انا اوطک سجدا قسم نمیدانم که من خلیفه ام**  
**یا بادشاه و در کامل التاریخ** شیخ ابن اثیر نیز مذکور است که عمر سلمان گفت آیا من  
 لکم یا خلیفه سلمان در خوا گفت اگر بیکدم از مال مسلمانان بغیر حق صرف کرده باشی خلیفه نخواهی بود  
 پس عمر گریانند مخفی نیست که حضرت سلمان کنایه بصریحاً سلب خلافت عمر کرد زیرا که عمر مخالف  
 خدا و رسول و مقررات بسیار کرده مثل آنکه حصه مهاجرین را زیاده از انصار قرار داد و خمس اهل بیت  
 را چنانکه دانستی منع کرد و از برای خود آن مبلغ برداشت که بروایت ابن عبد البر در کتاب استیعاب  
 بعد از مرگ او از دست یک مالش به یک زنانش که بروا چهار و برایتی سه بود و در مشاهد و سه هزار

رسوخ رسید این **ابی احمد** روایت کرده از ابن سیرین که بر عمر در آخر ایام حیات  
 اینچنان نسیان طاری شده بود که عدد در رکعات نماز را قواموش میکرد و ازین جهت مردی را فرموده  
 بود که در پیش او ایستاده میشد و او را تلقین می نمود و عمر با اشاره آن مرد قیام در کوع بجای می آورد  
 و میگوید آنکه منع کرد از حج تمتع و مسته کردن زمان و گفتن جی علی خیم العسل در اذان و گفت ثلث کن  
 علی عهد رسول الله و انا انهي عنهن و اعلمهن و اعاقب عليهن یعنی سه چیز بود در  
 آن رسول خدا و من نبی میکنم از آنها و معاقب میازم مردم را بر کردن آنها و نیز گفت المختارین  
 کائنات علی عهد رسول الله انا انهي عنهن و اعاقب عليهن یعنی دو مسته بود در زمان رسول خدا  
 من نبی میکنم از آن و معاقب میازم مردم را بر کتاب آنها و **و ربيع من الصحابة**  
 روایت شده از جابر بن عبد الله انصاری باین مضمون که حج تمتع و مسته کردن زمان  
 رسول خدا تا آنکه عمر منع کرد هر دو را و گفته هر که زمان را تمتع میکند من او را رحم خواهم کرد و  
 روایت کرده که ابن عباس امر میکرد بمسته و میگوید **و ربيع من الصحابة** که با میکردم مسته نمیشد از آن  
 دقیق در ایام رسول خدا و ابی بکر تا آنکه نبی کرد عمر از آن **و ربيع من الصحابة** روایت شده  
 که مردی از اهل شام رسید از ابن عمر که مسته زمان حلال بود او گفت حلال است پس انحر و گفت پدر  
 تو نبی کرده است از آن او در جواب گفت من ترک سنه رسول خدا بقول پدر میکنم و **احمد**  
**خبر در مسته و حافظ ابو نعیم در حلیه** روایت کرده اند از عمر بن خطاب در  
 مسته زمان که گفت مازل شد در کتاب خدا مملو و کردیم در زمان رسول خدا و مازل شد قرآن  
 بحر متش و پیغمبر نبی مکذ از آن تا آنکه از دنیا رحلت نمود و **عبد الرزاق** که از مشایخ  
 علمای موقوف ایشان است روایت کرده از ابن عباس که میگفت بنود مسته مگر رحمتی که خدا بخواهد  
 محذ از آنی داشته بود اگر عمر نبی نمیکرد احتیاج بر نمانی شد و مخفی نیست کلام عمر صریحت در حلال  
 بودن مسته در زمان رسول خدا و همچنین احادیث مذکوره و بر عقل مخفی نیست که هرگاه حکمی از احکام در  
 زمان رسول خدا باشد و رسول اظهار از جانب خدا بخلق رسانیده باشد و خداستاقی در آن  
 جمیع خبر داده باشد که ایوم احکمت لکم و میگوید عمر که است که حرام تو از من و **و میگوید**

روایت شده از موطای مالک که عمر جمعی در خواب بود موزون خواست او را از برای نماز صبح بخواباند  
 گفت الصلوة خیر النوم پس عمر موزون را امر کرد تا از داخل در آن صبح گردانید و دیگر احداث کرد و  
 را در شبهای رمضان و امر کرد تا مردم نماز نافله را بجماعت بگذارند و حال آنکه در زمان رسول و ابوبکر  
 به تنهایی می گذارند چنانچه حمید در مسند ابوسریه از متقی علیه بخاری و مسلم روایت کرده و بعد از آن  
 بفرموده عمر بنشهر ثابته شد تا در همه جا چنین گفت و در کمال این اثیر از او اندر روایت شد  
 که گفته اول کسی که در تراویح امر کرد تا بجماعت بگذارند و بشهر ثابته شد تا همه جا چنین بکار کنند عمر بود و  
 و جمع بین الصحیحین از مسند ابوسریه در متقی علیه بخاری و مسلم روایت شده از عبد الرحمن بن  
 عبد القاری که گفت بعد از آنکه عمر وضع نماز جماعت در نافله رمضان کرد شبی با عمر مسجد رفتیم دیدیم که  
 مردم نماز جماعت میگذارند پس عمر گفته البدعة یعنی خوب نیست بدعتی و حال آنکه در جمع بین الصحیحین  
 روایت شده از جابر بن عبد الله که رسول خدا گفت کل بدعة ضلالة و این حجر در صواعق  
 روایت کرده از حافظ ابو نعیم که رسول خدا گفت اهل البدع شرا الخلق و المخلیقه یعنی ارباب بدعتها  
 بدترین خلایقند و دیگر روایت کرده از ابو حاتم خراسانی که رسول خدا گفت من و قس صاحب بدعت  
 اهل بدعتها سگان و ورنه و دیگر روایت کرده از طبرانی که رسول خدا گفت من و قس صاحب بدعت  
 خدا امان علی صدم الاسلام یعنی هر که تعظیم و توقیر کند صاحب بدعت را پس به تحقیق که در خراب  
 اسلام بد کرده است و دیگر روایت کرده از بهیقی که رسول خدا گفت لا یقبل الله لصاحب بدعة  
 لا صوما ولا صلوة ولا صدقة ولا احبا ولا عمرا ولا جهادا ولا صفا ولا  
 عدا لا ینجی من الاسلام کما ینجی الشقی من العجین حاصلش آنکه قبول نمیکند خدا تعالی نه نماز  
 صاحب بدعت و نه روزه اش و نه صدقه اش و نه حبش و نه عمره اش و نه جهادش و نه صفت کردنش در راه  
 خدا و نه عدلش بیرون میرود صاحب بدعت از اسلام چنانکه بیرون میرود مواز خیمه و دیگر روایت کرده  
 از بهیقی که رسول خدا گفت ان الله ان یقبل علی صاحب بدعة حتی یقوب من بدعة یعنی با بد  
 خداست آنکه قبول کردن عمل صاحب بدعت مگر و قید کند آنکه آنکه باید دید که بمقتضا این احادیث  
 حال کسی که بدعت را خوب داند و این همه بدعت در دین پیغمبر نماند چه خواهد بود و دیگر اخبار شریف

کردن و بجل این امر که در حین مردن شش کس را تعیین کردار برای امامت علی و عثمان و عبدالرحمن بن عوف که خواهری عثمان زن ابو و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و گفت بعد از سه روز اگر کسی مخالفت کند آن یکی را بکشند و اگر سه کس در یک طرف باشند سه کس دیگر در یک طرف قول آن سه کس که عبدالرحمن بن عوف بایشانست اعتبار کنند و آن کس دیگر را بکشند و اگر همه با یکدیگر مخالفت کنند همه را بکشند و بر هر ذی شعور که روشن است که هرگاه علی بن ابیطالب با آن همه فضایل که خدا و رسول با اتفاق هر دو فرقه در باره او فرموده اند در طرفی باشند دیگر قول عبدالرحمن بن عوف را بگیرند و بقیول او سه کس دیگر را بکشند یکی از آنها علی بن ابیطالب باشد کشتن بغیر از عداوت با علی بن ابیطالب هیچ احتمال ندارد سبحان الله این چه عناد و شقاوت بیجایی و ضلالتیست که بحجر مخالفت سخن نشنیدند چپو بیهکم کنند بکشتن علی بن ابیطالب که افضل اهل بیت است و بنص متواتر رسول خدا تمسک باو موجب نجات است و همیشه حق با اوست و او با حق است و بکشتن نبی نسبت باو ناست بموت و باب مدینه علم رسول خداست و او از قرآن جدا نمیشود و قرآن از جدا نمیشود و بعضی قرآنی نفس خیر المسلمین و دلی امت است غریب تر آنکه ایشان امامت را از فروع می دانند پس اگر فروعی را از فروع اصحاب رسول خدا که با اعتقاد ایشان همه از اهل بیتند با یکدیگر مخالفت کند در سه روز یا پیشتر جراح قتل شوند نزد هر که ادین از تینر می دارد همه فعل شیع عمر از برای نهایت عداوتش با اهل بیت رسول دلیل ظاهر و بر تانی قاطع است **و دیگر** از غرایب شوری آنکه جمیع مخالفین اتفاق دارند که رسول خدا فرمود الا یمت من قلیش و روایت کرده اند که ابو بکر در روز سقیفه باین حدیث انصار را از امامت منع کرد و در کتب معتبره ایشان روایت شده که عمر گفت اگر سالم مولای ابی حذیفه زنده بود او را خلیفه میکردم زیرا که از رسول خدا شنیدم که میگفت ان سالما شدید الحجب لله و با اتفاق همه سالم مذکور از قریش نیست مخفی نیست که هرگاه بجز از رسول خدا که گفت سالم خدا را بسیار دوست میدارد سالم مستحق خلافت باشد پس اگر مرتضی علی با انهمه فضایل که عمر از رسول خدا در باره او شنیده بود و دانسته بود که خدا تعالی او را نفس رسول خود خوانده و اهل بیت مطهر از رجسش پاک ساخته چراستحق امامت نباشد و این نیز دالت بر نهایت عداوت عمر

و دیگر آنکه ابن ابی اسحق در روایت کرده در شهر حق که عمر در حق اهل شهر بود اول گفت رسول خدا  
 ازین شش کس راضی از دنیا رفت و بعد از آنکه طلحه نزد عمر آمد چون از داورده بود بواسطه گفتگو  
 طلحه با ابوبکر در باب خلیفه کردن عمر بنیاد عمر باو گفت رسول خدا از تو آزرده و غضبناک بود که از دنیا  
 رفت بواسطه سخنی که در وقت نزول آیه حجاب از تو صادر شد و بعد ازین روایت کرده از جاحظ  
 که در کتابش گفته میان این دو کلام عمر تناقض است و این ظاهر است زیرا که در اول گفته رسول  
 از همه ان شش کس راضی رفت و در ثانی گفته که رسول از طلحه ناراضی رفت و ازین اطوار ظاهر  
 میشود که حرف عمر هرگز از وی نفس الایم نبود بلکه همیشه بر موافقت خواست خود حرف میداد و روایت  
 ابن ابی اسحق از جاحظ سخنی که طلحه در حین نزول آیه حجاب گفته اینست که چه نصیحتی کنی بنعمه  
 کردن بحجاب فردا است که خواهد مرد و از نانش را نکاح خواهیم کرد صاحب این سخن بافتقاد از اهل بیت  
 است **علاوه در جمع بین الصحیحین** روایت شده از انس بن مالک که عمر در حین وفات  
 بعد از مدین عباس گفت این جزع و فزع که از من می بینی از رگدزد و اصحاب بیت و اندک اگر مثل  
 آنچه در روز دین است پنداشتم تصدق میکردم از ترس عذاب الهی و **حافظ ابو نعیم**  
 حلیه الاولیاء روایت کرده باین مضمون که عمر در حین انقضا گفت کاش من کوسیده بودم که مرا کشته  
 بودند که نصف مرا کتب و نصف دیگر قد کرده بودند و فصد شده بودم و نشان نمی بودم  
 و در کتاب صحیحین روایت شده ما من یحضر حقیقتنا الا یموت معده من الجنة والنار  
 حاصلش آنکه پنج محضر نیست که در وقت احتضار جای خود را در بهشت یا دوزخ پیمید پس اگر عمر  
 خلیفه رسول خدا می بود البته جای خود را در بهشت جاودان می دید و این جزع و اضطراب و اظهار شک  
 از وی بطور محسوس آمد **چهارم** در مطالع صحیفه عثمان بن عفان بنی بنی حنیف انبار سلف ظاهر است که  
 شیوه عثمان اصلا مشابیه باطوار اهل حق نداشت بلکه همواره تشبه بلوک فراعنه و قیصره می  
 از دربانان مقبوره قرار دادن و غلامان رزین کمر داشتن و در اظهار اسوار طلوعی و بودن و غیر  
 اینها و از جمله قیاس آنکه حکم ابن العاص را بدینیه باز آورد و بعد از آنکه رسول خدا او را بواسطه  
 نهایت شقاوتش از بدینیه دور کرد و باین اعتبار او را طهرید رسول میخوانند یعنی رانده و دور کرده

رسول هر چند در زمان رسول خدا عثمان درخواست تا که در مجلسش نزد رسول خدا مقبول نیفتاد  
 و همچنین در زمان ابوبکر و عمر و دیگر ولید بن عقبه را با نهایت فسق و الی کوفه ساخت تا آنکه او است  
 پشیمانی کرد بعد از آنکه نماز صبح را چهار رکعت گذارد و بعد از آن گفت و ماخ خوشی در رم اگر میخواهید من  
 چهار رکعت بگذارم و این ولید را بخدا فاسق خوانده در آیه امن کان مومنا کن کات فاسقا  
 لا یستخون چنانکه مغیر بن کعبه گفت اندک مراد از فاسق ولید است و از مومن مراد علی بن ابیطالب است  
 و دیگر آنکه عبد الله بن مسعود را که رسول خدا خوشش را به ساخته بود او را الی مصر کرد و چندی چنانکه  
 از وی بپلورین رسید و بعد از آنکه اهل مصر از وی شنیدند که در دین پیروی نوشت و بعد از آن ابوبکر داد و با اهل مصر  
 گفت ولایت شما را بپذیرم با او برود و بعد از آن نامه بفرستاد بدو کور نوشت که محمد را با جمعی که  
 همراه او میزد بکش و خود در مصر بگنجد و ممکن باشد و دیگر آنکه ابی ذر غفاری را بان جلالت قدر  
 که همه اتفاق دارند از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد بواسطه آنکه او را از اعمال ناشایسته منع  
 میکرد و اطوار او را بی پسندید و بعد از آن بغیر موده عثمان او را پیشتر بر نه سوار کرده بدین آوردند  
 پس او را بر نه که موضعی است در حوالی مدینه و در آنجا آنست و نه آبادانی فرستاد تا در آنجا بکوار  
 رحمت ایزدی پیوست و در کت معترفه فریقین روایت شده که رسول خدا گفت ما  
 اظلت استخضاع و لا اقلت الغلبه صدق لجمه من الی ذریعینی سایه نیندخت آسمان بر  
 و بر نداشت زمین تیره راست لجمه تر و صادق القول تر از ابی ذر کسی و دیگر عبد الله بن مسعود را بان  
 قرب منزلت که در خدمت رسول خدا داشت چندان فرمود زدند که استخوان پهلوش شکست و از  
 جان از او بکوار رحمت حق ایزدی پیوست و مشخص را بزور گرفته بسوخت و دیگر عمار را بر فرمود  
 تا چندان زدند که فوق بهم رسانید لیب ناراضی بودن عمار از کارهای ناشروع او و حال آنکه همه بر عمار  
 مرتبه عمار نزد رسول خدا اعتراف دارند و دیگر روایت کرده اند از ترمذی و نسائی و حاکم که رسول خدا  
 گفت ایچنه تشاق الی ثلثة علی و عمار و سلمان و دیگر با ناز مدینه را که رسول خدا همه مسلمانان  
 بخشیده بود به برادر مراد بن حکم داد و چراگاه حوالی مدینه را که شتر که بود میان مسلمانان این  
 برای چیدن حیوانات مخصوص خود و بنی امیه گردانید و نگذاشت تا مسواک و دیگر آن از آن بهر منند



دیگر آنکه مال مسلمانان را همه بخویشان خود میداد و چنانچه بچهار دانا و خود چهار صد دینار زر سرخ داد  
 و حکم بن ابی العاص را در یکبار دولت هزار و شصت و دو سکه و ابی اسد بن ابی العاص را در یکبار دولت  
 بن حکم را در یکینوبت تمام حسن از مینه داد و عبد الله بن ابی اسد را تمام غنایمی که از فتح افریقیه بدست  
 آمد بخشید و بیکس را با و شیر یک کرد و ابو موسی اشعری اموال بسیار از عراق آورد و همه را بخویشان  
 خود قسمت نمود **دیگر آنکه** در سفر چهار رکعت نماز گذارد و حال آنکه بروایت کتب صحاح الشیخان  
 رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان خودش در اول خلافت دو رکعت کردند **جمیع** در جمع بین  
 الصحیحین روایت کرده اند عبد الله بن عمر که گفت نماز گذارد رسول خدا با نماز مسافر در مینه و عمر  
 دو رکعت و یحیی ابوبکر و عمر و عثمان نیز در اول خلافت چنین کردند و بعد از آن عثمان چهار رکعت کرد  
**دیگر** روایت کرده اند عبد الله بن مسعود از عبد الرحمن بن زید که گفت نماز کرد عثمان در مینه  
 چهار رکعت و چون بعد از آن مسعود گفت عبد الله بن مسعود گفت من بار رسول خدا و ابوبکر و عمر  
 دو رکعت کردم **دیگر** در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده اند در مسذان  
 عباس که بغیر نموده رسول خدا در نماز سفر دو رکعت است و در حضر چهار رکعت **و این مسلم** نیز در  
 مسند انس بن مالک بهین مضمون روایت کرده **دیگر آنکه** امر کرد برجم زبیکه در ششماه فرزندان او را  
 بود پس علی بن ابطالب او را از غلش آگاه کرد و چنانچه عمر را درین امر آگاه گردانید **و این** روایت کرده  
 مسلم با سند در صحیحش در تفسیر سوره احقاف که زبیکه شوهر کرد و بعد از ششماه زاید و چون خبر  
 عثمان رسید امر برجم کرد پس علی بن ابطالب علیه الصلوٰه والسلام نزد عثمان آمد و گفت خدا تعالی  
 در قرآن مجید فرموده و ضلّٰه ثلثون شهرا و نیز گفته و فصله فی عاین پس آن زن را  
 خلاص کرد **دیگر آنکه** حدیثی بجای آورد نسبت باین عمر که هر فرزند حاکم اسوار را بعد از شرف  
 اسلام بغیر حق گشت **و یحیی بن** نسبت بولید بن عقبه حدیثی بخرنجان آورد و اطلاع بر جمیع  
 قبا حتمی او از کتب از باب سیر طایفه شود لهذا بهین گفتا متوجه مجلس آنکه انما یقبح از او  
 ظاهر شد که جمیع مهاجر و انصار بر قتلش اتفاق کردند و از قیس از و نارا ضعی بود ششماه روز افتاده  
 بود و کسی او را مدفون نمانده بود **و بروایت** و اقدی بغیر از مردان و سه کس از

علامتش کسی بر جنازه اش حاضر نشد و آن چهار کس را نیز مردم کینک از سر جنازه او دور کردند  
 عجب است از مخالفین که بجز قول عبد الرحمن بن عوف خلافت عثمان را بر حق می دانند و اطاعتش را واجب  
 و با جماع صحابه بر قتل عثمان او را واجب القتل منقول از خلافت نمیدانند بلکه او را بگناه و مظلوم میدانند  
 مع هذا هم صحابه را که در قتل عثمان شریک بودند و هم انما که طلب خون عثمان کردند و جمعی کثیر از صحابه را کشیدند  
 نزد ایشان نشانید **اصل یازدهم** در ذکر پاره از کلام حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب  
 که دست بر بطلان خلافت خلفای ششم از کتاب النسخ البلاغة که منقول است نزد ارباب متبحر و تمام کلام  
 درین اصل در دو توضیح بوضوح می پیوندد **توضیح اول** بدانکه در خط و کتابت انحضرت سکات  
 از خلفا و اظهار غضب خلافت و ظلم بر اهل صریحاً و گنایه بسیار است و از اسنخ دلائل صریح  
 دارد و بر خیکه در نحو و کنایه این مختصر باشد که گوی می شود و چون تمام فقرات را بتغییر بفارسی کردن  
 باللفظ بی تقدیم و تاخیر ترجمه را از سلامت محاوره فرس بیرون می برد و بنا برین به بیان مطلب و حاصل  
 کلام اکتفا می نماید از اسنخ در بعضی از خطب فرموده این الذین زعموا انهم الواسطون فی العلم  
 و دنیا کذباً و بغیا علینا ان رفعنا الله و وضعهم و ادخلنا و اخرجهم حاصل شد  
 آنکه گویانند آنکسانی که خود را واسطه در علم می دانستند از رو دروغ و ظلم کردن بر ما بجهت برداشتن خدا  
 ما را و فرو گذاشتن ایشان را و داخل کردن خدا ما را در زمره اوصیا و ائمه و بیرون کردن انهارا  
 از آن مرتبه جلیل بنا نیست عطی المهاد و لیستجلی العنی با خواسته میشود هدایت و ما همیشه می  
 روشنی از کوریه گمراهی و جهالت ان الا یخبر عن سوا فی هذا البطن من بنی هاشم لا یصل  
 علی سواهم و لا یصلح الولاة لغیرهم بدستیکه امان داد و صیغه آخره الزمان نشانه شده اند  
 درین بطن از ما ششم یعنی ابوطالب مراد آنکه یعنی بغیر از من و اولاد من و اولاد من که امت مکرده است  
 ولایت و امانت پیغمبر آخر الزمان را و زمینه نیست بر غیر اولاد علی بن ابیطالب غیر ایشان کسی  
 صلاحیت و اسحقاق این منزلت جلیل القدر نداشته و نخواهد داشت **و در بعضی دیگر**  
 لا یقاتی بال محمد من هذه الامة احدا و لا یستوی بهم من جبت نعمتی علیهم  
 هم اساس الدین و عماد الیقین یعنی سجد نمیشود و بال محمد احدی ازین امت و برابر کرده نمیشود

باین که همیشه کارست به تعصب ایشان بر وزیر که تمام صحابه را شاد و دلاست و عزت و اعتقاد  
 و دولت بوسید و دوستی پیغمبر و آل پیغمبر یافتند چنانکه ظاهر است الیهیم یعنی الغالی و بهم یلغی  
 باین که بر جمع میکنند بر افراط کننده و درین و دور گذرند از طریق مستقیم و باین که تمی می شود و بر و السلامه در  
 دین حاصل اند که باز گشت همه در امر دین و هدایت بایشان است و لهم خصایص حق الولايت و فهم  
 الوصية و الوارثه مرا ایشان راست تضایض امامت و ولایت از عالم بودن با حکام الهی و عصمت و مبارزه  
 گمراهیه و در ایشان است وصیت و وراثت پیغمبر از راه اسحقاق ذاتی و انهم راه قرابت و بهم از راه نص  
 خدا و رسول و آکان اذ رجع الحق الی اهلله و نقل الی منتقله الحال باین زمانی است که حق  
 راجع شده و باطلش یعنی بمختلش و این زمان وقتی است که نقل کرده شد حق بمحل و باطل خود را بمحلش  
 انداخته و این دیگران بکاف حق مقصدی امر خلافت بودند الحال که دست آنها از غضب منزه گشته باشد  
 حق بر خود قرار گرفت و در بعضی دیگر فرموده فلما مضی تنایح المسلمون اکامهم  
 بعد یعنی چون در گذشت رسول خدا را نزاع کردند مسلمانان در امر امامت بعد از آن انحضرت فوالله  
 ما کان یلغی فی روعی ولا یحط علی مالی ان العرب ترجع هذا الامر من بعد عن اهلیته  
 و لا انهم منعی عنی بجد اقسم که انداخته نمیشد در دلم و منظور نمیکرد در خاطر من که عربان بیرون برند  
 این امر را بعد از پیغمبر خدا را از اهل بیتش و دور گذرند باشند خلافت را از من حاصلش اند با نهایت استحقاق  
 من و قرب منزلت من نسبت حضرت پیغمبر و کثرت اخصوص و اقد در باره من و مکرر تعیین نمودن پیغمبر  
 مرا از برای این کار و بهم ایشان خبر دادن دیگر احتمال این راه نمیداد که عرب از من دور گذرند و دیگری را نص  
 حق خلیفه رسول خدا و اولى تصرف در امت اند نهاد غنی الا ابتیال الناس علی فانی تبایع  
 پس باز داشت مرا از طلب حق خود غیر از هجوم آوردن مردم برای مکر و بیعت کردن با و فامسکت  
 بیک حق رأیت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی الحق دین محمداً  
 نگاه داشتم دست خود را تا آنکه دیدم که برگشتند مردم از دین و اسلام و مرتد شدند و میخواندند مردم را  
 با مکر و خد که موجب الطال و زوال دین محمد بود و فحشیت آن لم یضدوا الاسلام و اهله ان  
 فیه ثلماً او هداً ما تكون المصیبة به علی اعظم من فوف و لا تنکسر بس ترسم که اگر بار

کنیم اسلام و اهل اسلام را به تیم در اسلام دشمنی ویرانی که سخت تر باشد مصیبت آن بر من از امیر و او  
 تصرف نمودن در شما حاصلش آنکه بعد از غضب خلافت باعث ارشاد دادن من آنها را و معاونت  
 در دین کردن و رایهای صواب بایشان نمودن آن بود که اگر نمی کردم دین محمد با بکلیه بر طرف می شد  
 بشوئی جمالت و ضلالت آنها **و در بعضی دیگر** در بیان حالات اهل بیت فرموده هم موقع  
 سزا و تجاء امر و غیبة علیه و موئل حکم و کتب مکتبه و جبال دینه بهم اقام بخنای  
 طهرانی آل محمد میوضع اسرار بنوی و بپای امور او و صدوق و دانش او و مرجع حکم او و فخر  
 من بهای او از قرآن و غیره و کوههای او و بندگی که گاه میدارند دین او را از ترس و برهم خوردن  
 بایشان راست شد کجی پست دین **و در بعضی دیگر** فرمود سخن شجره النبق و مصلح الرسول  
 و مختلف المذکة و معادن العلم و نیایع الحکم ناصحنا و مجنبنا منتظرا لرحمة  
 و مبغضنا ینتظر المسطوق ایم شجره نبوت و جایگاه فرود آمدن رسالت جبرئیل و محل آمدن  
 ملائکه و معدنهای دانش و شجره ای حکمتی که کشته و دوست ما منتظر رحمت است دشمن ما منتظر غضب  
 است **و در بعضی دیگر** فرموده قد خاضوا بحار الفطن و اخذوا البدع دون السیف  
 و از سر المومنون و نطق الضالون بحقی که خود کردند مخالفین در دیارهای فتنه و فرا گرفتند  
 بدعت و ضلالت را و گذشته سنتهای پیغمبر خدا را و منقض شدند مومنان و ماطق شدند در گویا  
 گمراه بمن الشعار و الاصباب و المخرقة و الا بواب ایم که از نهایت قرب و نزدیکی جامدین  
 رسول خدا ایم و یاران خازان اسرار او ایم و در ای شهر و علم و حکمت او ایم خاندان حدیث صحیح انما مدینه  
 العلم و علی بابها از آن خبر داده و لایق البتة الا من ابوا بها من قاطعها من غلب انوار  
 سنی سادات نبیها سب نیت در آمدن گمراه از راه در خانه و هر که از غیر راه در بخانه در آید او را در فرامیده  
**و در بعضی دیگر** در جواب بعضی از اصحاب که از انجذاب رسید که از چه رو منع کردند قوم شمار از  
 خلافت و حال آنکه شما سزاوارترید باین امر فرموده شمت علینا نفوس قوم و سخت عنها نفوس  
 آخرین و احکم الله و المعی الیه القیامة بخلی و حد و زیدند بر امر خلافت نفس که خسیس  
 جمعی و جو اخروی کرده در گذشته از نزاع در آن برای مصلحت برهم نخورن دین و ملت نفوس

و در بعضی دیگر فرموده قال لی قائل انک یا بن ابیطالب علی هذه الامم محرمین  
 شریف جمعی دیگر و حکم کننده بعدل میانه ما و ایشان خدایتعالی است و باز گشت با دست روز قیامت

گفت بمن گوینده یعنی عمر شریف ای علی ابن ابی طالب بر پیشک تو هر نصی بر اضر خلافت و بسیار میخواهی که خلیفه  
باشی فقلت بل انتم والله احرص وابعدا وانا اخص واقرب پس گفتم در جواب که شما خیر  
ترید و دوسترید و من مخصوص تر و نزدیک تر انما طلبت حقالی و انتم تحلون یلین و باین  
حق و تضارب و جبهی دونه و جز این نیست که من طلب کردم حق خود را و شما حائل شده اید یا  
من و میان حق و دوست رد میریزد بر رو من فلما فرغته بالحقه حب لا یدک ما یحبیبی پس  
چون گوش زد او کردم حجت و برهان را بخود داد از غفلت و ندانست که چه جواب دهد اللهم انی استغیث  
علی قریش و من اعانهم خدا یا من یارب میخوامم از تو بر قبیله قریش فاعانهم قطعوا از حبی  
و بعضی و اعطیم منزلتی و اجعوا علی منازعتی اما هو لی بواسطه انک ای ان بریدند و  
و نزدیک مرا و خود و بیشتر و بزرگتر عظیم مرا و اتفاق کردند در منازعت با من در امری که ان حق من است

در بعضی از خطب بعد از این چنین دعائی فرمود که فضیلت فاذا ایستاد و لا  
ذات ولا ساعدا الا اهل بیتي فضیلت بهم عن المینة پس نظر کردم دیدم که در آن هنگام  
مرانه یارے دهنده بود و نه بازو آرنده و دفع کشته و شمشیر که تقویت من کند گر این  
من پس بازو ششم ایشان را از مرگ و کشته شدن در راه من و در بعضی از خطب چنین  
فرموده که منظر فاذا ایستاد معین الا اهل بیتي فضیلت بهم عن المینة و در بعضی

و کفر فرموده و قال الله ما زلت مدقو عا عن حقیق متانی علی مذا قبض رسول الله حتی یوم  
الناس هذا سجد اقسام که همیشه ممنوع بوده ام از حق خودم و بمن گذاشته اند حق مرا و گزیده  
شده بر من اقامی از وقتیکه قبض کرده شد روح مطهر رسول خدا تا امر دزد و کفر در <sup>عصی</sup> خط  
تشیه کرده حال خود را نسبت بنما نقیض زمان خود بجای موسی نیست بفرعون و اتیان عیش و فرح  
و لم یوجس موسی خيفة علی نفسه بل اشفق علی الجحمال و ذوالضلال حاصل معنی  
آنکه چنین که آن خوفیکه موسی در خود یافت و هنگامی که ظاهر ساختند سحره اعمال خود را چنانکه کلام

ربانی از آن خبر داده نه خوف بود بر پاک نفسش بیک خوف کرد و رسید از غلبه جهال و دولتها  
 اهل ضلال که مباد از مردم غریب این امور باطل و اسباب دنیوی خورده ایمان نیاوردند من غیر  
 که باغضیان خلافت نزاع نکردم و در طلب حق خود بایشان کار بجنگ و جدال نرسانیدم نه از ترس  
 بود بلکه از ترس آنکه مباد مردم بواسطه اضلال این جاهلان و فریفته شدن نزاع دنیوی بکار  
 از دین بجانیه شوند **در بعضی دیگر** فرمود قد ظلم طالع و لم یح ولا یح و عتده  
 ما تل و استبدل الله بقوم قوم و یوم یوما یعنی طلوع کرد و طلوع کننده و درخشید درخشند  
 و باید تابنده و راست شد کج شده و تبدیل کرد خداست اگر دوی باطل را باطل حق این همه کنایت  
 از زوال خلافت با حق دیگران و باید نورشید هدایت و عدل انحضرت بر عالمان و انظارنا  
 الغیب انتظار المجدب المطمنا و انتظار کردش روزگار کشیدیم مثل انتظار قحط رسیده باران  
 را تا حق بمرکز خود قرار گرفت انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاءه علی عباده  
 لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفاه و لا یدخل النار الا من انکرم  
 و انکرمه جز این نیست که امامان ایشانند با مر خداست بر افرادگان او و عارفان او پسند که  
 حاکم اند بر بندگان او تا بوسید ایشان بندگان پروردگار خود را شناختند و داخل بهشت نشود  
 مگر کسیکه شناسد انکس ایشان را و ایشان انکس او داخل نشود در دوزخ مگر کسیکه مکر باشد ایشان را  
 و ایشان او را چنانکه رسوخدام فرموده من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة  
 حاصل آنکه امامی دین کافی اند که از جانب خدا باین امر فایز گشته اند و خدا تعالی ایشان را برگزید  
 اند برای هدایت و ارشاد عباد و آن مرتبه ایشان از زانی داشته که شناخت ایشان موجب بهشت  
 است و انکار ایشان موجب دوزخ و هر حال فرمایند که خلق بواسطه جلب نفع و تحصیل مرادات  
 دنیوی بر خود امیر سازند **و مکر در خطبه مشهوره** انما والله لقد تقصمها  
 ابن ابی قحافة و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح و در بعضی از نسخ بدل ابی  
 قحافة اخوتم واقع شده باعتبار آنکه ابو تمیم از قبله تمت یعنی آگاه باش بخدا قسم که پوشند این را به  
 قحافة جامه خلافت را و بدستیک او میدانست که نسبت من بخلاف نسبت قطب است بنگر آنستیکه

یعنی او میداشت که هیچی که سنگ آسیابی وجود آن میلی که در میان دارد گردش نمیکند و اتمی است  
 خلافت نیز وقتیکه با من نباشد انتظامش موافق عدالت و حکم پنجم استخوان بود معبد چشم از حق پوشید  
 و بغیر استحقاق مقصدی این امر شد پیغمبر عینی السبیل و لایق الی الطلیح پیغمبر از حق  
 میل علوم و بلند نمیشود بمسوی من پرته این کنایه است از بلند مرتبه و رفعت شان یعنی کوه قدس  
 من انقدر بلند است که مرغ بسوی او پرواز نتواند کرد و فسادت و دوها ثوبا و طوالت عینا کثافت  
 پس بدوش انداختیم جامه صبر را و پهلوتی کردم از خلافت و طفت از تالی بدن آن اصول بید  
 جذاء و اصل علی طحیة عمیاء یهم فیها البکی و ثیب فیها الضعیف و بکدر  
 مومن حق یقینی به قیس استادم متفکر میانه آنکه حمله کنم بدست بریده یعنی بے معاون یا صبر کنم  
 برابر سیاه بسیار تیره یعنی زمان خلافت بناحق البکر که از کار میرود هر بزرگ در آن سبب تیرگی  
 عدالت و پر میشود در آن هر خورد و مشقت و از ارمی کشد مومن تا وقتیکه ملاقات کند پروردگار خود را  
 فرات از ان الصب علی هاتنا جی پس دیدم که صبر برین مصیبت سزاوارتر است فضاوت و فی  
 العین فدی و فی الخلق شعی یعنی صبر کردم در حالیکه در چشم خاشاک بود و در خلق عصبه گره  
 شده چون استخوان کنایه است از الم و تاسف بر ضایع شدن دین پیغمبر بصیرت شدن البکر  
 خلافت را حتی مضی الاول لسیله فادلی بها الی فلاتن بعدا تا آنکه در گذشت و راه  
 خود رفت غاص پس رسانید خلافت را در تلاقی آنکه در سابق ایام باو بیعت کرده بود و درین مقام  
 انحضرت شعره از اعشی مثل آورده و بعد از آن فرموده فیا عجبا بنیا هو لیستقیلها فی حیاته  
 از عقد هلاک آخر بعد وفاته پس عجب تر آنکه وقتی در زمان حیات خود از مردم درخواست میکرد  
 که مرا در گذارید که من بهتر از شما نیستم و علی در میان شماست و زمانی دیگر خلافت را سعید کرد از راس  
 دیگر که بعد از وفاتش خلیفه او باشد و این سخن از البکر مستقی علیه است و در کتب معتبره انفس  
 مذکور است چنانکه شاه شد آن در باب مطاعن البکر لشده ما قشطها صریحا صریح در اصل  
 عبارت از دو سر پتان شتر خواهد دو تائی پیش و خواهد آن دو تائی دیگر و قشطه صریح و تمت کردن  
 فایده و نفع حاصل از ضراع است و مراد برین مقام این است که بسیار محکم شد قسطنطین و آن

در کس فایده و نفع خلافت را فاضل ما فی حوزة اختشاء یفلظ کلمها و یخشی مسها و لیکن  
 العتار و لا اعتذار منها پس جای داد ابو بکر خلافت را در وادی ناپسوار یعنی عمر که غلیظ بود و جرات  
 حاصل از سخن درشت او و مودعی بود و امیرش با او از رگد زشت خوئی و درشتی او و بسیار بود و غیره  
 در مایل و عدل گفتش از اینها فصاحتها که اب الصعیه ان اشتق لها خنم و ان اسلمها  
 تقسم پس همراه او مثل سوار ناقه سرگشی است که اگر مهارش را باز میکند شکافته میشود پس اثر و اگر  
 سست میکند سیر در می آورد و سوار را فنی الناس لعمر الله یجبط و شماس و تلون و اعتراض  
 پس شمس به بقای خدا که بتلاشد مردم بملوک و در غیر راه راست و فقرت از طریق مواب و تغیر  
 باطل فصاحت علی طول المدة و شدت المحنة حتی اذا مضی لسبیلہ جعلها فی حاکم  
 نعم الی ائمه هم فیا لله و الشوکی متی عاقض الی یکم مع لاول منهم حتی صرت اقم الی هاهنا  
 انظرا ثم یس صبر کردم بر درازی مدت و بسیاری سخت تا آنکه چون در گذشت گردانید خلافت را در جماعتی  
 و گمانش آنکه من یکی از ان جماعتم پس از برای خدا که نظر کنید در شورش و بیدید که چگونه طارے شد  
 در منزلت من شک و شبهه با اول ایشان تا آنکه گردیدم مقرون با مثال این گروه چون بجای از قصه شورش  
 در مطاعن عمر مذکور شد پس از این مقام متعرض گردید لکنی اسففت اذا اسفوا وطرت اذا طاروا و فضع  
 رجل منهم لضعفه و مال الاخر لصوره مع هن و هن لیکن من از برای اتمام حجت با ایشان  
 در فردوسی بلند پرواز می افتد کردم پس مخرف شد از من مردگان ایشان بواسطه خدیکه با من داشت  
 یعنی سعد بن ابی وقاص و میل کرد دیگری از برای داد و پخیری چند دیگر مثل عمار و سعد مراد و عبد الرحمن  
 بن عوف است که ام کلثوم خواهر مادر ی عثمان زن او بود و حاصل آنکه لبخ ضحای قبیح و دنیوی و دهرها  
 نفای با من همراهی نکردند الی ان قام تلك القوم نافی اخضنه بین نیشله و معتلفه یعنی تا آنکه بخت  
 سیوم قوم یعنی عثمان و بخلاف نشست حالگونی که مثل شتر سیر خورده بلند کند یود زیر بغل و همگانه خود  
 که میان موضع سرگین و موضع علف او است این مثلست از برای بکبر و افتخار و قافله مع به  
 امیه مخضون مال الله حضم الابل بنه الیبع و برخواستن این پدر او یعنی اقربا  
 یو و منیخند مال خدای را بهیچ دین مثل خور و شتر گریه بهاری را الی انکث قله و اجوه علیه



عمله و کتب به بطولت ما که تاب باز داد و در میان تاب خورده او واجب ساخت بر او قتل او را عمل ناست  
 او و بس در آورد و شکم خواری و اسراف در خوردن مال ابر بعد از ذکر چند مسطر که اشاره کرده به بیعت  
 مردم با آنحضرت و بر کشتن عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج <sup>فرمودند</sup> چنانکه لم یسمعوا <sup>الله</sup> سبحانه یقول <sup>الله</sup> تلك  
 الدار الاخرة <sup>بجمله</sup> للذين لا یزیدون علوانی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين  
 گویا آنکه غضب خلافت کردند و آنانیکه از من برگشته نشنیده اند کلام خدای را که فرموده این سری  
 آخرت را میگردانیم از برای آنسانیکه از او نمیکنند سرکشی و عساد در روی زمین و عاقبت از برای  
 متقین خوبست نه حال طالبان ریاست دنیا و معضدان بلی والله لغد سمعوا و دعویها و  
 لکن حلیت الدینا فی اعیانهم و ارا قهم زوجهایی سجده اقم که شنیده اند آیه را و یاد گرفته اند  
 لیکن اراسته و زیبا آمد دنیا در چشمها ایشانشان و خوش آمد ایشان بکینت دنیا <sup>پوشیده نیست</sup>  
 برابر با بیفانیت که از آنچه ازین خطبه و از خطب دیگر تحریر یافت متعین و مجزوم به اهل هدایت میشود و بطلان  
 خلافت خلفا مذکور که بمقتضای آیات و احادیث و اخبار و حالات آنحضرت و اتفاق جمیع مسلمین  
 و نه آنحضرت از کذب و بهتان مبراست و هر یک از مذکورات بظلم و غضب خلفای نشی و انتصاف منزلت  
 خلافت و ولایت بابل است رسوخدام و عدم قابلیت پذیر ایشان دلالت قطعی دارد و گنج احتمال دیگر ندارد  
**و این ابی الحدید** در شرحش بر پنج البلاغه چون بعد با اعتراض کرده که این خطاب از حضرت  
 امیر المؤمنین است و دانسته که اینها از کتبهای جمیع در زمان آنحضرت نوشته اند بطریق تواتر نقل  
 کرده اند و بالفعل در کتب و رسائل اکثر متقدمین موجود است لهذا در امثال این مواضع نهایت کوشش  
 در کلفات و تعسفات بجا آورده و حاصل همه باین راجع میشود که مراد حضرت امیر اظهار باطل بودن خلافت  
 ایشان نبوده بلکه مرادش اظهار ترک اولی است یعنی غرض از آنحضرت آن بود که بیان نماید که هر چند آنها  
 خلیفه و امام بحق بودند لیکن من اولی بایشان بودم اگر بمن و آنست بودند بهتر بود و هر فی مشور  
 میداند که از کلام آنحضرت آنچه تحریر یافت بغیر از عدم استحقاق دیگران و غضب منزلت امامت عجم  
 آخر الزمان دیگر چیزی مفهوم نمی شود در واقع هر گاه خلافت ایشان موافق رضای خدا و رسول بوده  
 باشد دیگر چه احتمال دارد که امیر المؤمنین بآن مرتبه اخلاص و بیودیت و عصمت که سموا در رضای

محو رضای خدا و رسول<sup>ص</sup> این همه تکلیف و اظهار نارضا منتهی نماید و خلفای بخت را بظلم و ضلالت و  
 جهالت نسبت دهد کدام بی بصیرت تجویز میکند که امر موافق رضای خدا و رسول بر حضرت مرتضی علی  
 ناگوار باشد و در نظر او پسندیده نیاید انقسم امور نسبت با شخصیت دادن بهمان عظیم و کفر صریحت  
**در بعضی از خط** فرموده حتی اذا قبض الله رسولک و جمع قوم علی الاعقاب و قال لهم  
 السبیل فانکم یومنون قبض کرد خدا تعالی روح رسول خود را برگشتند جمعی بر پیشانیهای خود یعنی همان  
 کفر که در اول داشتند برگشت کردند و پاک ساخت ایشان را از آنها باطل و اکتفا علی الایم و وصلی  
 علی ارحم اعمام و کردند بر هر امر ناصواب که در خاطر ایشان خطور کرد و پیوسته بغیر اقرای پیغمبر و حج  
 السبیل الدنیه امر و اجمود نه و دوری گردیدند از وسیله نجاتی که مامور شده بودند بمودت او یعنی  
 اهل بیت چنانکه سابقا در آیه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی تحریات و نقلوا  
 البناء عن رص اساسه فقتلوه بعد من موصعه نقل کردند بنا را از اصل دنیا دستوارش  
 و بنا کردند از او غیر موضوعی که لایق آن بود گنایه است از آنکه خلافت را که حق ائمت است از برای مستحق  
 بیکانه ثابت کردند معادن کل خطیئه و ابواب کل ضارب فی غمره آنها معادن بر خطا و گناه  
 اند و در برای آمد و شد هر گمراه فرو رفته در ضلالت و گمراهی اند قد باد وانی الحیدرة و ذهلوا  
 فی السکرة علی سبنة منال فراعون به تحقیق که رفتند در وادی تیرانی و سرگردانی و غافل شدند  
 و فراموش کردند درستی گمراهی و چهل ازیدی عاقبت بر طریقه آل فرعون که همواره ذکر کفر و ظلم بسید  
 و بچگونه اندیشه روزیازخواست نمیکردند **ابن ابی حمزید** در تاویل این کلام صدق انجام  
 چنین گفته که مراد از این جماعت گروهی اند از دشمنان آنحضرت که بعد از خلفای سه تنه در صفین با آنحضرت  
 مبارزه کردند مثل عمر بن عاص و مغیره بن شیبه و مروان بن حکم و ولید بن عقبه و عید مدین زبیر و سعد  
 بن عاص و امثال اینها و از بس تکلفات بکار برده در آخر خود عذر میگویند که باعث تاویل بر جعل کردند  
 کلام امیر المومنین را برخلاف متبادر است که مقتضی بزرگی و منصب عظیم و دین قویم آنحضرت بشتم  
 پوشیدن و درگذشتن است از آنچه سابقا بطهور آمده از پیشینیان لیکن سبب توفیت بر هر که اندک  
 و قوفی دارد از دستور مجاوره و روشن مکالمه که هرگاه آنحضرت فرماید که وقتیکه با من الهی رسول خدا

مقبوض شد جمعی باز پس رفته و گمراه شدند و حق را از مرکز بیرون بردند و اهل بیت را و اگر استند دیگر  
 از خطای ثلثه و الضار آنها احتمال ندارد و بر شکایت از جمعی که بعد از انقضای مدت مدتی در رحلت رسول  
 گمراه شدند و همواره مغلوب و منکوب و گریزان بودند محض تکبر و عین خطاست **توضیح دوم**  
**در ازاله و هم** جمعی از جهال غیر مستبح از غایت اضطراب میگویند که ما قبول نداریم که خطبه شریفه  
 از حضرت امیر باشد شاید از اسید رضی گفته و بنام آنحضرت شهرت داده و بر اهل بصیرت مستور نیست  
 که این سخن یاده و اقرار است زیرا که این خطبه را بزرگان ایشان در کتب معتبره خود نقل کرده اند و آنرا  
 ابوعلی حیا و ابوالقاسم لمجی و بغا و قضای صاحب تتبع و تخریج الحقیقین اقرار کرده اند که این خطبه از  
 امیر المومنین است و اعتراف نموده اند که در نسخه دیده اند که در تها پیش از تولد سید رضی نوشته بود  
**روایت** کرده ابن ابی السحید در شرحش از استادش شیخ مصدق واسطی که از علمای معتبران است  
 است و چنین گفته که حکایت کرد از برای شیخ ابوالحیثم مصدق واسطی سنه ثلث و ستائنه و گفت در وقتیکه  
 خواندم این خطبه را بر ابی محمد عبدالمعین احمد معروف باین خشاب باو گفتم چه میگوئی درین خطبه آیا بر علی است  
 باشد او گفت نه بخدا قسم که من میدانم به یقین که این خطبه کلام آنحضرت است بچنانکه میدانم که تو مصدق  
 مصدق گفته که من گفتم جمعی از مردم میگویند کلام رضی است پس این خشاب گفت رضی را و غیر رضی را این  
 قدرت یکجاست تواند باین اسلوب سخن کرد تحقیق که واقف شدیم بر سایل رضی و شناختیم طرز و طریق  
 او را نسبت ندارد آنها با کلام اصلا بعد از آن این خشاب گفت و اند که من دیدم این خطبه را در چند  
 کتاب که تصنیف شده بود پیش از خود رضی به و صد سال و بخدا قسم که یافتیم من این خطبه را بخطی چند  
 که فی شایسته من آن خطها را که حفظ کدام یک از علما و اهل ادب و عربیت است که پیش از موجود بودن  
 احمد بر رضی نوشته بودند بعد ازین ابن ابی السحید گفته تحقیق که من دیدم بسیار ازین خطبه را در  
 تصانیف شیخ و بزرگ خود ابوالقاسم لمجی و نیز یافتیم بسیار ازین خطبه را در کتاب ابی جعفر نته  
 که یکی از متکلمین امامیه است و آن کتاب شهرور است بکتاب انصاف و بود ابو جعفر از شاگردان ابوالقاسم  
 لمجی که فوت شده پیش از تولد رضی تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی السحید و برابر باب الشش سخن نیت  
 تتبع و تخریج در علوم این خشاب و ابی القاسم لمجی و ابن ابی السحید و مصدق واسطی که همه از مشایخ

اهل خلافت و مقتدا ایمان ایشانند - روایت کرده سید جلیل بحر سید رضی آللین طلاس در طریقه  
 باین مضمون که دیدم من این خطبه را که روایت شده بود از ابن عباس در کتابی از کتب مخفیین که  
 مسی است بمجانی الاجار و نوشته شده بود در سنده حدیث و ثلث و ثلث مائة و شرح کرده بود این  
 خطبه را در کتاب مذکور حسن بن عبد الله عسکری صاحب کتاب مواعظ و زواجر که از حمزه روستا نویسنده  
 است و محقق است که سید رضی در سنده تسبیح و خمیس و ثلث مائة متولد شده چنانکه تصریح کرده بآن این  
 ابی الجدید در اول شرح پنج البلاغه پس کتاب مذکور است و هشت سال پیش از تولد سید رضی متولد  
 شده باشد **شیخ الموحید بن ابی شیمه** شارح پنج البلاغه نیز روایت کرده که من دیدم نسخی  
 این خطبه را که بران بود خط این الفاظ که وزیر مقرر باند بود پیش از تولد سید رضی بزایده از  
 سال بعد ازین گفته که آنچه بر من غالب است این است که آن نسخه پیش از تولد ابن الفرات نوشته  
 شده بود و از کلام صاحب قاموس نیز اخذ آن بر بود و این خطبه از امیر المومنین  
 ظاهر میشود زیرا که نسبت داده با حضرت بعد از تفسیر کردن ششقیه را به پیلد شکر در وقت مقتی بیرون  
 می آورد از دمان و چنین گفته که خطبه ششقیه علویه را برای این ششقیه میگویند که ابن عباس در وقت  
 مرد و گفت کاشن میگردید مقال خود را آنحضرت فرمود باین عباس میقات ملک ششقیه  
 ثم قیت تا اینجا بود مضمون کلام صاحب قاموس و باعث تمام گذاشتن آنحضرت خطبه را چنانکه سید رضی  
 در پنج البلاغه روایت کرده آن بود که چون آنحضرت خطبه را بجای رسانید که اسماحل در پنج البلاغه آخر خطبه  
 است شخصی برخاست از اهل بلدی و کتابی بدست آنحضرت داد و آنحضرت لند و گفته بخواندن  
 کتاب مشغول شد بعد از فراغ از خواندن کتاب ابن عباس التماس تمام خطبه کرد آنحضرت در جواب  
 فرمود یا بن عباس تلك ششقیه هدرت ثم قرأت حاصل معنی این کلام این است که آن  
 ابن عباس رفت آنچه دیدی آن حالتی بود که مثل ششقیه شتر و در خوشی وقت بکرت آمده صویته  
 غریب از آن ظاهر گشت و بعد از آن ساکن شد **شیخ ابن ابی جری** در بنیای نیز  
 اشاره به بودن این خطبه آنحضرت کرده زیرا که در موضع بیان معنی لفظ ششقیه باین مضمون  
 گفته که از آنجمله است حدیث علی در خطبه که از دست تلك ششقیه هدرت ثم قرات

و نیز باره از فقرات این خطبه را در موضع متفرقه از آن کتاب ذکر کرده چنانکه در موضع بیان  
 معنی اشتقاق گفته و در حدیث علی علیه السلام است ان اشتق لها خرم و این فقره را آنحضرت  
 در خطبه مذکوره که در مذمت عمر گفته چنانکه گذشت و نیز در موضع بیان معنی سف گفته از آنجمله است  
 حدیث علی لکنی سفقت اذا سقفا و این فقره را آنحضرت در خطبه مذکوره در ذکر شوری فرموده  
 و همچنین در موضع بیان معنی فخر گفته و از آنجمله است حدیث علی تا فجا خضیه و در موضع بیان  
 معنی نیل گفته و در حدیث علی بن نبیل و مقلفه و در موضع بیان معنی خضم گفته که در حدیث  
 علی و انقت فقام من ابیه بخضمون مال الله خضم الا ایل بئله الوبیلع و این فقرات  
 را آنحضرت در خطبه مذکوره در مذمت عثمان فرموده چنانکه تحریر یافت و نیز در موضع بیان معنی ذوم  
 گفته و در حدیث علی است حلیت الدنیای فی اعیانهم و آراقم زوجها و این فقره را آنحضرت  
 در آخر این خطبه فرموده و بر شمع خیر ستوریت که فقرات مذکوره در خطبه دیگر که در کتب متداوله از  
 آنحضرت روایت کرده اند موجود نیست و سخن صاحب قاموس و صاحب بنیای که هر دو از ثقیفین  
 اند نزد خاص و عام محل اعتماد است چنانکه ظاهر است و قطع نظر از این امور هر کس بر خصوصیات حالات  
 و جوده مرسم و کمال فضل و تجرد و علویت و شرافت نسبت غایت اطلاع بر قانون بلغا و فطامع و احاطه  
 اطراف کلام فنی و نهایت تقوی و ورع سید رضی علیه الرحمة و الحمد اطلاع داشته باشد چنانکه شهادت  
 داده بر کلمات مذکوره ابن ابی السدی در شرحش و ابن خلکان در تارخش بقیقین میداند که این قسم  
 امور نامعرب را بان تحریر جمیل القدر نسبت دادن محض خطاست چه گنجی لیش دارد که مثل این چنین  
 بزرگوار و پر سیر کار خطبه خود را با میر المومنین منسوب سازد یا انبیا به تبع و تقصص و دریافت ذوق نیکم  
 نداشته باشد که کلام آنحضرت را از کلام دیگر تمیز کند و با کلام آنحضرت کلام دیگر را مخلوط  
 داشته در کتاب جمع نماید و نیز در زمان سید شری در خدمت خلفای بنی عباس جمیع فضلاء و بلغا و ارباب کمال  
 عهد مذرب جمع و ند اگر این چنین خطبه از آنحضرت با ساید صحیح مروی نشده بود البته سید شری  
 را مخاطب می ساختند و بر او انکار نموده مواضع می کردند چنانکه ظاهر است از شیوه علماء در اظهار  
 اغلاط یکدیگر مخصوص قشیکه نزاع نیز در میان نبوده باشد و علمای ایشان در کتب خود اعتراف کرده اند

که آنحضرت از صحابه بسیار عالم بود و از تقدم خطا سمیت اظهار کرده است می نمود **ابن عبید**  
 که از مشایخ علمای ایشان است در کتاب عقد و ابوابی عسکری که در خطا موقوف القول ایشان  
 است در کتاب آوایل در خطبه از خطب آنحضرت روایت کرده اند که در آن خطبه فرموده اما  
 انی لو اسألكم ان اقول لقلت عفی الله عما سلف سبق الرجلان وقام الثالث كالقضاء  
 هذه بطنه و یله لو قص جناحاه وقطم راسه لكان خيلا له آگاه باشید که من اگر بگویم  
 باشم بگویم بر آنینه میگویم در گذرد خدا از اسخه از پیشینان بطهور آمد پیشی گرفته اند و دومی و بر خطا  
 سیم این مثل غراب قصه شش بهین صفت شکم می شد و این و اگر جیده شده بود بالهای او و  
 بریده شده بود و دهر او بیشتر بود برای او از از کتاب خلافت بغیر حق و در صحیح بخاری و  
**صحیح مسلم فی الکتاب للقتال** روایت شده که عمر در مکالمه علی عباس کو فلهما توفی  
 رسول الله قال ابوبکر انا و لی رسول الله فحتمنا نطلب انت ما یلک من ابن اخیک  
 و یطلب هذا میراث امرأه من اسها فقال ابوبکر قال رسول الله ما نوردت ما ترکناه  
 فهو صدقة فرائضه کاذا انما غاد ما خائنا بعد از آن گفت ثم توفی ابوبکر فقلت انا و لی  
 رسول الله و لی ابوبکر فرائضه کاذا انما غاد ما خائنا حاصل آنکه چون مرد رسول خدا ابوبکر  
 گفت من و لی اویم پس آید شما در حالی که میخواستی توای این عباس میراث خود را از میر برادرت  
 و طلب کرد این کس به علی میراث زنی را که از پدرش مانده بود پس ابوبکر گفت رسول خدا میراث ندارد  
 پس شما هر دو او را در زنگو و گنه کار و خند کننده و خیانت کننده دانستید چون ابوبکر مرا من گفت و لی  
 رسول و لی ابوبکر مرا در زنگو و گنه کار و خند کننده و خیانت کننده دانستید و هرگاه عمر در صحیحین این خبر  
 گواهی داده باشد یقین که مسکین را راه جدل و کجابه مسدود نموده بود و مخفی نیت بی ادبی ولی از  
 درین حدیث در واقع که ام سلمه نام رسول خدا آخره العین او را باین خفته و خواری می برد که این  
 بی دین بوده است نفوذ باشد از علامت خنایه ادای می بکنی مشهور است بنا بر ارتباطش **بطلب**  
 ایراد می نماید این ابی السدی در شرحش روایت کرده که حکایت کرد از برای من یحیی بن سعید جندی معمر  
 بن غالیه که از ساکنین بغداد و عدول موثق بود و گفت حاضر بودم نزد اسماعیل بن علی جنلی نقیبه

که در آن زمان مقدم خانه بغداد بود و نزد او از هر جا گفتگو کردم که درین وقت شخصی از خانه در آمد  
 و نزد بعضی از اهل کوفه دینی داشت و رفته بود بکوفه که دین خود را بگیرد و از اتفاقات در روز غدیر که در  
 مشهد مقدس امیر المومنین علیه السلام بواسطه زیارت مجمع خاص عام می شود در کوفه بود و است  
 شیخ مذکور با و شروع سخن کرد و می پرسید که دین تو بتو رسید و ادعای می دانی تا آنکه در حق جواب  
 و سوال شیخ گفت یا سید کاش می دیدی که در زیارت روز غدیر نزد قبر علی بن ابی طالب چه چیز می  
 می شد از قمش و سخن شیخ و سبب صحابه و از بلند بی ترس و بیم شیخ گفت الحمد لله که دیدی چه گنا  
 دارند بجز اقسام که بیکس اظهار اولیاء کرد برین امر و از برای ایشان فتح این باب نکرد مگر صاحب آن قبر  
 انشخص گفت کمیت صاحب آن قبر شیخ گفت علی بن ابیطالب است باز انشخص پرسید که این راه را علی بن  
 مردم نموده و او ایشان را بوحشته پس چرا ما فلان و فلان را امان خود داریم و اگر محقق نیست پس چرا ما  
 او را امام خود میدانیم ازین قرار که تو گفتی باید ما را از علی بنیر استویم یا از دیگران این ابی الحدید گفته که این  
 غایب گفت چون شیخ مذکور این سخن را از آن شخص شنید بشتاب برخاست و بغلین خود را پوشید  
 و گفت لعنت خدای باد بر اسمعیل اگر جواب این مسئله بداند و باندون جر مش رفت و این ابی الحدید گفت  
 که من دیده بودم شیخ اسمعیل مذکور را و حاضر شده بودم در مجلس او با وجود آنش شیرین مقال  
 نیز بود متوفی شد در سنه عشر و ستمایه حقا که اگر سایر دانیان ایشان بقدر اسمعیل شیخ خایه  
 انصاف میداشتند همه برندان تن این مسئله اعتراف میکردند و الله الموفق والمعين **اصل**  
**دوازدهم** در قلع ادهشبه مخالفین شعله چهار تلویح تلویح اول در ابطال دعوی  
 اجماع و بیان چگونگی انعقاد آن چون دانیان اهل خلافت از راه اضطراب همواره پناه باجماع برده  
 از احصای مصدق میدادند و هر ویل که از نص خدا و رسول برایشان تقریر می شود اجماع را محقق  
 آن ساخته برعم فاسد خود قدح دلیل میکند و میگویند این دلیل در برابر اجماع چه تواند کرد لهذا در  
 بیان سنی اجماع و کیفیت انعقاد آن سطر چند نگارنش می باید تا جهره حق از ثواب او امام مصفا  
 باشد بلکه اجماع موافق آنچه جمیع محققین اهل خلافت در کتب معتبره خود تصریح بآن کرده اند  
 عبارت است از اتفاق جمیع اهل عمل و عقد یعنی تمام مجتهدین است غیر آن زمان در وقتی از آن

این گفتارهای ادریس است که در این کتاب در این باب از او نقل شده است

بر امری از امور و اختلاف کرده اند که آیا این اجماع ممکن است که متحقق شود یا ممکن نیست و بر تقدیر  
 ممکن البتّه باشد اختلاف کرده اند که آیا علم تحقیق ان بهم نمیتوان رسید یا نمیتوان بنا بر آنکه مستح است  
 بسبب عادات علم با اعتقاد جمیع علمای شرق و غرب که متفرق در اطراف و حدود و بلاد ربیع مسکون اند  
 بهم رسد و از اینجاست که از آنجا منبطل روایت شده در شرح مختصر عضد و غیره که هر که دعوی اجماع  
 کند کاذب است و بر تقدیریکه علم با جمیع بهم تواند رسید باز اختلاف کرده اند که آیا از راه خبر و روایت  
 علم تحقیق اجماع بهم میتوان رسانید یا نمیتوان بنا بر آنکه خبر واحد اعتبار ندارد و خبر مستواتر موقوف  
 است بر ائمتن جمعی کثر اتفاق جمیع علمای شرق و غرب را و بر تقدیریکه از خبر و نقل علم بهم توان  
 رساند اختلاف کرده اند که آیا تواتر خبر شرط است یا نه و بعد ازین اختلافها اختلاف کرده اند که آیا  
 اجماع محتمل است یا نه و بر تقدیریکه حجت باشد بنا بر آنکه بر ادایات مختلفه اللفظ متقاربه المبع تواتر رسیده  
 که جمیع طوائف امت محمد از اهل ضلالت نخواهند بود اختلاف کرده اند که آیا باقی ماندن اهل اجماع از رو  
 اتفاق تا انفقاسی مدت عمر بران قول شرط است یا نه **احمد بن محمد بن حنفی و ابن قریه**  
 که از مشاهیر علمای اثنی عشرت برین رفته اند که تا انقضای مدت عمر شرط است و گفته اند که اگر کسی از  
 حجتیه بران قول خود برگردد آن اجماع نیست و همچنین اختلاف کرده اند که آیا با جاریست اجماع از شیعی  
 و دلیلی که باعث بر اجماع و دال بر حقیقت ان باشد یا نه و بر تقدیریکه مستندی در کار باشد چنانکه بحقیقت  
 ایشان بران رفته اند اختلاف کرده اند که آیا قیاس مستند اجماع می تواند شد یا نه و نیز اختلاف کرده ا  
 که آیا وجود مقلد در اجماع شرط است یا نه پس هر کس امامه ابو بکر را با اجماع ثابت میدانند باید که جمیع این  
 مراتب را بدلائل ثابت کند و خاطر از همه مطمئن ساخته جزم بهم رساند که این چنین اجماعی بر امامت ابو  
 بکر متحقق شده و بر هر مقلد متصف ظاهر است که اثبات این امور تخذ در رد و معذای ایشان خود  
 اعتراف کرده اند که این چنین اجماعی در حق ابو بکر بغفل نیامده **ابن عبد البر** شیخ موثق ایشان در کتاب  
 استیعاب ترجمه الی بکر چنین گفته که کلف نمود از جیت او سعد بن عباد و طایفه از خوارج و فرقه  
 از قریش و سخ **ابن حجر** مقدم در کتاب اصحاب در معرفت صحابه چنین گفته که سعد بن عباد  
 بیت بر هیچک از ابی بکر و عمر نکرد و توانستند او را در بیعت خود در آوردن بواسطه کثرت اقوام



و عثمان و ثعلبه ازین گفته که عمر در زمان خلافت خود سعد را در مدینه دید و با او گفت داخل شو در بیعت  
ما یا ازین بلد بیرون رود و سعد در جوابش گفت حرام است بر من که بوجه باشم در بلدیکه تو امیران باشی  
بعد از آن سعد از مدینه بشام رفت و او را قبیلہ بسیاری بود و رفو حاجی دمشق و در اینجا بمصر می برد و در  
برسختی با طایفه از قبیلہ خود می بود و روزی از دینی بیک دیگر میرفت ناگاه او را از پشت باغی که در  
سرا راه او بود تیری زدند و بان تیر کشته شد تا اینجا بود مضمون کلام شیخ ابن حجر **و بلا در**  
در تاریخش روایت کرده که عمر بن خطاب اشاره کرد و بخالد بن ولید و حمزه بن مسلمه انصار که با سعد  
بکشد پس ایشان او را به تیر زدند و چون کشته شد بر زبانها انداختند که سعد را چندان کشتند و در  
**روضه الصفا** مسطور است که سعد بن عبادہ با ابوبکر بیعت نکرد و بشام رفت و کشته شد بعد از  
مدتی بخبریک بعضی از بزرگان **و در صحیح بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین**  
روایت شده از عائشہ کہ علی ابن ابی طالب بعد از فوت حضرت فاطمہ علیها السلام بمصالحه ابوبکر  
تن در داد و نیز در کتب مذکورہ از مسند ابی بکر روایت شده کہ حضرت فاطمہ علیها السلام بعد از  
رسول خدا ششماه زیست چنانکہ سابقا بخبر یافت در منع فکر **و در صحیح مسلم و جمع بین**  
**الصحیحین** نیز روایت شده از ترمذی کہ گفت بیت مکر دزدانی ہاشم بیک تاسستہ و نیز  
سابقہ در مطالعن مشترکہ مذکور شد برہ ایات علمای معتبرہ ایشان تکلف نمودن امیر المومنین با سایہ  
اہلبیت رسول و کافہ بنی ہاشم از بیعت ابوبکر و قصد کردن ابوبکر و عمر سوختن خانہ حضرت فاطمہ را  
**و صاحب فتنہ الاحباب** در کتاب مذکور گفتہ کہ اصرار کردند بعضی از اہل سقیفہ بنی  
ساعده و در تکلف از بیعت ابوبکر و گفتہ بغیر از علی با دیگرے بیعت نہ خواہیم کرد و **صاحب**  
**ملل و نحل** نیز در نقل اختلاف مہاجر و انصار در روز سقیفہ گفتہ کہ بیعت کردند غیر از طائفہ  
بنی ہاشم و ابوسفیان از بنی امیہ **و ابن ابی الحدید** در شرح نوح البلاء چنین گفتہ  
کہ عمر محکم ساخت بیعت ابی بکر را و آن روز شکست زبیر را و بر شینہ مقداد افتاد و زبیر را کرد سعد  
بن عبادہ را و گفت بکشید سعد بن عبادہ را شکست بنی حباب بن منذر را و ترسانید بنی ہاشم را کہ  
سجائہ فاطمہ بردہ بودند **و در جمع بین الصحیحین** روایت شدہ از مسند عمر بن خطاب

در حکایتش از روز شقیقه باین مضمون که گفت دویدم در آن روز بر سر سعد بن عباد و پس گفت  
 کسی از انصار که کشتید شما سعد را و من گفتم خدا سعد را کشته است **و شارح مقاصد**  
 کتاب مذکور در بحث پنجم از امامت جنس گفته که در فرستادن ابوبکر و عمر ابو عبیده خراج را نزد علی  
 بن ابی طالب رساله تطییفت که ثقات آنرا با سند صحیح روایت کرده اند و مستثبت بر کلام بسیار  
 از جانبین و غلطی قلیل از عمر و مستثبت بر آنکه آمد علی و داخل شد در جماعت و در حینیکه برخاست  
 از مجلس گفت بآل الله فیما سألنی و سألکم و حاصل کلام معنی منقول از حضرت امیر ائمه آفرین خدا  
 بر معنی که از زده ساخت مراد سر و ساخت شمارا تا اینجا بود مضمون کلام شارح مقاصد **و این قیسه**  
 شیخ معتبر روایت ایشان در کتاب سیاست در باب امامت ابی بکر گفته که ابا و امتناع نمود علی ابن  
 ابیطالب از بیعت ابوبکر و بعد ازین گفته که روایت کرده اند که چون علی را تکلیف بیعت کردند آنحضرت  
 گفت انا الحق بهذا الامر منکم لا ابا یعکم و اتم اولی بالبیعة لی و تاخذون هذا الامر  
 منا اهل البیت غضبا حاصل آنکه من سزاوارترم با امر امامت از شما بیعت نخواهم کرد با شما و حال  
 آنکه شما سزاوارترید به بیعت کردن با من و بغضب حق باراکه اهل بیت رسول خدا ایم از ما بگیرد انگاه  
 بعد گرفت آتش دل که الیوم لیدر علیک عدل مضمونش آنکه سخت گیمه از برای ابوبکر کار خلافت را  
 نمارد کند بتو فردا یعنی غرض تو همین است که بعد از مردن ابوبکر خلافت را بتو بد **بعد ازین**  
 ابن قتیبه گفته که آنحضرت گفت و الله یا عیسی اقبل قولک و لا ابا یعه یعنی بجز اشم ای عمر  
 که قول ترا قبول نکنم و با ابوبکر بیعت نخواهم کرد بعد ازین روایت کرده آنحضرت در آن محفل  
 گفت یا معشر المهاجرین لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب من داره الی بیوتکم یعنی  
 ای جماعت مهاجرین بیرون میرید سلطنت و اولی تصرف بودن حضرت رسول خدا را از خانه او بجا بیا  
 خود و آنچه را از برای اجماع سند ساخته اند پیش نازید ابوبکر است که بروایت موضوعه نقل کرده اند  
 که در آشفته اد مرض رسول خدا ابوبکر را فرمود تا پیشمار زنی فرودم کرد و مخفی نیت که بر تقدیر تسلیم این است  
 با اتفاق ایشان جایز است نماز در خلف هر بر و فاجر حتی آنکه در کتب عقاید خود این را مسئله ساخته اند و  
 نوشته اند که و یجوز الصلوة خلف کل من و فاجر ایس بنا برین پیشمار زنی اصلا موجب صلاح ابوبکر نیست

نماید که کمالات و فضایل چه رسد پس چگونه خلافت را که صاحب اختیار بودن در جمیع امور دین و دنیا  
 است بر پیشانی قیاس می توان کرد تا آنکه جمیع علمای اهل بیت با خبر صحیح روایت کرده اند که حضرت  
 رسول خدا امیر گردانم و آن نماز گذارند و عایشه دختر ابی بکر از پیش خود مردم را خبر داد و که پیغمبر فرمود  
 تا ابی بکر امامت کند و چون آنحضرت برین اطلاع یافت فی الحال دست برداشتن علی نهاده بیرون آمد و  
 ابو بکر را از محراب و ز کرده خود نماز گذارد و مویید این است آنچه بخاری در صحیح خود روایت کرده  
 باین مضمون که پس یافت رسول خدا و در خود خفتی پس بیرون آمد و متوجه محراب شد پس ابو بکر نماز آنحضرت  
 نماز میکرد و یقین حاصل است که هرگاه ابی بکر نماز آنحضرت اقتدا کرده باشد دیگران نیز بطریق اولی اقتدا  
 کرده خواهند بود پس سندی ثابت نمیشود بر و این هر دو فرق بسیار تجب است که پیش از آنکه ابو بکر با وجود  
 امیر گردانیدن آسامه را برود دلیل خلافت میتواند شد و خلیفه ساختن رسول خدا امر تقضی علی را در بدین مورد  
 نشدن تا وقت رحلت دلیل امامت آنحضرت نمیشود و چون علمای ایشان دیده اند که اجماع بر بیعت ابی بکر  
 فاش شده بنذا در کتب خود مثل موافق و مقاصد و غیره اعتراف کرده اند که در امامت اجماع شرط نیست  
 بلکه بیعت یک کس در دو کس نیز منعقد میشود مثل منعقد شدن امامت ابی بکر به بیعت عمر و امامت عثمان  
 به بیعت عبدالرحمن بن عوف و چون ایشان جمیع ظلمه بنی امیه و بنی عباس را امام مقرر فی الطاعة میدانند لهذا  
 قاضی عضد بعد از ذکر منعقد شدن امامت ابو بکر به بیعت عمر گفته و بهمین طریق بیعت یک کس در دو کس  
 اتفاق نموده اند از زمان خلفای ثلث تا این زمان که ما هم اکنون انصاف باید داد که هرگاه این همه اختلاف  
 در اصل اجماع شده باشد و در بیعت ابو بکر بر وایت علمای ایشان و جمیع فرق شیعه اجماع مذکور منعقد  
 نشده باشد و حال سند اجماع نیز معلوم شد پس چگونه کسی را بر بیعت ابی بکر حزم تحقیق اجماع بهم میرسد  
 و بر تقدیر اجماع ظاهری از کس ثابت شود با وجود این همه نزاع و جدل و تهدیدات تا بمرتبه که مقدس  
 زنون خانه نبوت کنند و سعد بن عباد را با نهایت قرب منزلت او در خدمت رسول خدا در زیر  
 پا نرم کنند و مقدار را با جلالت قدر ائمت رسانند و شمشیر زیر را که باعث قدا و ایشان از عشره مبشره است  
 بشکنند دیگر چگونه کسی باطن بهم میرسد که جمیع اهل حل و عقدان عصر از حاضر و غایب و دور و نزدیک از روی  
 خواست و طوع و رغبت بی خوف و تقیه بیعت کرده اند حقا که اگر اضلال شیطانی و اصرار بر علوت جانت

باشد با وجود آن همه ایات و احادیث و البراهین علی بن ابی طالب و ائمه شکیست امیر معصوم و  
 اظهار غضب خلافت و آن قبایح صادره از خلفای ثبته شیخ عاقل اقتدا با ایشان نمیکند و دیده و دانسته  
 خود را مستحق عذاب الهی نمیدانند و المهدی من بدها آمد **طریق** در کتب فریقین تواتر رسیده که اگر کسی  
 فرمود که اهل بیت در ضلالت نیستند و همیشه قرآن ایشان است و ایشان با قرآن و علی با حق است و حق  
 با علی و تابع ایشان از اهل بخت است چنانکه در اصل ششم تحریر یافت اکنون بگوئیم آیا علی بن ابی طالب  
 در تحلف از بیعت ابوبکر و اباموذن بر حق بود یا بر باطل اگر بر حق بود ثابت میشود بطلان امامت ابوبکر  
 و اگر بر باطل بود لازم می آید که نبی رسول خدا معتمد بر مذهب کذب رسول رب العالمین **موضع دوم**  
 در رفع استبعاد از ضلالت اهل بیت چون با اتفاق اهل جمهور بر دو فرقه مضی از رسول خدا بر امامت  
 ابی بکر واقع نشده و همه محققین اهل خلافت معتقدند که بیعت صحابه امامت ابی بکر ثابت میشود لهذا در مقام  
 استدلال بر امامت ابی بکر از راه عام فریبی در آمده میگویند چه معنی دارد که اصحاب رسول خدا بعد  
 از آنحضرت در ضلالت افتند و چگونه حق را منظور ندارند و این شبهه بی اصل را از اعظم لایل خود  
 میدانند و در رفع این استبعاد اولاً حدیثی چند از رسول خدا که در کتب معتقد ایشان روایت شده  
 تحریر می یابد و بعد از آن توضیح مقام و چگونگی حال می پردازد تا با کلیه شبهه از میان بر خیزد و حق  
 در نظر ارباب هدایت و انصاف بی شبهه بماند و دوم جلوه گر آید **چهارم** در جمع بین الصحابه  
 متفق علیه بخار و مسلم و است کرده از عید المدین عباس آله سیماء مر جال من امتی  
 فیه خذهم ذات الشمال فاقول یا رب اعصابی فقال انک لا تدعنی ما اخذتوا بعدل قالوا  
 حکما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما توفیت کنت انت الیقین  
 علیهم و انک علی کل شئ شهید ان تعذبهم فاعذبهم عذاباً قال فیقال لی فاعذبهم بما لولوا  
 صریدین علی اعقابهم منذ فارقتهم حاصل آنکه زود باشد که جمعی از امت مراد از اصحاب حال که اهل  
 جهنم اند داخل کنند و من می گفته باشم ای پروردگار من ایشان صحابه من اند و رجوا گفته شود تو نمیدانی  
 که اینها چه احداث کرده اند بعد از تو پس من موافق گفته بنده صالح یعنی عیسی خواهم گفت تو شاهد حال  
 ایشان چه در وقت بودن من با ایشان و چه در وقت نبودن من بعد از رحلت از دنیا اگر خدا

اینها را بدینستیکه ایشان بندگان تواند پس گفته شود در جواب من که این گروه از انوقت که تواناها جدا شدند  
همیشه واپس رفته بودند بر پشتهای خود یعنی از دین و ملت تو برگشتند و **دیگر** روایت کرده از متفق  
علیه بخاری و مسلم از انس بن مالک که رسول خدا گفت لیرون علی الحوض رجال ممن صاحب حق  
اذا ارأیتهم و ردعوا الی دوسم اختلجوا فلا قولن ای رب اصحابی فیقال لیلا  
تدرك ما احدثوا بعدک نووی در شرح صحیح مسلم اختلجوا با قطع نفیسه کرده گفته اصحابی در روایت  
مصغر واقع شده و در بعضی نسخ بکبر است و از بنایه نیز ظاهر میشود که مراد از اختلاج در بنیقام اجتناب و  
اقتطاع است و حاصل معنی حدیث آنکه وارد خواهند شد بر من بر حوض کوثر جمعی از صحابه من تا آنکه چون  
را به بنیم ایشان متوجه من شوند و بریده شوند از نزد من یعنی ایشان را از نزدیک من دور سازند پس  
من خواهم گفتم ای پروردگار من صحابه منند و گفته خواهد شد در جواب من که تو نمیدانی که ایشان  
بعد از توجیه احدث کرده اند **دیگر** روایت کرده از عبدالل بن مسعود که رسول خدا گفت انا فاطمه علی  
الحوض و لیرون الی رجال منکم حتی اذا هویت الیهم لانا و لم یختلجوا و فاقول  
ای رب اصحابی فیقال انک لا تدرك ما احدثوا بعدک در نه تعب فط و فارط کسی را گویند  
که پیشتر بر سر آب رود و اسباب بر سر آشفتن میبایکند و حاصل معنی حدیث آنکه من فارط شما بر سر حوض  
و بسوی من جمعی از شما بامید آب متوجه میشوند تا آنکه چون قصد کنم که ایشان را آب دهم جدا خواهند شد از نزد  
من پس من خواهم گفتم ای پروردگار من اصحاب من اند و گفته شود که تو نمیدانی که چه احدث نمودند  
اینها بعد از تو **و نیز روایت کرده** ده بهین مضمون از خدیجه بن الیمان در متفق علیه بخاری  
و مسلم و بخاری و ترمذی و ابن ماجه و صحیحین روایت شده از رسول خدا که فرمودین د علی الحوض رجال  
من امتی یخمدون عنک فاقول یا رب اصحابی فیقول لا علم لك بما احدثوا بعدک انهم  
ازند و ا علی ادبارهم القهقصة حاصلش آنکه وارد میشوند بر حوض مردمی از امت من پس رانده و  
خواهند شد از آن آنگاه من خواهم گفتم ای پروردگار من اینها اصحاب من اند پس خدا تعالی خواهد گفت  
بدینستیکه ترا علم نیست با آنچه آنها احدث کرده اند بعد از تو تحقیق که آنها مرد شدند و از دین برگشتند  
**دیگر** روایت کرده از صحیح مسلم از مسند عائشه از عبدالل بن عمر بن عامر بن مضمون که رسول خدا اصحاب

گفت چون مضبوط شود بدست شما خراشهای فارس و روم چگونه خواهد بود عبد الرحمن بن عوف در جواب گفت  
خواهم بود بطریقیکه رسول خدا فرموده است پس رسول خدا گفت تنها فستون ثم تتأسد و نثم متدانی  
ثم تتباغضون حاصلش آنکه زنجبت بدینا خواهد کرد و عداوت خواهد ورزید یا یکدیگر و ازین خواهند  
برگشت و دیگر روایت کرده در مسند عائشه از متقی علیه باین مضمون که رسول خدا بعایشه گفت اگر قوم  
ترا بشک و جاهلیه عهدی تازه بنی بود من می ترسم که ایشان بدل انکار کنند هر ایت امر میگردم بخاک این  
خانه کعبه و او را با زمین هموار میگردم و داخل میگردم در آن استخر را از آن بیرون کرده اند و در آن  
قرار میدادم یکی شرقی و یکی غربی پس میافتم و در موافق بنای برایشم **ابن مردویه** روایت  
کرده از ابن عباس گفت بیرون آمدیم من و بنی و عیسی و دیدیم باغی انگاه مرتضی علی گفت ای رسول خدا  
چه نیکوست این باغ انحضرت فرمود باغ تو در جنت بهتر است ازین پس از آن گذشته و بعد بقیه دیگر رسیدیم  
پس گفت علی چه نیکوست ای رسول خدا این باغ انحضرت گفت حدیقه تو در بهشت بهتر ازین تا آنکه بهفت  
حدیقه گذشتیم پس گفت رسول خدا یا علی حدیقه تو در جنت نیکوتر است ازین حدیقهها و بعد از آن دست  
بر سر و روی و محبه او مالید و برگشت تا آنکه بلند شد گریه انحضرت پس علی گفت چه چیز میگردانی ای سول خدا  
انحضرت گفت منشاءت فی صدور قوم کابید و فیاک حتی یفقدونی یعنی گشای که در سینههای  
قومی است که رو طاهر نشاند تا وقتیکه مراد در میان نبینند **احزاب از رزم** در مناقب نیز بهین  
مضمون روایت کرده با بنی خاندان علی بن ابیطالب و **ابن ابی الحدید** نیز بهین مضمون روایت  
کرده از انس بن مالک و **ابن احزاب** روایت کرده به سناده از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از پدرش  
که رسول خدا مر علی را گفت اتق الضحایک الله لك فی صدور من لا یظهرها الا بعد موتی اولك  
یعنی اللهم ویلعنهم اللعنون یعنی بر خدایاش از گشای که نسبت بتو در سینههایی که گشایت که ظاهر میکنند مگر  
بعد از موت من ایشانند که لغت میکند خدا تعالی بر ایشان و لغت میکند ایشان را لغت کنندگان پس انحضرت  
فرمود پس گفتند یا حضرت از چیست گریه تو انحضرت فرمود اخبرنی جددل انهم یظلمونه و یمنعون  
حقه و یقاتلونهم و یقتلون ولده و یظلمونهم بعدا یعنی خرداد مرا جبریل که بدستیکه ایشان  
ظلم بر علی خواهند کرد و منع خواهند نمود حق او را و مقاتله خواهند کرد با او و خواهند کشت فرزندان او را و ظلم

خواهند کرد بعد از او و بر فرزندان او و این بخاری  
 گفته آن امام مستعد و یک بعد از این یعنی بدینکه است زود باشد که عذر خواهند کرد با تو بعد از من  
 در جمیع این صحیحین روایت کرده از صحیح بخاری و مسند الشریک بن مالک از زهری که گفت دیدم  
 الشریک بن مالک را در حالتیکه میگفت پس گفتم چه خبر است که ترا می گویند گفت نمی بینم از آنچه یافته بودم در زمان  
 رسول خدا ام الا این تازه واجب این هم ضایع شد و این روایت کرده از صحیح بخاری از ابی درواکه گفت و بعد  
 که نمی بینم از امر امت حیرت می کنم که اینک نماز میکنند و **و احظ** خوارزم روایت کرده با سند از عبد  
 بن مسعود باین مضمون که گفت بودم با رسول خدا در حالتی که از مدینه بجانب مکه می آمدند و دیدم پیش آنحضرت  
 ای کشید گفتم یا رسول الله چیست ترا که آه می کنی آنحضرت گفت ای ابن مسعود و لم یبرک لک و ای می بد گفتم  
 یا رسول الله خلیفه تعیین کن آنحضرت فرمود که خلیفه کنم گفتم ایوب که پس ساکت شد بعد از آن ای کشید باز  
 من رسیدم آنحضرت باز همان جواب داد گفتم یا رسول الله م شخصی را خلیفه گردان آنحضرت گفت که خلیفه  
 کنم گفتم عمر بن خطاب پس ساکت شد و بعد از آن ای دیگر کشید و چون من از سبیل آن رسیدم آنحضرت همان  
 جواب داد گفتم کسی را خلیفه گردان گفت که خلیفه کنم گفتم علی بن ابی طالب آنحضرت گفت آوه و لن  
 تقبلوا ذلک ابدا و الله لئن فعلتم لیبدلنکم الخیلة فی شمسکم اطاعت او نخواهد کرد هرگز بلکه دیگر  
 مخالفت خواهید برداشت بخدا قسم که اگر خلافت او گردن می نهاید داخل مکه دشوار در جنت پس از احادیث  
 مذکوره ثابت شد که مجرد صحابی بودن از برای سنجان کافی نیست و در سنگاری ایشان نیز مثل مردم دیگر  
 از راه ایمان و عمل صالح است و ایشان نیز مثل انسانی روزگار از حق و حسد و عدا و حب جاه و خواست  
 دنیا در امان نیستند و خبر لیلۃ العقیقه که بعد از مراجعت رسول خدا از تبوک منافقین صحابه در عقبه که در  
 راه واقع بودند رسول خدا کردند و آنحضرت با الهام ربانی دریافت همه آنها را بنجد یقه بن الیمان که مزار  
 نافه درست داشت نمود در کتب فریقین مشهور است و در صحیح مسلم روایت شده از خلیفه بن الیمان که  
 گفت اصحاب عقیقه چهارده کس بودند و بهیچ اندین روایت حکم کرده بصحبه خبر لیلۃ العقیقه پس معلوم شد که  
 جمعی از ایشان در فراق و شقاوت اند به طایق افزون بوده اند و هر که فی السجده الطاعی را بخار سلف  
 دارد و میداند که اکثر قریش با علی بن ابی طالب عداوت داشتند زیرا که خون آنها و اولاد و اقارب بر یک

از ایشان بعضی را و الفجار آنحضرت ریخته شده بود و عصیت عرب انهر من الشمس است و لهذا بسیار بوده که  
در میان قبا و کعبه شدن یکی یا زودین شتر یا پسی قنبا و فسادهای عظیم بهم رسانیده و عداوت و  
دشمنی تا قرنهای در میان ایشان بوده و نیز جب جاه و ریاست و خواست لذت نفسانی و زخارف دنیوی  
و تصرف شیاطین در قلوب و غلبه حق و ضد و هر زمانی از ازمین سابق و لاحق اکثر آتانی می سر را از راه  
و می بود و واقع اگر حب دنیا و اغراض نفسانی نیشد معویه و عایشه و طلحه و زبیر چرا با علی ابن ابی طالب که منز  
و حال او بر همه ظاهر بود و مقتله و تازیانه کردند و باغی این همه فساد و خونریزی شوند و چرا دم با وجود علی  
ابن ابی طالب باین چهار رکن فساد بگردید و بر روی بیت رسول خدام و شیعیان ایشان تیغ کشند حال که  
در کتب فریقین بتواتر رسیده که رسول خدا از برای عمار گفت تعقلوا الفتنه الباغیه یعنی نگذارید عمار را  
میکنند و نیز میگفت استقال علیا و انت طالم یعنی زود باشد که با علی مقاتله کنی و تو طالم باشی و بعلی ابن ابیطالب  
گفت اینجا که من بر سر تنزل قرآن مقاتله کردم تو بر سر تاویل قرآن مقاتله خواهی کرد و نیز فرمود تو مقاتله  
خواهی کرد با ناکین و منافقین و نیز در کتب فریقین بطریق تواتر عبارات مختلفه متعارفه المعنی و ا  
شده که رسول خدا فرمود امت من بعد از من هفتاد و سه فرقه میشوند و همه ایشان اهل ذرند الا یک فرقه  
پس چه استبعاد دارد اگر جمعی را عداوت با علی و گروهی را حب ریاست و فرقه را جلب نفع و طایفه را اطاعت  
رو ساء و زمره را تقلید برین دارد که با ابو بکر بیعت کنند و بعد از آن عوام الناس را بشبهه فریب و قهر و غلبه  
از راه برده کار خلافت نامحق را انتظام دهند همه ایشان از عیان دارند یا که در حیات حضرت موسی  
بحر و غیبت چند روزه بنی اسرائیل با وجود مارون گوساله پرست شدند و قصد کشتن مارون کردند پس اگر  
اکثر مردم بسبب اغراض مذکوره بعد از رحلت رسول خدا از علی بن ابیطالب که بمنزله مارون است بر گرد  
و با ابو بکر بیعت کنند چه استبعاد باشد و قطع نظر از این امور هرگاه نص خدا و رسول بر امامت علی بن ابیطالب  
موجود باشد چنانکه برخیزد از آنها مذکور شد و آنحضرت بنص قرآنی معصوم است و با اتفاق از گذر  
میر است خود خبر داده باشد بر ظلم اهل خلاف دیگر این نحو استبعادات نادر بر اوست چنانکه مستور نیست بر  
اهل انصاف و العدل لایحه القوم الظالمین **تلمیح سوم** در رفع استبعاد از عدم منازعت امیر  
المومنین با ایشان و این را نیز با اعتقاد فاسد خود و تکی می اندازند بر حقیقت خلافت ابی بکر و حسین گویند



اگر خلافت علی بن ابیطالب بود چرا جنگ با ایشان نکرد با آنکه اشجع تا لحظه دینی با شتم تمام معاون او بودند  
 هیچ فکر نمیکند که ازین قرار سخن بصورت ایشان بر سر منوالی اثر می آید که چون آنحضرت اشجع از همه بود  
 و علی بن ابیطالب و جمعی دیگر از احوان داشت چرا در شب از قریش فرار نمود و در غار بنیان شد بعد از آن  
 بدین رفت و چرا در حدیبیه با وجود علی بن ابیطالب و کثرت اصحاب با مشرکان قریش صلح نمود و هیچ کرده  
 بدین بازگشت و قرار داد که هر که از قریش پناه با حضرت آورد با ایشان باز فرستد و در صلح نامه هر انچه بوده  
 مشرکان لفظ رسول الله را حک نمود و چرا در احد دندان مبارکش شهید شد و برای خبرت ظاهر است که با وجود  
 بیعت جمع صحابه با حضرت بسبب نفاق صحابه و اهل فساد چه فتنه بطور آمد از معاویه که در مرتبه از همه بیعت تر  
 بود و متماصل نگردید تا آنکه بغیر سوره آن ملعون بر منابر سب ابلیس رسول و عظیم زیدی دین و زین خیر  
 المسلمین شهید گشت و دو مان نبوت تا راجع رفت پس دیگر چه استبعاد دارد اگر علی بن ابی طالب  
 بسبب قتل احوان و انصار و حفظ بقای دین و عدم شتمات کفار دست از مقام ایشان باز دارد  
**در کتب اهل بیت** روایت شده که چون علی بن ابیطالب رسید که مردم می گویند چه بود علی را که  
 با بکر و عمر شازعت کرد چنانچه باطله و زبیر و عایشه متعلقه نمود آنحضرت گفت مرا با بیعت پیغمبر مشایبت است  
**اول** ایشان نوح است که خداستای از و خبر داده که مانی مغلوب فائز می آید پروردگار من  
 بدینکه من مغلوب و زبون کفارم یاری ده مرا پس اگر شما بگوئید نوح مغلوب نبوده کذب قرآن نموده اید  
 و اگر مغلوب بوده پس علی که وصی پیغمبر است اولی بعذر باشد و دوم ابوا عیثم است که گفته و اعتراف  
 و ما تدعون من دون الله یعنی نه میگیرم از شما و از اینجه میخوانید شما از غیر خدا پس اگر میگوئید  
 او بی عذر آمده اعتراف نموده پس وصی اولی بعذر باشد و **سوم** پیر خا و لوط است که بقوم خود گفت  
 لو ان لی بکوه قوه کاشکی مرا برفع شما قوتی می بود پس اگر میگوئید او را برایشان قوت بود تحقیق کافر شده  
 و کذب قرآن نموده اید و اگر میگوئید او را قوت نبود پس وصی اولی بعذر است **چهارم** یوسف  
 است که گفت رب السجن احب الی مما تدعونی الیه ای پروردگار من حبس زندان دوست تر است نزد من  
 از اینجه مرا بان دعوت میکنند پس اگر میگوئید او را دعوت کرده بودند بغیر کوهی که خدا بران غضب کند  
 تحقیق که کافر شده اید و دعوت کرده بودند بچیزیکه که خدا بران غضب کند و او اختیار زندان نمود پس

تحقیق که کافر شده اید و اگر میگوئید او را دعوت کرده بودند بغیر کوهی که خدا بران غضب کند و او اختیار زندان نمود پس

وصی اولی بجز باشد و **محمد** موسی بن عمران است که گفت فردت منکم لما خفتکم فرار کردم  
 من از شما چون ترسیدم از شما پس اگر میگوئید موسی فرار نمود از ایشان بی خوف تحقیق کافر شده اید  
 و اگر میگوئید فرار او از روی خوف بود پس وصی اولی بجز باشد **محمد** مروان است که گفت  
 یا بنی ام القوم استضعفتم و کادو یقتلونی یعنی ای پسران من قوم مرا ضعیف و زبون  
 یافتند و نزدیک بود که مرا بکشند پس اگر میگوئید قوم او را ضعیف ندانستند پس کافر شده اید و اگر میگوئید  
 او را ضعیف دانستند وصی اولی بجز باشد و **محمد** محمد است که بفرار نمود پس اگر میگوئید  
 بی خوف فرار نمود کافر شده اید و اگر گوئید از خوف بود و چاره یغیر از فرار نداشت پس وصی اولی بجز  
 باشد پس بر جاست همه مردم و گفتند ای امیر المومنین حتی بابت و قول قول تبت پس من مخالفین  
 و باطل را در لباس حق جلوه دادن ایشان نزد این محقق گشت ان الباطل کان زهواً **محمد** چه  
 در اشاره اجمالی بر بطلان احادیث موضوعه و الیه بر تفقای اهل خلاف به اکتفا و آنکه که حتی یقین در خطای  
 خلفای ثلثه و اثبات طریقه خود روایت کرده اند اصلاً محل اعتماد نیست و بر امامیه هیچ وجه حجت نمیشود زیرا که همه  
 تابعین بنی امیه دینی عباس روایت کرده اند و منتهی می شود روایت شان بجهیکه از دشمنان حضرت علی علیه السلام  
 ابیطالب اند مثل عبد الله بن عمر که با علی بن ابیطالب بیعت نکرد چنانکه ظاهر است از اخبار هر دو مرفقه تا نرسید  
 و عبد الملک و مردان بیعت کرد **محمد** در جمع بن الصغیرین از متفق علیه تجاری و مسلم روایت  
 از مسند عبد الله بن عمر مثل بر این مضمون که چون اهل مدینه یزید را از امامت خلع کردند عبد الله بن عمر  
 جمع کرد هشتم و فرزندان خود را و ایشان را از شکنج بیعت یزید منع کرد و گفت ما بیعت کرده ایم یزید  
 یعنی یزید بر بیعت خدا و رسول و باین چنین مرد عذر نباید کرد و **محمد** روایت کرده از مسند عبد الله بن  
 عمر از صحیح بخاری باین مضمون که عبد الله بن عمر چندی نوشت بعد الملک مروان و یا او بیعت کرد و توانست  
 رسیده که عبد الله بن عمر نزد حجاج رفت و گفت پیار دست خود را تا بیعت کنم با امیر المومنین عبد الملک  
 که من از رسول خدا شنیدم که میگفت هر کس بمیرد و بر و بیعت امامی نباشد بر جایست مرده است پس حجاج  
 با وجود کفر و نفاق بر هشتم گرفت و گفت و یزید را علی بن ابی طالب بیعت نکرد و امر در آمده تا با عبد الملک  
 ابن مروان بیعت کنی دست من بکار نیست اینک با من بگریه بیعت کن **محمد** عایشه دقیقه از فرار

عداوت و دشمنی فرو گذاشت مگر تا اینکه لشکر کشید و با حضرت قتال نمود و پیوسته اظهار عداوت  
 میکرد **ابن ابی الحدید** روایت کرده در شرح نهج البلاغت از ابو مخنف در کتابش  
 این مضمون که بطریق متعدده روایت شده که چون خبر قتل عثمان بجای شد رسید عثمان را نفرین کرد  
 و گفت بد کاره عثمان عثمان را بکشتن داد بد رستی که عثمان بکشته شدن سزاوارتر بود از همه کس چون  
 شنید که مردم بیعت با علی بن ابی طالب کرده اند آزرده و متاسف گشت **و در بعضی** از روایات  
 ابو مخنف مندرج است که عایشه بعد از پیشیدن خبر بیعت کردن مردم با علی گفت اگر زمین و آسمان بهم  
 می آمد بهیتر بود نزد من از بیعت با علی بن ابی طالب بعد از آن گفت عثمان بظلم کشته شد **و دیگر** ابو هریره  
 که بواسطه زخارف دنیوی از علی بن ابی طالب روگردان شده بمجادیه پیوست و با حضرت امیر قتل کرد  
 و کینه بش برار باب خبرت معلوم است و معتدایان ایشان سران گویا داده اند **ابن ابی الحدید**  
 و بیشتر حش گفته تحقیق که روایت شده از علی بن ابی طالب که گفت بد رستیکه اکذب ناس بر رسول خدا  
 صلی الله علیه و اله و سلم ابو هریره است **و دیگر** روایت کرده از سفیون ثورس که از باب حدیث  
 اعتبار نمی کنند از اخبار ابو هریره مگر آنچه در باب بیعت و درج است **و دیگر** روایت کرده از ابو جعفر  
 اسکانی که او گفته قول ابو هریره بدعت نزد مشایخ ما چه عمر او را زده بود با و گفت بسیار حدیث  
 وضع کرده **حمید** در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخار و مسلم از سند ابو هریره روایت کرده  
 مشتمل آنکه عبد الله بن عمر گفت تحقیق که ابو هریره بسیار حدیث می بندد **و دیگر** روایت کرده از متفق  
 علیه بخار و مسلم از سند عبد الله بن عمر که گفت بعد از عبد بن عمر که ابو هریره میگوید رسول خدا میفرمود  
 امر کرده است بقتل کلب صید و کلب شبان امر کرده است بقتل کلب ذبح عبد الله در جواب گفت البته  
 ابو هریره زنجی دارد **و دیگر** انس بن مالک که از دشمنی کتمان شهادت روز غدیر کرد و بدعاي انحراف  
 مبر و صند چنانکه گذشت در اصل دوم بر روایت ابن ابی الحدید از واقعی و غیره **و روایت**  
 کرده ابن ابی الحدید از ابو یوسف شاکر ابو حنیفه و او از ابو حنیفه که گفت ابو هریره و انس بن مالک  
 آنچه انکس نه اند که اقامت و غنیمت بر روایت ایشان **و دیگر** عمر و انصاف که دین را بدینا فروخت و با حسان  
 بنجره معاویه از اسلام بے کیفیت و قیاس اعمالش در جمع کتب مذکور است **و دیگر** مغیره بن شعبه

که با حضرت امیر نهایت عداوت می ورزید **ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابو جعفر  
اسکافی که مغیره ابن شعبه را بر منبر کوفه ناسزا می گفت و دیگر روایت کرده از ابو جعفر  
اسکافی که معاویه جمعی از صحابه و تابعین را صلبها می داد تا اخبار بقیه در حق علی بن ابی طالب  
روایت کنند و از جمله آنها بود عمر دحاص مغیره بن شعبه و از تابعین عمرو بن زبیر و دیگر  
کعب الا جبار که ابو ذر غفاری رضی الله تعالی عنه در حضور عثمان بر سر او زد و گفت بخدا سوگند  
از دلت بیرون نرفته است **ابن ابی الحدید** در شرحش گفته روایت کرده اند جمعی از  
اهل سیر که علی بن ابیطالب میگفت یک کعب الا جبار کذاب است و او منحرف بود از انحضرت -  
**دیگر** سعد بن ابی وقاص که از عداوت با انحضرت بیعت نکرد و هرگز در جهاد با اعدای دین پیرو  
حضرت امیر نشد **دیگر** ابو موسی اشعری که بدشمنی نفی خلافت از انحضرت کرد و بفرموده عمر  
بن عاص و دیگر سعد بن مسیب که از دشمنان انحضرت بود مطابق روایت ابن ابی الحدید و غیر  
و با بجهله هر دو ای که ایشان در باب عقیده خود نقل می کنند البته سلسله روایتش از تابعان نبی  
امیه و از دشمنان علی بن ابیطالب خالی نیست چنانکه ظاهر است بر صاحب خبرت و بر جمیع ارباب  
متبع ظاهر است که معاویه و سایر ظلمه بنی امیه بآل رسول چه بایه عداوت داشتند و همواره بر  
منابر و در جمع خاص و عام سب اهل بیت رسول می کردند و مجین ایشان را قتل و غارت می نمودند  
و بکس را یادای آن نبود که اظهار فضایل علی بن ابیطالب کند و در کس در مذمت انحضرت حد  
از پیش خود وضع میکرد صلبها و اگر امهامی یافت و قتل اجمعه اظهار عداوتش می کرد و بکس  
نزد آن ظالمان معز و مکرم و صاحب شوکت و حکومت میگشتند و گرویی که منسوب بولای انحضرت  
بودند همیشه خائف و مطعون بر سر می بردند و اصلا اظهار دوستی و پیروی اهل بیت نمیکردند  
**ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که گفت بصحت رسیده که بنی امیه که  
اظهار فضایل علی را و معاقبت می ساختند کسی را که ذاکر و راوی فضایل انحضرت بود تا بمرتبه که  
بکس را جرأت نبود که نام آنکس را بر زبان راند **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر که معاویه حد  
براز در هم بسمه ابن جنذب داد تا آیه و من الناس من یحک قولی فی الحکم الدنیا

را که مستحق زمت است در شان علی روایت کند و ایہ و من الناس من یشتري نفسه ابتغاء  
 مرضات الله را در شان ابن جهم روایت کند و سمر بن جبہ قبول کرد پس دو صد هزار درم داد و او  
 قبول نکرد بعد از آن که چهار صد هزار درم داد قبول کرد و روایت نمود موافق فرموده معاویه و  
 روایت کرده در شرحش از علی بن محمد بن ابی سیف مدینی در کتاب احوال که معاویه نوشت بحال  
 خود تا بکشد را و بیان فضیل علی و اهل بیش را پس خطبا در هر جایر بمنبر ابی انصرت نام را میگفتند و معاویه  
 از برای انصرت و اهل بیش روایت میکردند و چون در کوفه شیعه علی بسیار بود زیار را بر ایشان داشت  
 تا بکشت آنها را در هر جایافت بعقوبات عظیمه و نوشته دیگر بحال خود فرستاد که محبان عثمان و راویان  
 فضیل او را اعزاز و اکرام کنید و نام او را و نام پدر و اقوامش را نزد من فرستید پس چون نزد او  
 و ستادند همه را صلوات گرانایه و احوال و اسباب بسیار داد پس بر که از عثمان فضیلی روایت میکرد نام  
 او را داشت میکرد و او را از مقر بان میبخت بعد از آن نوشت یحاش که بسیار شد فضیل عثمان اکنون  
 مردم را تکلیف کنید تا روایت کنند از ابو بکر و عمر و سایر اصحاب پس روایت کردند و در متون احادیث  
 موضوع بسیار که بچیک اصلی و حقیقتی داشت و آنها را بر سر مبارک می گفتند و معلان را گفتند تا  
 در بکشت با طفل بیا موزند و آنها را مثل قرآن تعلیم میکردند تا آنکه بزرگان و دختران و خدمتکاران  
 نیز آموختند و بعد از آن نوشت تا در جمع بلاد تقصص کنند و هر کس بدوستی علی بن ابرطاب و اهل بیت او  
 مشتم باشد خانه اش را خراب کنند این بود جمعی از مضمون روایت ابن ابی السحر مد از کتاب مدینی  
 اکنون تامل باید کرد از روی انصاف باید دید که هر گاه در سابق ایام حال برین متوال بود و جمیع  
 روایات معتبر ایشان تابع نبی امیه و دشمن اهل بیت رسول خدا باشد و دیگر احادیث و الیه عقاید ایشان  
 چه اعتبار خواهند داشت العاقل تکیه الاشارة والله الموفق للعین **خاتمه**  
 و این جمعی از معاویه و ابی انصرت از زنده گردانیدن خدا تعالی خانی را در روز قیامت از  
 برای مکافات و این معاویه ضروری دین جمیع پیغمبران است و وجودش از راه مستوده قرآنی و احادیث  
 مستثبته نبوی و اجماع است بخوبیت که اصلانک و شیه در آن راه ندارد و هیچ وجه قابل تأویل نیست و انکار  
 موجب کفر و زندقه است و بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و بپندارد که آخر ترازل و در بنای

آسمان و زمین راه خواهد یافت و آسمانها با امر الهی در هم فرو نریخته خواهند شد و کوهها از یکدیگر پاشیده خواهند گشت آنگاه خدا تعالی بدنهائی همه را چنانکه بود خواهد ساخت و اجزای بوسیده از یکدیگر پاشیده و بایز حیات خواهند بخشید و ارواح خلایق را بآن بدنهای امیرش خواهد داد چنانچه در دنیا داده بود و همه را بخود خواهد گردانید زیرا که جمیع این امور ممکن است آیات مستکبره و احادیث متواتره از وفاتش خبر داده بخوایم که اصلاً قابل تأویل نیست **و نیز باید دانست** که خصوصیات قیامت از صراط و میران و سنجیدن ماههای اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از آن خدا تعالی ببقضای وعده و وعید خود چنانکه فرمود پس بپشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد داشت با حور و مقصور و غلمان و غیر آنها از آنچه بان انسان لذت می برد و دوزخ را بعذاب الیم دوزخ که مشتمل است بر آتش و زمهریر و نار و عقرب و امثال اینها از مولات و مومنیات گرفتار خواهد کرد و جمیع این امور از آیات و احادیث متحقق است و بهیچگونه قابل تأویل نیست **و نیز باید دانست** که همچنانکه نفس ناطقه مصدر افعال و اعمال اختیاریه خود است و رنج در است باو عاید می شود و بدن الکسب نسبت بانها بچنین مورد ثواب و عقاب و لذت و الم در حقیقت اوست و بدن الکسب از برای وصول لذات و الم پس اگر در مثل بدن اول محصور گردد و بان بدن نعیم بهشت یا عقوبات دوزخ در یابد ظلم نخواهد بود زیرا که بتبدل و تغیر خصوصیات بدن شخص متبدل نمیشود و لهذا شخص در جمیع ایام حیات یک شخص است و حال آنکه بدن در جمیع اوقات متبدل میشود و همواره اجزایش تجلید رفته با امر الهی تازه تازه بدل یا تجلید بان میرسد و از اینجا است که اگر شخصی دیگر را ناحق بکشد و بعد از آن در اوراق بقضای رسانند در نظر جمیع عقلا نه مومن هر چند اجزای بدن آن شخص بسبب عوارض طولانی دیگر بکسر تجلید رفته باشد و انواع تبدلات بر آن طارک گشت **و نیز باید دانست** که بقضای آیات و احادیث و خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال منکر و نیکر و امثال اینها حق است و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که انرا برزخ گویند موجود اند و در حوز و احوال خود لذت و الم با آنها میرسد خواه بدن آن شخص در قبر باشد و خواه نباشد و خواه سوخته شود و خواه طعمه جانوان گردد و هر چند با وجود مجادیت بودن و در قبور مشاهده کردن هیچکس مطلع بر آنها نگردد

زیرا که حواس بر عالمی اور اک او ضاع و انوال عالم دیگر نمیتواند کرد و از اینجا است که شخصی که در حضور حسی  
خوابیده باشد هر چند صورهای مختلف و ششها با یک معظم و دیارها و کوهها بید و انواع لذات و عقوبات  
در یابد و یک از حاضران بر چیزی از اینها مطلع نمیشود و همچنین شخصی خوابیده اوام که در خواب است اقف  
نمیشود بر آنچه از حاضران بطوری آید و در حقیقت دنیا عالم خواب است نسبت به عالم بعد از موت پس چه  
استعداد دارد اگر در دنیا بر امور واقع در آن عالم اطلاع حاصل نشود و هر چه را عقل مستعد میدان  
بر آن تصور می کند که انسانی ناشی میشود و الا نظر بقدره کامل الهی که از کتم عدم و ناشی شخص اینهمه اشخاص مختلف  
و انواع متقابل و اجناس متباینه را بوجود آورده در نهایت آسانی است و چگونه استعداد ندارد و واقع  
هرگاه انسان با عدم استقلال و ضعف وجود در سر آبی از آفات نظر به بورتیاریه خود اشخاصی عقیده است  
و تصرفات بطوری تواند آورد و بعضی اراده خود استقامتها در مینا و اصناف موجودات و در خیال ظاهر  
می تواند ساخت و در هر لحظه همه را از ایل گردانیده عالمی دیگر تصور میشود که پس خدا تعالی که فطرت  
حقیقی و معصوم تحقیقی است و وجودش مبداء جمیع وجودات و قدرش تمام اصل قدرت است تصرف در مخلوقات

خود از تغیر و تبدیل و ایجاد و ابقا و افناء و غیر اینها مستعد باشد ان شاء الله

امرا اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون فجمعان

الذي بيده ملكوت كل شيء واليه يرجعون

الحمد لله الذي وفقنا للتحقيق هذا التأليف

وليس لنا الفناء من اتمامه في يوم الثلاثاء

سابع شهر ربيع الثاني في

سنة سبع وستين

الف مائة وخمسة

صالح

مطبع شد کتابخانه النجاة من تأليف حسين علي رضائي بتأليف

مفتي ماه جمادى الاوّل سنة هجری النبوی صلعم کاتبین هذا المصنف







